

بَرَكَاهُ الْغَائِبِ - بران شایسته است لیکن بحکم مَلَائِكَةُ كُتُبُهُ لَا يَتَرَكُ كَلِمَةً
 کرمهت در اتمام این امر حسب سبب و شیت خالص ز ته دل درست نموده سعی بیش از پیش بجای آورد
 و در اثنا و تحریر این کتاب مستطاب با و در اقی چند که جناب فادوت مآب قدوة فضلا و زبان زبده
 علما و دوران مولانا عبدالحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یافتگان حضور ران
 و الاقباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت الگین را که از زبان عیب رجحان حضرت ایشان
 شنیده دران اوراق تحریر کرده بودند غایز گردید پس آن اوراق را خفیت بار و نه فهمید باب ثانی
 و ثالث این کتاب ابران کلام هدایت الیام بعینه مشتمل ساخت اگر چه احسن اولی در تالیف این
 کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه انچه از زبان پدایت
 نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد و در تمامی مضامین همان راه پیوده میشد لیکن از
 نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابیهت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات و التسلیمات و در
 فطرت مخلوق شده بناء علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
 و تقریر مصنی مانده بود لهذا دراک این اسرار خامضه و مضامین عمیقہ بدون تمهید مقدمات و ایراد
 تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذمان اهل زمان که بعلم و
 مستادان از محض ترجمه انچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود
 لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم و تاخیر در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
 بر اصطلاحات سلف لایسار اصطلاح قطب المحققین فخر العارف المکملین علیهم السلام بامدالشیخ ولی الله
 قدس سره برای تزیین مضامین لبوی اذمان شمعین لعل آورد و شد مع هذا این ضعیف بر بار
 را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غایت از سمیع و مقصود از علم
 مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب غایت عقل ناقص این سچیدان را دیافیه باشد با اصطلاح حضرت
 ایشان منجر گردد و این کتاب البصراط المستقیم مکتب نموده بر یک مقدمه و چهار باب و یک خامه مرتب
 ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر آیات و آیات را بر تمهیدات و فادوات منقسم گردانید

می پسندد و چنانکه نتیجه حب اول فنا بر علم است یعنی غیبت و عدم شعور با سوا می محبوب حتی که بنفس خود
همچنین شمرده حب ثانی فنا است یعنی هر چه میگوید یا از محبوب میگوید و هر چه می شنود از آن می شنود
و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل مساوس و نایبها
است و هر چیزی و بعضی و شخصی و کرامتی که ببلایم و منافق محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لا یلقت الیهما است باجملة داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را از بر
حکومت و فرمان روالی خود قرار گرفته بخلاف حب اول که امتلا تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شده به است که عشق چیزی با بغض عقلی را مجتمع میشود و لا سیما عند التعاوض بین
الحبیب و المبتدیان مثلاً جوانی متدین را عشق زنی یا امری بهم میرسد و از لیسک شایع یا والدین که نزد
او محبوب و محب عقلی اند تعرض ازین امری نمایند بر آئینه آن سعادت مندان معشوق را بلکه عشق او را
گمراه و مغضول از صمیم عقل میدارند و گو با اعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشند و اما حب ثانی پس از بسکه
مقرر صلی او عقل است و از اینجا جنود او لغوا و طبعیه رسیده تمام باطن محب اسخر کرده است معارضه
هیچگونه در آن راه نیست و چنانکه حب اول بعد و جودان محبوب زایل میگردد و واجب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصول محبوب رو باز میاید و بند و از یک هزار میشود و معنی میگیرد که هرگز آن وقت
و قوت در هر چه تصور نیست چه اول منبئ بر فساد بود و مشروط به حجر و اذا فاک الشراط فاک المشروط
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و برداشتن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال حاضر
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود و مثلاً عطشان را نزد یک
عروض حالت عطش یعنی سحجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب و لبیب آب عشق بهم
رسیده یعنی از جذر طبیعت او میلای بسوی آب و قلنی و کربی بنا یافت او سر بر میزند اگر چه کسی نشنیده
باشد که آب مسکن عطش است و اگر چه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش با بزالای می رسد و از آن سیراب میشود و آن سیرابی در سیراب سومی او
سراست میکند در آن زمان یک حالتی وارد میشود که تعبیر از آن سیرابان ماسوای آب نتوان کرد

[illegible]

آن بر نبوت است بر ابراه نبوت و نسبت نبوت مسی کرده شد و از بسکه حسب عشتی و احوال مقامات او و
نمایج و ثمرات او منتهی به معرفت آن محال حقانین اشیا در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصه است
میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حسب عشتی و انتهای آن معرفت است بر او ولایت نسبت
ولایت مسی کرده آمد اقا و ده ۳۰ اکابر این است یعنی ائمه طریقت و پیشوایان حقیقت اگر چه کلمات
طریق نبوت متصف و در مقام ثمرات او را نسخ القدم بود و ناما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت نفرموده و در مباحث او استقلال الالب نگشوده و در تعیین مبادی آن سعی بلیغ نموده لهذا
چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تائید فیما بین الحجبین عهد کرده شود
از بسکه دریافت آثار و علامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود و از بسکه تخلیه نفس از زوایل و تحلیه آن بفضایل و بجا آوردن عبادات شرعیه
بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت و رونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه و تحلیه و متضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر
طریق و موخر از بیان وجوه تائید طریقین معین کرده شد تا طالعین راه نبوت را سسته کار خود است
آید و سالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود را ندیده و نیز اکابر طریقت اگر چه در تعیین مبادی راه ولایت
اذکار و مراقبات و ریاضات و مجاهدات سعی بیش از پیش بکار برده اند اما بحکم آنکه مصرع
هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد و اشغال مناسب هر وقت و ریاضات ملائمه هر قرن جدا جدا
میباشد و لهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه
دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدید که مناسب این وقت است
تعیین کرده شود و در تجدید اشغال بر طرق ثلاثه یعنی قادریه و حشویه و نقشبندیه گفته شده شود که این طرق ثلاثه
الطرق اند پس تجدید اشغال بر طریق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است و از بسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه
نبوت آسان میگرداند و صاحب نسبت ولایت نسبت نبوت بسی قلیل حاصل تواند کرد و لهذا حسن ترتیب تقاضای این باب
بر این چهارم که مشتمل بر طریق سلوک است اگر چه بابت التوفیق و بذل از حق تحقیق باب اول در بیان وجوه تائید طریقین

[illegible]

در زمین او استقراری میگیرد چنانکه بصیرت او و ایمان شوق بجانب همان مفهوم باشد و تا هم قدرت
 و ارکان مثل چشم و مقصود نظر علی ذلک المفهوم گردد و التانی لبوی ماسوای آن از صمیم قلب سر برزند
 اگر احیاناً ناخودآگاه در زمین خطوری کند هرگز اندیشه مثل امور اتفاقیه نباشد از صمیم قلب و این سیم
 بقدر است نزدیک قوم باجماع چون طالب بدراک و بهمت خود درین مفهوم استقراری قوی حاصل میکند
 و آن تجلی پیوند جان او میگرد و الطیف اجزای سالک را که روح الهی اوست و که خود ساخته و با او است
 بهم رسیده و در باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک هستند و قُلِ الْوُحُوفُ مِنْكُمْ رَکِبٌ در شان
 اوست و بسبب مجوسیت باین مشتی خاک اصل خود را بنیان کرده و آئیندارا که او رنگ خورده بود
 چون بنور این تجلی روی او متصل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
 صوره تبارک و تعالی بآن دو وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده مقتضای وصول باصل خود نمیکند
 پس جذب آن تجلی این روح را و جذب این روح بسبب تنهیی و مطلق که از استقرار این تجلی حاصل
 کرده مقتضای صغیر حطیره القدس میکند و تقاضای لحوق بر نفس علی مینماید اما چون غبار بشریت مانع
 لحوق او به حطیره القدس میگردد و ناچار زاجی در مابین مقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود باین
 سبب شری و تغلفی و گرمی و زخم که ملقب بر روح طبعی است حادث میشود مثل حدوث شوری و گرمی در وقت
 غضب یا آب و انشراح وقت فرج یا بجزای شری تغلف و در روح نفسا حادث طالب یادآور و متبادر و متبادر و متبادر و متبادر
 و بسا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت وحدت این است بضمایفی و مبادی
 و وحشت از مجالس و مسکن و صد و راه و دفان و حدوث زردی رنگ و اشکباری بهم میرسد و این
 کیفیت سیم عشق است و از بسکه حاصل این کیفیت روح حیوانی است این را حجب نفسانی مسمی کرده شد
 و این کیفیت آنفا ناآشنا میشود تا که حجاب بشریه و نکره مخفی شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و و غیره
 این جنب مترتب شود و این تائیه در بیان مویات حب عشقی و آن متکبرانه فاده است افاده از
 عده مویات حب عشقی رباط است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با نام چه روح حیوانی را باین امور
 رقی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رفیق تر حدوث تغلف و مشورش و گرمی سیرج تر

[illegible]

آوردن و حرف گله کسی برزدن چند رباعث رنجش آن شخص شود و در مقام حب عقلی بکدام پایه ای
افکنند معنی از باب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات و شکایات صرف نمیدارند بلکه کلام نظم و
را با مثال این مضامین رنگین و مزین می سازند با آنکه مقصود ازین کلام آیات حب عقلی نیست حاشا
و کلام بلا اشارت نیست بسوی فرقی که در میان حب عاقلی و حب عقلی است افاده ۱۲ از جمله آثار آن نفرت
یعنی قطع علائق با سواي محبوب و تنگدلی از عروض مشاغل مشتته و هجوم علایق متکثره و تنگی حوصله
از نظم و ترتیب مور متفرقه مثل سیاست منزوی است و ایمت جماعت و اقامت اعیاد و جماعات
و ایفای حقوق و ادای حقوق از اهل فراموشی و امثال آن و لهذا از تزویج که اصل همه علایق است نهایت
نفرت و وحشت میگیرد و افاده ۱۳ از جمله آن شدت تعلق قلب است بر شد خود استقلال یعنی نه بان کلام
که این شخص را و دان فیض حضرت حق و واسطه باریت او است بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق بهمان میگرد و چنانکه
یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشدین تجلی فرماید هر آینه فریاد البقات
در کار نیست افاده ۱۴ از جمله آثار آن عدم اعتنا است بعلوم و طاعات ظاهری چه اشتغال باین علوم
از جمله نظم و ترتیب مور مشتته است و از بسکه کار او بیابط در بیابط است اشتغال با مثال این امور
کار و بار او را بر ایشان نیاز و افاده ۱۵ از جمله آثار آن عدم لطفن علاقه است که در میان ظاهر
شرع و باطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است
بحضرت حق جل و علا و این تعلق را انجای است مختلفه که هر یک را از ان انجای نسبتی مینامند چنانچه
تفصیل این در محل خود مذکور است و ظاهر است و آن امثال او امر و انبها از مناسبتی است و در این
این افعال ظاهره و آن تعلقات قلبیه علاقه البت باین یک که قبل از باب تحقیق و کتب اصحاب توفیق
اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح تفصیل آن موفق شده اند پس هر کسی که بوجدان خود مستفطن آن
علاقه نشود عبادت او بر سر مغزلی پوست میگرد و در احوال او مستخرج بافعال میشود و الا آن شخص قسری
محض و متعسف محبت نمیکرد و اگر فقط متسک بطا بر افعال شرعیه کرده باشد و الا شعبه از احاد و رعایا
او راه مییابد اگر فقط متسک بباطن شرع نموده ظاهر از رجه اعتبار رسا فقط داند و از بسکه لطفن باین

تفصیل این در محل خود مذکور است

[illegible]

است بآن قصه اگر آن آهین پاره را در خیال مجال مثال بودی هرگز آنکه بعد از آن آواز و منتهی خود را
 با ناز و غلغلۀ استخوان را با جدید و گنبد افلاک انداختی البته البته ساعتی از خود رفته و از حقیقت خود غافل
 گشته باین کلام مشکلم شدی که من اخگری از آتش سوزانم و منم آنکه کار و بار طباطبائی و حدادان صلوات
 بلکه جمیع ارباب صنایع منوط بمنست بمنجین چون امواج جذب کوشش رحمانی نفس کامله اینطالبا را
 در قهر کج بجا احدیت فرو میکشید زمره اناحق و لیس فی جیتی سوی السد از آن سر بر میزد که کلام است
 السَّيِّئَاتِ كُنْتُ سَمْعًا الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرًا الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدًّا الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرَجُلًا
 الَّتِي يَمْسِسُ بِهَا وَدُرِّ رَوَايَتِي وَلِسَانَهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ حَكِيمِي است از آن و إِذَا قَالَ اللَّهُ
 عَلَى لِسَانٍ يَدُّهُ سَمِعَ اللَّهُ مِنْ حَيْدٍ وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانٍ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ مِنْ شَيْءٍ است از این
 این مقابلهت بس باریک مسئله است بس نازک باید کرد آن نیک تامل کنی و تفصیل او را بر مقام
 تفویض نالی بشعور: وَوَرَاءَ ذَلِكَ فَلَا أَقُولُ إِلَّا اللَّهُ سِرِّ لِسَانِ الْمُطْقِنِ عَنْهُ آخِرُ
 و زنه را برین معامله تعجب ننمائی و باینکار پیش نیائی زیرا که چون از نار وادی مقدس ندای اَللّٰهُ اَنَا
 رَبُّ الْعَالَمِينَ سر بزد اگر از نفس کامله که اشرف موجودات و نموده حضرت ذات است آواز انا الحق برآید
 محل تعجب نیست و از جمله لوازم این مقام صدور خوارق غریبه و ظهورات شرات قوی و استجابت دعوات و
 دفع بلیات است که لَنْ سَأَلْنِي لِأَعْطِيَنَّكَ لِأَسْتَعَاذَنِي لَعَيْدَتُهُ مُصْرَح است با منینی و از جمله لوازم
 آن ظهور تکبیر و وبال بر عدد و بد سگال این صاحب حال است که مَنْ عَادَنِي فَلْيَا فَتَقَدَّرْ لَهُ الْحَقُّ بِالْحَقِّ
 مفید همین مضمون است افاده ۳ باز اگر لطیفه دیگر از غیب و جذبی جدید از پرده لاریب با و میسر شد
 ادراک او و سستی بس عظیم و پهنائی بس فخم پیدا میکنند که سبب آن انحلال جمیع حقایق کونیة و موجودات
 امکانیة و جنب ذاتی چون هویدا میگردد و نسبتی که مابین نفس اینطالبا و حضرت حق ظاهر شده بود
 همان نسبت در میان هر چیزی که در عرصه وجود ظهور رسیده و حضرت حق روشن میگردد و با آنجا انطباق
 میومید حضرت حق بر سبب وجود و قیام این حقایق متکثره بآن ذات متوحده مدرک میگردد و دو مضمون
 هُوَ الْوَاحِدُ الْخَالِدُ الْغَالِبُ وَهُوَ كُلُّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ وَكُلُّ شَيْءٍ مُّخْبِتٌ لِّهِ الْوَاحِدُ الْغَالِبُ

[illegible]

او امر و رضا جوئی او حکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خدیه یافته
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکور که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن با بکار
خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطره را با منعم خود حلقه بهم میرسد که هرگز از عهد و آن مدد امر
بر هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نهایی او نمی تواند شناخت و جزای
تکلیف مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم قرآن خدیه باشد خالی از این نخواهی یافت و تا و با
بجب منعم و تباہی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از ان و تناسب و تشاتم بآن
در مابین افراد این نوع جاریست مثلاً اگر کسی را بر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی اقا
و تعظیم استاد و انتقاد سلاطین یا دکنی البته آن شخص بن قول را از جمله دایج خود خواهد
شمرد و او را باین مع سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبشی و سعی در رفع رسانیدن
در ول و بر نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر یعقوب والدین و ابا ق از موالی
و نمک حرامی از اقا و امانت استاد و نفی بر سلاطین کسی نسبت کنی البته آن شخص بن قول را ذم
و بجز خود دهنده آشتی و غضبی و بعضی سعی در اندامی قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعار او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد از ان امور بآن منعم انتقال نمیکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و خاک
مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجانست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مرفران پادشاهی و تحت پادشاهی او دیده
پوشیده نخواهد باند و چون تعظیم شعار منعم کمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزار می نماید این
محب میکند یا اعلام نغم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد و در و با فراط و غلوی نهاد
تعظیم اموری میشود که از حب در تعظیم منعم و خدمت گزار می آید بطور رسیده مثل تعظیم اقوالی

[illegible]

امثال آن از لوازم جهانیه مرتبه است فوق ازان و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشیر
و آلات و رسالط و امثال آن از لوازم عجز و یحیی استغنا از جواسیس و هر کارها و خفیه نویسا
و و قلیح نگاران و امثال آن از لوازم جمل مرتبه است فوق ازان و استغنا از علت خوا
فاعل باشد خواه قابل که مسمی بود و جسم است مرتبه است فوق ازان و دیگر مراتب فوق
را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج عطر
استحلال مشکلات و استغنا از بلیات مرتبه است عطر و همیشه از تقدیر و ثمنیه مرتبه است
فوق ازان و عطر حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبه است فوق ازان
و در نفس وجود و بقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصف وجود مرتبه است فوق
ازان و دیگر مراتب فوقانی را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیه مرتبه است
از تعظیم کر مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی بر قدر که صمدیه عالی تر و احتیاج بسوی
او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود باجمه صمدیه و تعظیم را
مثل دو پله میزان قیاس باید کرد که هر قدر یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر
پله دیگر باخطا و پستی رودی بنده ایانی بینی که هیچ یکی از مندیان بملتی خواه حق باشد خواه
باطل عبادت را که غایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیه او یعنی استغنائی او
از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه
صمدیت بر استحقاق آنها مرعادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت موجودان را
باطل انبی صمدیت از ایشان البطل فرموده که حاجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم
احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علما
تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حسب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و پدیده
بر مرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطره هر کس را که منصف کمالی میدانند مثل
علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل

آن بمحض فضل و کرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب و العجم ایضاح کرد تا آن مریکه
در خیمه فطرت مستور بود بر منصفه ظهور جلوه گر شود و درین جنبی که بر تصفیل فطرت پیش نیست
که منطوق فاقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدلک
لیخلق الله ذلک الذین افسسهم و مدلول بلی ملة ابواھیم حنیفاً
است نصیب ایشان شود مہمید ثالث باید دانست که ہر چند اقوال و افعال از فروغ و
توابع احوال است لیکن بعض وجہ آن او منمات احوال و کمالات آن نیز توان شمرد
چہ افعال و اقوال بمنزلہ قالب است و احوال بمنزلہ روح چنانکہ قالب بی جان معدود از
جنس جمادات است ہم چنین جان بی قالب عاقل از کمالات مثلاً سب و شتم و ضرب و
جلد اگر چہ از فروغ کیفیت غضبیه است و آن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبہ کمالات
و منمات آن باید نہاد چہ اگر کسی را مثلاً غضبی یا فرحتی طاری شود و از ظهور آثار آن از
سب و شتم یا نفخہ و سر و سرائی و از ضرب و جلد یا از ارایش سباب عیش و نشاط و
ترتیب محافل عشرت و انبساط و امثال آن از افعال و اقوال فرجیہ یا غضبیه یا فرح
آید ہر آئینہ آن غضب و فرحت از جہش و سادس نفسانیہ معدود شدہ و رباعی بہر آب اثر
غضب منطقی شدہ و انبساط فرحت رو بافتباض نہادہ باطل خواہد شد و اگر آن حالت قلبیہ
را با اقوال لسانیہ و افعال جسمانیہ تأکید کند البتہ آبنا را قوتی و ترا بدنی بہم رسد و سعی و
احاطہ دست و بہ ہم چنین حب منعم جواد و تعظیم صمدیکہ در کمالات خود منزہ از اضا و دواند
باشد اگر چہ از امور قلبیہ و حالات نفسانیہ است لیکن اقوال محبت انگیز و افعال تعظیم آمیز
آنرا دو بالا میسازد و آب تابانی می بخشد کہ برابر مل و جہان سلیم پوشیدہ نیست و بدون این امور
آن حالت قلبیہ مثل کاتب مقطوع الید و شہسوار مالک الفرس خواہد شد چون این مقدمہ مہمید
بہن لا بد بر سر اصل کلام بیائیم اقا و ہاید باید دانست کہ مر و سلیم الفطرہ کہ در ازل الازال و
از ازل سعادت نوشتہ اند و غنایتی خفیہ در بارہ او نگاشتی اند چون آبگوش ہوش خود می شنود کہ

میکنیم و از بسکه از حد کلام معلوم شد که از اقوال لسانی و افعال جسمانی در باره احوال
تأکید عظیم بهم میرسد و آب و تابی فحیم و سحت میدبلس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث از دیار
امور را رنج فطریه خواهد شد و الفتی و تقطیمی جدید از نهاد ذکر فواره صفت جوش خواهد زد و از
جوش حب و تقطیم اقوالی و افعالی دیگر تقاضا خواهد کرد و همچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
تلیل که تفر و حضرت حق است بالو هیست و ربو هیست و فضایل ذاتیه و فواضل متعدیه و تضام
مراتب استغنا و وسع جو و ولها و سقوط و ساطع تاثیر و انعام و اعراض و لطافت با نهاد عدم
اعتنا بحال آنهاست در دل ذاکر قرار گیرد و استحکام پذیرد و حتی که هر گاه کسی که در عالم کون
به ظهور رسیده و میرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط دانند و هر انعامیکه با او یا با مثال
او فالض شده همه را از آثار تربیت باله او بلا حجاب شمرند و هر کما لیکه در ذره از ذرات
موجودات تافته همه را عکس جمال لایزال او شناسند و هر نقصانیکه در ممکن از ممکنات
است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کنند پس ساعت فضا که در سحر عجایب قدرت
او غوطه میزند و حجاب آسا جز با وحیرت بدست نمی آرد آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه
می نماید و جز مضمون عجز و خجالت و خدمت امکان بقیام حقوق نعمای او دست ننهد بدین است
فکر این قوم و این را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم افاده ۲ چون این فکر کمال خود میرسد
الفتی شدیده مخرج با تقطیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند و هیچ قوای باطنه او را مضطر
میگرداند و حالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز که اضمحلت نمک در آب یا شبیه در آفتاب
نموان داد که اگر بالامی بنید همه آیات عظمت و انعام می در یابد و اگر زیر پامی بنید بجز آنا
انعام و عظمت نمی بنید و اگر درون خود می بنید همین می بنید و اگر بیرون خود می بنید
همین می بنید و اگر خود را در خدمت و شکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری بر باد
داده کرده باشد و باز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند و با عظمت او در
میزان عقل می سنجد بر آئینه دریای افعال و خجالت از چنین قلب خود می چکاند و خود را در

[illegible]

را برتر و برتر بر مقید ساختن و در حیطه عد و شمار محصور کردن متعسر علی مستدر است لیکن بحکم
مَا لَا يَدْرُكُ كَلَهَ لَا يَدْرُكُ كَلَهَ و بر بسوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
ایل عقل و فطانت سکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار بی بر نداشتن و در اید از عمده
مویدات حسبانی استحکام غریمت قلبیه است بر اتباع شریعت و کمال و فور رغبت بر
مواظقت نسبت و شدت نفرت از ملائست بد عین و قوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی قنای
ظاهر و باطن کتبات مبین و سنت رسول امین و کبر است بر تمام عالم حضرت حق نسبت
یستن و اعتقاد و تعظیم او و تعظیم شعرا و اولایا شرع را عظم الشعرا است درست کردن و
مذانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بهم رسانیدن و سواس که عوام الناس
او را بتقوی ملتبی نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقاید شرعیه و جوش زدن محبت
و رغبت و تعظیم از صمیم قلب نسبت او امر دینی و عدم مبالغات بمواظقت و مخالفت طین
در رضا جوی خالق و استحکام غریمت بر رفع مانع در عالم بحیثیکه جان و مال خود را در رضا جوی
منعم خود بر باد و نوس و سوسا مان خود را بر امتثال او امر او با حق در نظر هست عالییه خود
بجوی نمی شمارد و هر عائق و مانع را که در تر از وی هست خود بر رضا جوی او موازنه میکنند هم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصیر بصیرت او مثل موازنه کاهی با کوی می نماید و در دل خود بر رفع آن مانع
و طرد آن عائق شجاعی می یابد و خود را با اعتبار محبت خود بر آن چیره دست می شمارد اگر چه
آن عائق صاحب لزوال و عسیر الابطال باشد مثل پهلوان آهن تن که آوازه جز فعیان و
نفره مبارزه اقران او است کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر زیان سبب
سکر شجاعت و تهواری را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعاً میداند که بهر که روی
هست خود آرم و نیروی غریمت بر گمارم فی الحال مثل مورچه بد حال با مال تو انم کرد اگر چه
رستم زمان و افراسیاب وقت باشد و این امری است از جدانیات که در آن تقریر و لفظ
تخریر از بیان و تصویر آن تنگی میکنند و بر جنود فکر و عینا عقل خالص حقیقت آن سرنگی می نماید

[illegible]

در حق و اقرار بخط و نافی خود در حق علمائیکه بکاف و غیر مشهور و بقوت مناظره و اسکاات خصوص
موسوم اند و در فن توجیه و تاویل بد طولی و در حل و منحل کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد
بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در
اظهار خوارق و کشف وقایع استی و استجاب ادعیه در حق مشائخ کتب تاثیر موصوف کشف
وقایع منسوب اند و اما اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس بهمین کاسه آب است که در
وقت سیرابی خصوصاً در بلدان معمره یا بر لب اظهار یا در بحر معمره کسی نمی سازد ناگاه
وقتی میرسد که در میدان آن و در بی آب و گاه گرفتاری شود و از شدت عطش جان به
لب آید و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهر ارجح و جهد کاسه از آب زلال به دست
آورده و بهیگی هست خود با و متوجه شده و بجات خود را در آن منحصر دانسته در دست خود پیا
پا آب را نهاده میخوابد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را
از هملکه بجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که به بهمین حال گرفتار بود او را بر خود ایشار
کرده و گوید که عصاره جان خود را آور و در لحنی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و بهمین
امر با معروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در
خانقاهی فروکش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجد می آید و رفت می نماید بقدر وسعت خود و بجا
می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمه حق جان بازی و آبر و برتری پیش می آید لیکن
در آن احیای سنتی یا اخلاقی بدعتی بنظری نماید القصه خلاصه این کلمات آنکه بهمین امور سهولت
اند که در جاری عادات کسی از ارباب هم عالیه بآن احتیاج نمی کند و ایشامی نمی نماید و ایشامی
در نفس فاعل نمی بخشد باز وقتی میرسد که بهمین امور فضل عبادات و استقامت ریاضات
شود و در نفس فاعل تاثیر می بهم میرساند که از اوف امثال آن متوقع نیست بجهت
اقدام از جمله تولیدات حسب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیم مثل سعی در تائید
شرع و احیای سنت و اخلاقی بدعت با ایشاعت طریقت از طرف حق یا نصرت مقبولی

مولی و انبیاء و کاری نیست و از هجر و بعدی که محل انقیاد و موجب تحط باشد و اراغی
و حالات نفسانی و ملکات قلبیه که دراز دیا و انقیاد بکار نیاید و او را در کار نه و از فرغ و
تسلیج همیست سقراق همت و فحای غریب است انقطاع علالت حصیه و بغضیه از ماسوی العبد
غیر وجه الله و اختصاص استحلال مشکلات و مستند فعل بلیات و دستهای منافع و امثال آن
از لوازم خوف و طمع فی حب الله و فصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
بوتوق اعتماد علی تربیه الهی نامند شبیه با اعتماد عبد الله بر ربّه یعنی مولی مشفق خود که آن
عبد متقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
افواج غموم و بهوم بردل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در مالیک او از پهاجم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او
لصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجاش مثل شیر زیان و
بیل و مان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سایر امور قوالب آن
ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب است گفت پیغمبر
آواز بلند بر توکل از انبوی اشعره بنبت افاده ۴ از جمله آثار حب یا لانی شجاعت بر
بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه
شخصه برای رضا جوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل جان او میرسد و
تب و تاب غریز و مضطرب نفس و تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد این تحمل امر مشاق و مقاومت مشاق را که
محض برای رضا جوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی مگر که منعم او را با نوال
نعم خود و مخلوط ساخته و بالوان آلامی خود و فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
کرده و مسند شاهانه و طعنه عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عباد انقیاد و شمار کمال عزت

نعم یا کله حدیث فتوری در بعضی از ان صا و در از و نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف کلمه را در
ذهن خود موقوفی نخواهد یافت پس بدو وصف ترا حکم نیست و در کش بد که هر چه میانی با
ریخت عین لطافت است و این صاحب حیل یانی از اشعار شوقیه و مضامین خفیه که اسرار
اکثر این کلمات بر کلمه و شکایات میباشد البته از منی بر و حلاوتی منی یا بد بلکه از شنیدن امثال
این اشعار و از نادانی بهم میرسد اقا و ده علم از جمله آثار حبیب یانی عدم اعتنا است بر این
شأن و در ماکل و مشارب و ملازم امثال آن از خطوط انفسانیه میباشند یعنی این امور شاقه را از
کلمات خود نمیدانند و تحمل آن قصدا نمی نمایند آری اگر بران غرضی از اغراض صحیح که از لوازم
کمال و دوا و آثار حال و دست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذت و دوستی
بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن زیرا که
دین متین و مہتمات شرع مبین و تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در دل جا گرفته
و علاقه آن در بیدای قلب قرار یافته و تحمل مشقت جوع و عطش و غری سبب نیاز و فو
الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه بسیار است که میل خطوط انفسانیه و متغیر بلذات
جسمانیه و از ترقیات عظیمه می بخشند که منتهی کلام لازم الوثوق لیاکثها الذین آمنوا کمالا
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ تَحْمِلُوا صِلِحًا است تقصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بنده گان برگزیده
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اطمینان
بیکانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را دل و دیگر که متکفل حواله او باشد یا مولای
دیگر که خطوط انفسانیه او را فائز گردانند نیست تصرفی را از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
هرگز آنکه علاقه بیکانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر از ان اجتناب و احتراز نماید البته
نکرة و پرده بیکانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و بعضی
مخصیصین ایشان تنبک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب استدعای امثال این عیال
بلکه اختراع و فرمایش ایشان خطوط انفسانیه و لذا جسمانیه بر موالی خود و علاقه عبودیت را آب تابی

[illegible]

منزلی یا منلی و محل مشاف و خدمت خلق اند و محتمل یزاد در تربیت ایشان امثال این را از امور محاط
مع الناس عزالت و فرار از خلق و سکونت براری و فیانی شغل اوقات با ذکر و مراقبات ترجیح
و بدیهه امور ثانیه اگر چه در حصول مشاهده و تکامله تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلبت ضای
حق جل و علامه اعلیٰ زیاده از امور ثانیه است و صاحب بن حبیب کمال اہم سنگ بسباب جلبت
رضای حضرت حق نمی تواند شمرد افا ۴۵ از عمد تزیین تا جلبت یابی و افضل ترین لوازم آن ^{حقیقت}
تقوی است که در عرف مشرع اورا بصلاح تعبیر کرده اند چنانکه فرمود و مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ
قَدْ لَكُمْ مَعَهُ الدِّينَ أَكْثَمُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
و در حدیث التَّقْوَىٰ هُمْ نَجَابٌ مُشِيرٌ إِلَىٰ قَلْبِهِ اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت
امور ضارہ متفاوت است در کمال نقصان و کسیکه قائل بعیدم تفاوت در نفس اذعان است
قول و مخالف وجدان بر بیان است و کلام او مایل است چنانچه در مقام خود مفصل است پس
شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضارہ میدارد اما نفس او بر ترک آن مطاع و عت نمیکند او را مرتبه
از اذعان کضعف مراتب و ست حاصل است و این را بحضرت اذعان عقلی نمی نامند و شخصی دیگر که او را
اذعان مضرت آن امور ضارہ میرسد که بسبب آن نفس خود را ممانعت در ملائست آن امور ضارہ
تواند کرد اگر چه نقصانی نیل آن امور ضارہ و میل بملائست او در جلبت نفس و کامن باشد اما اذعان
مضرت او بآن مقاومت می نماید و او را نمی گذارد که جواب و اعضار با تا ناخبت مکنون خود و لو
سازد پس این شخص امر تبایست اذعان قوی از مرتبه اولی و این را با اذعان فعالی مسمی باید
ساخت و شخصی دیگر است که او را اذعان بمضرت آن امور ضارہ بجدی رسیده که وقتیکه آن امور
ضارہ رو بروی او حاضر می شود و او را و همی بوصول اثر آن موثر قسح و میرسد یا تقریبی
آید که باعث اقدام این شخص آن امور ضارہ باشد بر آئیند در باطن این شخص از آن خوفی و انجذاب
می آید که انتظام امور طبیعیہ او را بر هم میزند مثلاً رنگ و می پرد و چشمان و بی رونق میگردد و علم
استرخای در عصبانیتش در اعضا بطور میرسد و این را با اذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین

[illegible]

كَرَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا رَضِيتَ اَزْ مِنْ مَقَامٍ بِحُلِّ شَاقٍ تَرَعِي سِينَهُ اَوْ سَتِي مِيْكَرُ دَرْ وَ كَلِّ شَدِّدُ
دِينًا وَ هَكَذَا اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ بِأَيْتِ بَيْنِ كَلَامٍ رَدِّ اتِّبَاعِ سُنَّتِ لَدُنِي عَزَّ
وَجَلَّ وَ قُمْحِي نَبِيًّا بِيَا نَبِيتُ اَزْ اَحْوَالِ مِثَالِ بَيْنِ كَرَامِ بِلَّ بِحُكْمِ وَ الْكَذِبِ جَاهِدُوا فَيُنَا
لَنُجِدَ يَنْتَمِ سُبُلَنَا وَ اَنَا عِنْدَ طَرِيقِ عَيْدِي بِي وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ وَ اِنْ
لَتَشْكُرُوا وَ اَرْضَهُ لَكُمْ وَ هُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّابِرِينَ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا
أَمَّا حُبُّ حَقِّ جَلِّ عِلْمِهِ يَدَا مِيْكَرُ دُوْ وَ اَوْرَاجُهُ نَسِي اَوْ اَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نَوْبٍ مِنْ رَبِّهِ اِشَارَتِ بَأَنَّ جُلُوْهُ كَرِشُودُ اَوْ اَوْرَادِ كُنْفِ وَاِلَيتِ
خُوْ كَرَفَتِ وَ زِيْرَ سَا بِكَفَالَتِ تَرِيتِ خُوْ اَوْ رَدِّ جَارِحَتِ تَدْبِيرِ كُوْنِي وَ تَشْرِعِي خُوْ دِيَا زِ وَ الْقَصْبِ
اَوْ رَا اَتَصَالِي بِخَطِيْرَةِ الْقُدُسِ تَلْعَبِي اَزْ مَنِيْجِ كُوْنِيَاتِ وَ تَشْرِعِيَاتِ جُوْ دَرْ عِلْمِ وَ جُوْ دَرْ عِلْمِ
قَلْبِيْهِ بِدَسْتِ عَمِّي اِيْ تَفْصِيْلِ بَيْنِ جَمَالِ الْكَرَامِ اِيْلِ شَرِيْعِ رُوْحَانِيْ دَرْ بَاطِنِ اِنْسَانِيْ دُوْ قُوَّةِ اَوْ رَا كَرُ
اَنْدِكِيْ قُوَّةِ دَرْ اَكْرَارِ دَرْ يَافِتِ وَ دَالِشِ نَسْتِ بَعْنِيْ بَأَنَّ قُوْتِ اَشْيَا يِ شَهَادِيْهِ يَا غَيْبِيْهِ اِدْر اَفِتِ
مِيْ تُوَانِ كَرُ دُوْ اَنْزَا سَمِيْ عَقْلِ مَكْنِيْدُ وَ دُوْ كَرُ قُوَّةِ عَاِزْمِهِ كَرَا حَالِ سَا كَرِ كَيْفِيَّاتِ نَفْسَانِيْهِ سُوَا يِ عِلْمِ
وَ اَدْرَا كَاتِ مِثْلِ فَرَحِ وَ غَضَبِ شَجَاعَتِ خُوْفِ وَ مَحَبَّتِ وَ نَفْضِ ضَا دَرَا هَيْتِ عَزْمِ وَ شَوْقِ وَ مِثَالِ
اَنْ هَسْتِ اَوْ رَا قَلْبِ مَلْتَبِ فَيَسَارِزُدُ وَ تَاِزِيْ فَا بَيْنِ الْقَوْتَيْنِ دِيْ بِيْ هَسْتِ اَوْ رَا كَرُ مَنِيْ شَجَاعَتِ وَ حَقِيْقَتِ
اَنْ يَكِرْ هَسْتِ نَفْسِ شَجَاعَتِ دَكِرْ كَرُ سَا عَالَمِ بِمَفْهُومِ شَجَاعَتِ وَ مَحَقِّقِ دَرْ حَقِّ اَنْوَاعِ وَ شَعْلِ دُوْ رَ سَا
تَحْقِيْقِ دَسْتِ كَرُ مَبَارِزَتِ رَهْ زَنِيْ بَلَكُمَا دَسْتِ سَارِقِيْ اَزْ وَ صُوْرَتِ دَنْدِ دُوْ بَادِلِيْ رِيْ دَالِ هَسْتِ كَرُ دَرْ
جُوْ اِيْ مَتَوَحُّدِ وَ دَرْ مَكْرُ اَرَا اِيْ مَتَفَرِّدِ هَسْتِ كَرُ تَحْقِيْقِ مَفْهُومِ شَجَاعَتِ تَمِيْزِ اَنْ اَزْ سَا كَرِ كَيْفِيَّاتِ نَفْسَانِيْهِ
اَزْ وَ مَتَعَبِ بِلِ مَتَعَذَّرِيْ نَا يَدِ وَ تَحْقِيْقِ اَوْ رَا كَرُ مَرْخُوْفِ مِثْلِ اَحْسَاسِ بِلِ هَسْتِ يَاشِيْرِ زِيْ اَنْوَاعِ
بِهَضْرَتِ اَمْرِضَا رَهْ مَعَا شَا بِاَمْعَادِ اَمْرِيْ وَ يَكِرْ هَسْتِ دَرْ عَرُوضِ اَنْفُسِ كَيْفِيَّتِ خُوْفِيْدِ كَرُ اَنْوَاعِ اَمْرِضَا
زَنِيْ بِلِ رُوْفِيْ خَشِيْمِ وَ خَشْكِ لَبِ اَهْرَا مِيْ عَصَابِ وَ تَعَطُّلِ اَعْضَا هَسْتِ اَمْرِيْ دِيْ كَرُ هَسْتِ جُوْ دَرْ اَنْوَاعِ
رَا شَجَاعِ وَ جَبَانِ هِرْدِ اَوْ رَا كَرُ مَكْنِيْدُ اَمْرِ جَبَانِ خَالِصِيْ مَكْنِيْدُ دَكِرْ بِشَجَاعِ عَشْرِ عَشِيْرَتِ اَنْوَاعِ وَ تَحْقِيْقِ

[illegible]

این در باطن او حادث می شود و همچنین بر مضمویان حضرت حق دریای پهن غضب زدن و فواره صفت
 می جویند و بر مروان رحیم مطلق باب ال ارحمت و شفقت از باطن ابرار صفت میارند و گوهر بر امور یک با
 مضموبیت آن مضمویان یا مروان گریه مطیع فتنه باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
 متبحر در خود سر و روان باطنی پاک و درونی و انقباضی در می یابد و گوهر مند و بیت و ممنوعیت آن افعال
 را ادراک نکرده باشد و بسوی طحای حلال و طیب که در غیب بر اکل و همیا کرده اند در دل آن رفیع
 پیدای شود و از طعام حرام یا غیر معبر برای تناول بن شخص دل و تقدیری و فزونی هویدا میگرد و گوهر
 امر حلت حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و بنا بر آن که عقل آن بزرگواران در حقیقت آن امور متنبه
 شود و در سبب و تان بن هوا جس قلبیه تحیر می ماند و این قسم اشخاص را بشهادت و حوارین در شرح طغی
 بسیارند و عادت محدثین و حوارین در طلب موضوعات و توجه بغیب است نه بهمت بر وقوع آن امر
 گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب با قرب النواقل است
 پس در محل تقام اعدا و مواسات اجبه جز ما ازین کبر صورت نبند و بعضی اهل خدمات از قطاب
 و او ناد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید نیست که
 دعائیکه بعد از انگشت اند عول یا بعد حدوث عذوق غرمت حصول آن صباد بر خنده باشد و حب
 الاجابت است چنان دعایم از جمیع کتب و نهامی ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه سائر
 در ابطال آن مرد عول شده در مقابل این بزرگان قائم گردد البته خائب و مغذول خواهد گردید و کسیکه سائر
 در تحصیل آن مرد عول و در رزق آن خواهد شد البته مغفل و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل
 این مرام از سیر سلطنت کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید با تجمل آن طریق و اکابر این فریق در
 زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا علی ملهم شده در اجرای آن میگویند معدود اند
 پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس یابد و در افاده ۲ و علی ازین مقام مقام ^{حقیقی} _{حقیقی}
 است که بعضی از رجال منظور بر آن کمال می باشند و حسب یابی پرده فغان روی آن مقام دلکش است
 میکنند و انوار و آثار آن بصدر تابش و رونق ظهور می نماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

[illegible]

و مجاب است اساتذ و حضور معارف ممکن پس چار یا ضطرار خود بخود طلب آلات تحصیل اساتذ و استقرا
معارف خواهد نمود و بعد از حصول این امور ملکه قلبیه او نصیب آید تا به ظهور خواهد فرمود که کسی از قرآن و
امثال آن در امر محاربت و مبارزت طریقۀ ممانعت و مساوات با او نخواهد پیود و بعضی دیگر بر صفائی
روح جبلت و مهارت استعداد از امور مخالف شجاعت منظور میشوند لکن اگر ایشان را بی مشق بدست آید بعد
قوت و تربیت تعلیم و ستاد و موافقت زمانه از امور متعلقه بحرب نصیب خواهد یافت و کمال است و بطریق
انکسار موسی جلوه گر خواهد شد و شخصی دیگر که انسان فطرت و خجست جبلت در بد و فطرت واقع شده اگر هزار
اساتذ فن با نوع تربیت و مادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود و هرگز گاهی مبارزت ملایق محاربت
نخواهد شد از تمام شاه نامه غیر از سبیت منیره منم دخت فراسیاب در برهته نم را ندید آفتاب و یا نخوا
گرفت به همچنین افراد انسانی نسبت فیض بانی و نوریزدانی که مسمی بشرع رحمانی است حقیقتش بر دست
افراد انسانی باعتبار نوع خود و عموما بر سبیل قرب حضرت حق و تحصیل ضایع آن جواد مطلق و جتباب
از عقائد و افعال خلاق مضرة معاشر معاد و بر اقامت نظام صالح در تدبیر منزلت ندینه بیش نیست
در طبقات ثلثه و وقع اندیشسانیکه در طبقه اولی واقع شده اند کمال جمالی جلی ایشان را بایمان حقیقی ملقب
میسازیم و چون آن کمال جمالی جلی سبیل سلخ نبی وقت بشرای تفصیلیه منشرح میگردد و آن معجز
قلبی قوال ملت میگردد پس این ملت حقه مثل نجاه صافی بر چراغ جمالی او که محض نمیشود غنائت الهیه
در اندال از زال فروخته شده بود و محیط میگردد و نور بسط او را هر رنگ خود میسازد و آب تابانی پس عجیب
عزیم می بخشد پس سبیت اکم نور جمالی و نور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال و بالار و نون یافته
است مثل کوکب خشان بصیرت خیر شناسان ملک ملکوت اخریه میسازد و از نهاد شهبازان قیام
کمالات و سیاهان بحور احوال مقامات ندای حق میسازد تا آنکه علق سبیل کاسر بر سبیل ندان قلم را
کمال از بان سوز صدیقین میگویند بر این کا و فطانت دار باب خدس گیر است که بلطاف کرم
وصفائی فرجی بنظر انیکلام خلاصان مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من جمیع مقادیر
میباشد و من جمیع محقق در شرائع پس اگر صدیق نکل القلب است رضا و کرامت حضرت حق در فعال

و در این کتاب

[illegible]

پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام علیهم الصلوة والسلام با قامت بطنان ایشان حکم
و مبعوثیت الی الامم است و این نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت اخوان صغارا باخوان کبار یا نسبت ایشان
کبار با بای خود است که فیما بین ایشان من جبه علاقه نبوت است من جبه علاقه اخوت و ایشان حق
الناس بخلافه الانبیای می باشند که تعلق ظاهری نصیب ایشان نشود و گو که جلال ملک است
ایشان را مسلم ندارند و همین معنی ابامام است و صاحب تعبیر میکنند و علم ایشان اگر چه علم انبیاست
لیکن بوجی ظاهری تعلق نشده حکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که در باره انبیاء مصرف
شده و ایشان را سبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که الله صلی
مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا مِّنَ النَّاسِ وَ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰ اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اِبْرٰهٖمَ وَ اِلٰ عِمرٰنَ
عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ وَ کَلَّا فَضَّلْنَا عَلٰی الْعٰلَمِیْنَ وَ مِّنْ اَبَآئِهِمْ وَ ذُرِّیَّتِهِمْ وَ اِخْوَانِهِمْ اَخْتَبٰنَا
وَ هَدٰی نَبَاَهُمْ اِلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ وَ اَذْکُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهٖمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ اُولٰی
الْاَیْدِیْ وَ کَلَّا بَصٰرًا اِنَّا اَخْلَصْنَا لَهُمْ اِلٰحَۃً ذِکْرَی الدَّارِ وَ اَنَّهُمْ عِندَنَا
لَکَیْنُ الْمُصْطَفٰیْنَ الْاَخْیَارِ بَیَانِ هِمَمِ مَعَالِمِ است سبب همین جناب و صد غرضهای حق در
رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان خسر گردیده و بخط حق با خط ایشان
تلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از ان عنایت لایت و بر توبه از ان غفلت و غرت نصیب این حکماء
را نبیین موزرات انبیاء و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاست تعبیری نمایند و این نسبت
ممزوج بیکای عقل اگر از لوازم ان حکمت و وجاست است جناب سید احکما و سید العلماء اعنی اشج
ولی الله تقرب الوجود تعبیری فرماید و نیز بایده است که قرب لوجود دینی محض جلی محت است
که کتب و کتاب حدیث و تفسیر و ادیان راه نیست آری ظهور انرا آن نوری جلی نزدیک مضاد فسر
سویات و سبب ان تدریجی محقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با این تفاوت
اد از سایر حیوانات که قوت عاقله است در بد و فطرت مستور الاثر میباشد در میان طفل ضعیف و پخته
بیج فرق معلوم نمی شود بلکه طفل ضعیف در امر ادراک بسیار ضعیف از پخته میباشد و بعد از مرور و

لَوْلَا أَن تَرَى بَرَاهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِيَصْرِفَ عَنِكَ الشُّكَّ وَالْخُشْيَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
 الْمُخْلِصِينَ هَكَائِهِ هَمِينَ مَعَالِمِهِ هَمِينَ مَعَالِمِهِ هَمِينَ مَعَالِمِهِ هَمِينَ مَعَالِمِهِ هَمِينَ مَعَالِمِهِ
 نَامَنْدانی که اثبات وحی باطن و حکمت و جاست و عصمت مر غیر انبیاء را مخالف سنت و از جنس
 اختراع بدعت است چه بسیار این مورد را حدیث رسول مقبول علیه الصلوٰۃ والسلام درین باب
 صحابه کبار منقول است چنانچه بر همه اهل حدیث پوشیده نیست و اگر خوف ملال بسبب تطویل کلام
 نمی شد پاره ازان احادیث درین مقام ذکر کرده می آمد و ندانی که ارباب این کمال را عالم منقطع
 شده اند و قرب الوجود از روی زمین منظر گس و دیده بلکه ما دام که ابلق خوش خرام نور و ظلام در گام
 بلومی است عرصه وجود جولان گاه شهسوران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی
 کمال صاحب کمال که مختصر اخبار مجرب صادق است بعد از انقراض زمان نبوت منقطع گردیده چنانکه حصول
 علم قطعی بحکمی از احکام شرعیه در مسائل غیر منصوصه بعد از انقراض آن زمان بکشت نشان مقصور نیست
 حال آنکه امر استنباط مستنبطین اجتهاد مجتهدین در زمان تابعین تبع تابعین آنقدر جلوه گرفته که عشر
 عشر آن در زمان صحابه بوقوع نیامده بود و از لوازم این مقام خیرت حق است بر صاحب این کمال
 تفصیلش آنکه چون آن عنایت از لیه در بطن طریقت بلا استحقاق و انکشاف بدون واسطه و حجاب این صاحب
 کمال از زمره مقبولان قرار داده و در جمیع احوال و اوقات بغیر و سائط و آلات تکفیل تربیت آن
 مقبول گردیده پس اگر احیاناً مقتضای لوازم بشریت اتقانی بسوی ما سواهی حق از چشم قلب آن
 مقبول سر بر میزند و در ردل آن چیز علاقه بهم میرساند یا چیز را از امور یک سبب مصادفت آن امر
 همان نور جلی او ظهور کرده واسطه تربیت او می انگارد همان عنایت از لیه آن علاقه را بسوی از انواع
 تدبیرات بهم میزند و آن خیال از هم می باشد و از جمله آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحا
 بنی آدم است که اِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَىٰ جِبْرِيلَ اِنِّیْ اَحِبُّ فَلَانَا فَاحْبِبْهُ فَيُحِبُّهُ
 جِبْرِيلُ ثُمَّ يَنَادِي فِي السَّمَاءِ اِلٰی اَنْ قَالَ حَتّٰی يُوَصَّعَ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْاَرْضِ
 از اشارت به این معنی و حقیقت این قبولیت انعکاس و جاست این صاحب کمال است در آینه قلوب

مقام قرب الفرائض تبصر می فرمایند **فاده ۴۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است در ابقاظ غافلین و از آنکه عذر جالبین اتمام حجت بر معاندین مجبور و دلیل بر آن
بلوغ السیف و انسان که بوجوب برکت آمود ایشان مضمون **قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ** مستحق میگردد
و این مقام بالذات مقام انبیای لوالیهم است و بعضی از کبار تبعیت آن لوالاییدی و الالبصار
بطبی ازین مقام و بر توده ازین افتخار بهره ورمی شوند که ایشان را در عورت قوم حججه الله بخوانند و این
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند **فاده ۴۵** و اعلی و ارفع ازین مقام
مقام ریاست ادوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت جهان در امر معاش بوجهی از وجوه واقع میشود و عنایت یزدانی که بسوی افراد انسانی
عموماً مبذول است در همان کسوت ظهور می فرماید و هر صاحب کمالیکه در مقام نیابت عن الله در
تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل همان جبهه سی بلوغ می نماید و چون آن وجه کمال خود میرسد
لطیف جدید و عنایتی تازه از دریای رحمت از لیه سر بر میزند و وجهی دیگر از وجوه تربیت معاشیه کرد
کاری آرد و در اجزای همان جبهه نفوس کالانی آدم را متوجه می سازد که در آیه کریمه **يٰۤاٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ**
مِنْ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ **يٰۤاٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ** **يٰۤاٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ** **يٰۤاٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ** **يٰۤاٰدَمُ اَنْزِلْ اِلَى الْاَرْضِ**
بیان همین سروعات شده مثلاً از زمان حضرت آدم صلی الله علیه و السلام تا زمان حضرت
ادریس فیض بانی در هدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل نوح و هاب و
و طح و عی و غیر طبع سائر اطمینان و اتحاد اساس بنای مسکن مبذول بود و چون این تربیت بکمال رسید
از زمان حضرت ادریس تکامل یکسب قبیله و علوم عمیق مثل خیالیت و کتابت و حدوت و ضیاع و مثال
آن از صنایع لطیفه و مثل اطلاق بر خواص اجناس سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب نجوم است بر روی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین و تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومتی و
وجع عساکر و جنود و نمودن و همچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاش ایشان هم او دار و اطوار متبذل
میشود و از باب اهل کالات که در دوره ازاد و ازاد بکمال خود میرسد علمی که مناسب دوره ایشانست

[illegible]

نه بند در چرخ و چرخ در زمین آن سطر مکتوبه سعی بی حاصل و تطویل لاطایل می نماید و در دنیا بد حال
 بختی هیچ خام و پس سخن کوتاه باید و السلام به آری اینقدر باید فهمید که حبایمانی منتهی مراتب پس
 عجیبه و متعجّب نتایج پس غریبه است که تخمین عنایت نیردانی و اجتهای رحمانی است و عنایت حضرت حق
 و اجتهای جواد مطلق را حدی و پایانی نه فرودن غلامیست که دپایه خسرو بلند و صدر ولایت
 شود بنده که سلطان خرید و فائده ۲ ندانی که در میان راه ولایت و راه نبوت بتابین است
 حکاک سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طایبان راه نبوت مورد حالات
 ولایت نگردند یا رباب حبش عشق عاقل از حب یمانی باشند و صاحب حب یمانی غافل از حالات
 عشقیه بمانند حاشا و کلا هر کتاب فتوح التیب که منسوب به پیشوای اولیاد قدس و هارباب فنا و بقا ذی
 المتأقیب المفاخر اعظم الشیخ عبدالقادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فحای را زده که
 خلاصه حب یمانی است مشحون است حکایات پیچ و تابانی و فلق و خطر را که بر دل مبارک سید الانبیا
 و المرسلین علیه افضل الصلوٰه و التسلیم در زمان وحی فترت میگذاشت شنیده باشی که معاملات عجز و
 نیازی و استغنائی نازی که فیما بین گذشته رنگ فرازی قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب یمانی و
 نوری از ان سعادت جوادانی اندر کان ایمان و شروط اسلام است پس حب یمانی را بهشت است
 شاه گام در سلوک طریق مقبوله باید فهمید و حب عشق را بمنزل بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل
 این راه قرار باید داد پس حب یمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشق از قبیل حالات
 و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر بنا سبب جلیبه حب عشق تا اثر قوی می بخشد و در راه ولایت کشان
 کشان می رود و حب یمانی در صورت حب عشق ظهوری نماید و در بعضی نفوس حب یمانی بعد از فرو نشستن
 همچنان عشق بصرافت و محوخت خود خود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید و القصه حب کامل
 را مثل آسان بنای سلوک بلکه مثل خشت چوب گل سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشق منتهی
 او را مثل لوان نفوس و نفوس و لکش که سریع الزوال و سیر الاعاده بعد از تحکیم حاصل عمارت است قرار باید داد
 بنا علیه از بسکه انبیا علیه السلام و التسلیمات برای استحکام بنیان ۶ است تشبیه قصر تربت انسان

[illegible]

عظیم میسر شد بزبان عربی منجز ایشانرا تعلیم کرده شود و شرح آن بر بیان هدایت نشان فصیح لغز
والجزم مفصل کرده آید پس جناب سالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی رابع شرح و بسط
اوست بوی همه حضرات تبلیغ فرمود پس تکمیل مابین فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرمود بدو و چه عجب
شد که آنکه مورد که در صلاح معاش و معاد تأثیری دارد و در درجات و رافع درجات دخی می نماید
تعلیم جهان مورد را قبل از اینست خود کرده بکتاب سنت متوجه شود و در آن حال به ظاهر مذکوره و متناهی
احکام مآثوره و الکتاب اخلاق محمود و واقامت معاملات و سیاست مقصوده سعی بلیغ نماید و چه عجب
در اتمام این مورد پیش از پیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه بیان ابا و وضع بیان تفصیل فرمود و مبادی و طرق
تحصیل آنرا بکمال عتقا مضبوط ساخت و چه دیگر آنکه اطلاع بر وجه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عتقا
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق قول اخلاق محمود و منافع معاملات و سیاست مآثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبل از غایت خود قرار داده در کتاب سنت خوض نماید و خوض مابین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا تصریح بآن فرموده و مبادی و تحفیل طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف و نحو معانی و بدایع و تالیس مبانی استدلال و مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و طنین قوانین اجتهاد از مباحث فقهیه و تعیین طلل مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسان
که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنییه اصلا از شارع مآثر
نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب سنت است پس دعوت آنجناب حجت بر آن
و سیاق و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات
کمالیه نموده آری آن علوم دقیقه نازک شبیه بعضی اذنان بعد تحصیل علم کتاب سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منضبط مامت مقام وراثت نبوت می بخشد و لهذا جوهر
کتاب سنت یغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و سر عام و خاص بقدر نصیبه خود از آن
نافر گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم ادبیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

[illegible]

لهذا این باب ابر چهار فصل تقسیم کردن ضرورت افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از بدعات
 و آن تمکیر سه هدایت است **هدایت اولی** در ذکر بدعات تکلیفیه خلاصه لحدین مشرکین و
 شکار شهبین بصوفیه کبار قدس الله سرهم در غوام اهل اسلام انتشار یافته آن تمکیر دو تمهید و شتر
 افتاده است **تمهید اول** بد کشف و شهود که از مزاولت اعمال و شغال سلوک پیش می آید مشرکین و سبای
 کافر و مومن مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن عزیم اتباع سنت باعث مقبولیت است
 و کفر کافر و اتحاد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را که مالیکه مطلوب است
 است این حق خطای محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریق کمال مطلوب است
 پس انسان کامل بد چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت محمل است که
 هر کس ناگزیر آن گاه است یعنی بعد بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات و بزرگتر از حیات تمام آن
 است علم و بزرگتر از علم همه علماء است و علی هذا القیاس چنانچه این قدر معرفت اگر موجب کمال میشد آدمی
 ناقص حکم عقاب میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات صفات
 اوست که در که انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر شما صفت رزاقیت و کمالات
 بر کسی زبیر منکشف شدن گیر و مبادی آنرا آنچه انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه با منتهایش رسد
 اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل منتفع میگردد پس مراد معرفتی است
 که خدا تعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث بر همان
 معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنرا که آن معرفت بدون عزت و
 اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت علمی است که معرفت غیبی انسان کامل بسبب این عزت
 و اعتبار مثل خدمت گاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر است و آنرا عزت و
 اعتبار وی به پدیدار دیده شما امانات سپرد وی میشود و ما مور برسانید آن بعضی عاقل و
 شکران یا محتاجان مسلمان میگردد و قول او محمل اعتبار و پایه راهنمی میرسد و سفارش او در
 حق مردم مقبول می افتد چون ازین قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات صفات و شخصی جمیع شود

[illegible]

بلکه کمترین بندگان بادشاهی بردای عالیجاه وافر العنایات کثیر الرحمت شدید العقاب سرالشیخ
 داند و هر دم در هر حرکت و سکون ترسان لرزان ماند اگرچه حالات عجیبه وارد شده متقاضی صدور
 کلمات بی ادبانه گردد **اقاد ۲** از جمله بدعات ملاحظه وجود یک در خواص عوام اشتها ریافته و
 باقوال کا بطریقت شسته گردیده گفتگوهای توحید وجودی اتحادی است که بگمان اتحاد خود با خلایق
 لذتهای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان آن گفتگو را معارف حقیقت
 می پندارند و لا اقل از مضرات آن اقوال اوقات غریزه خود را بلاطائل محض صرف می نمایند پیشوا
 مایه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بآن امر نفرموده و هرگز نسبت بیان آن نکشوده پس را از آن چه
 سود اگر امری کار آمدنی مایه بطور صوم و صلوة بران آگاه می فرمود **حقیص علیکم یا المؤمنین**
رؤفک و حینکم شان دست پس سکوت از آن بهتر است که ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکه
 بسبب و اوج این گفتگوی واقعی و غیر واقعی بودن آن امر دم استفسار میکنند پس این قدر باید است
 که این مخلوقات عین حق نیستند اگرچه قیوم آنها ذات پاک اوست پس تمثیل و بصغات آن باید کرد
 که چنانکه صفات عین حق است و نه غیر آن بکدام قالم بوی است هم چنین مخلوقات دیگر نه عین صفات
 اند و نه غیر آن بلکه مظاهر آن پس صغلت اگرچه فی حد ذاتها مستغنی از مظاهر است لیکن بنا بر مقتضای
 حکمت الهیه با وجود استغناء در مظاهر مختلفه که عبارت از مخلوقات است ظهور نموده و همین معنی مقصود
 اکابر بطریقت است که ملاحظه وقت اقوال آن بزرگواران را بر خلاف مقصود ایشان حمل کرده راه
 تحریف و تبیس هموده اند پس بنقدردانستن مضایقه ندارد و اما اوقات خود را باین گفتگو صرف
 کردن بی فائده محض است بلکه موجب حرمان از کمالات پیروی انبیاست علی صاحبها الصلوة
 و السلام **اقاد ۳** از جمله بدعات ملاحظه صوفی شعار که در عوام اهل اسلام اشتها ریافته قبیل
 قال و بحث و جدال مسئله تقدیر است باید دانست که ایمان بالقدر از اعظم عقاید اسلامی است و گو
 و اجاب شرعی است و از بسکه مسئله تقدیر با بحث تکلیف یک گونه در گاردی نظر قاضی میدارد
 بنا علیه شارح از تقوی این مسئله دقیق و خوض این بحث عمیق بشاکید شدیدن منع فرموده پس لا

[illegible]

را که بشمار است در افراد این عالم انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل حضرت شیخ الاسلام خواجہ عبدالعزیز
 انصاری ہروی قدس مدسہ بعبارت بہتر و مختصر ادا فرمودہ آہ ازین تفاوت راہ دو آہن باطل
 از یک جا نگاہ کی سم ستوران و دیگران شاہ اگرچہ تساوی ہمہ استعدادات در صلاح و فساد و برائت
 خلقت یا صلاح ہر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت و اجلیہ امست بس سیم و کاسیت
 بس سہل ماحکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعداد
 فاسدہ و الباقی بعضی بر فساد زلی گردیدہ تا و کارخانہ غلیم ایشان از کارخانجات الوہیت کہ عبارت
 از جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانہ عفو چہ اگر ہمہ استعدادات در اصل
 جبلت متساوی می بود یا اصلاح ہیچ کی از استعدادات فاسدہ محض عنایت خود نمی فرمود ہرگز
 عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانہ حکومت کہ عبارت از تنظیم مطیعین و تعذیب عصاة است
 پس اگر ہمہ استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی می بود یا اصلاح ہر استعدادات
 فاسدہ میفرمود ہر آئینہ صفت حکومت بروہیت خود یعنی تعذیب ثغیم ظہور نمی نمود یا ثانی بنی کہ کار
 مملکت بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیر داران بکمال صورت نمی بند و ہر چند کمالات
 ذاتی حضرت حق و صفات کامل آن بآنی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظہور مبرا از احتیاج
 است کہ ان الله لا یغنی عن العالین اشارت بہت باین معنی لیکن چنانکہ کمال ہر صاحب کمال اقتضائے
 ظہور خود می فرماید و ظہور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچہ آن صاحب کمال در
 کمال خود مستغنی از ظہور آن باشد مثل کتاب جید الکتابت کہ اگرچہ ایجاد نقوش بالفعل ہیچگونہ از
 کمالات او معدوم نیست بلکہ کمال و بہان ملکہ کتابت است کہ در جو ہر نفس و علی الدوام استقر
 میدارد لیکن ملکہ کتابت مقتضای صدور نقوش جیدہ می فرماید و آن کتابت بسبب صدور از
 نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد و همچنین صفات ازلیہ و اجلیہ با وجود ہستنا از مظاہر
 مقتضای ظہور می فرماید و حضرت حق جل علما را از تحقیق مظاہر لگانگون و صدور آثار رنگارنگ
 سروری و اہتمامی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اند فالع شہبہ کہ بخاطر اکثر جموام میگذرد

[illegible]

در کتب قدیمه ثابت شد که سبب هر یکی را بر کار می ساختند و میل در او در دلش انداختند.
 پس حکمت بعثت رسل انزال کتب اقامت حج و انظار دعوت و سعی و تعلیم و مشروعت و عیالت جهان
 وحدود و حدیث پس میگویم که اگر چه همه کائنات بر محض ایجاد حضرت خالق الارض و السموات بنا
 واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت بامر خود بعضی اشیا را بعضی موجودات
 مرتبط ساخته و سلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلاً جرم شمس شعل را و اگر چه این جرم و
 چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه و حجاب است لیکن در میان شعل و جرم مثل تابان
 خاص ایجاد فرموده که سبب همان ارتباط شمس سبب شعل و سبب می نامند پس همین قیاس باید
 کرد که هر چند جمیع افعال اقوال که از نفوس و ات الارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
 اند لیکن در میان آن افعال و در میان ارادات ارتباط سبب و مسبب همان حکیم مطلق بمقتضای
 حکمت خود ایجاد فرموده و همچنین در میان ارادات و در میان امور مذکوره الصدر از بعثت رسل
 انزال کتب استالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلاً میتوان گفت که اراده امور مأمور بها در دل ^{مظہین}
 سبب است یا در تعلیم معلّمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر و سبب و حجاب
 و اقامت حدود و مضجّل شده و نیز باید دانست که تمامی افعال اقوال اگر چه از آثار مستعداوت از لیه
 است اما مجازات بر صرف استعداد کما من می تواند شد سبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بدرامیر
 که از بدی خود انکار کند و نیک ابرابر خود داند و عافیه و ثواب نیک ابرابر و عافیه و ثواب نیک ابرابر و عافیه
 شمارد و نیز عادت صاحب حکومت و سلطنت که بعد از حکمت مروت متصف میباشد همین است که گاهی
 بسبب علم خود گویقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمودارش آنکه امیر و والا قدر رفیق مخلوق خود
 را میداند که بلا شبهه شیخ الناس است در هیچ معرکه حضور نخواهد کرد و داد سعی و جوار خود می خواهد داد و
 بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آریایان انعام میگرداند و بر دیگران با شد نخواهد فرمود و
 در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه اگر گ را بر در و در با حقین میداند که جلیبتش جمله
 کردن بر آنان و در دیدن و است اما بدون انظار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد ابرار نخواهد

که از مرشد حاصل میشود و از مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد منور است که
 تا فرمائی خدا در رسول در جنب محبت او گویا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
 حاصل همه محبتها و حقوق محبت حق خدا تعالی است در جنب محبت حق او سبحانه و تعالی
 بجای آن آوردن محبوی از وی تعالی شان و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشد
 طالب حق را امری متکدر در آن مرشد واضح گردد و دلیل و راجح شود و دعا را می آید و بجانب یزدی
 کند و اگر باز نیاید آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت از وی
 خلع کرده او را مرشد و پیرو خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
 نکند لیکن مبتلا بدسته اتباعش را و در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در رجعات وی
 از آن بلیه بکشد یعنی بجا آوردن او از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در
 انظار مردم این دیار جلوه گرفته اظهار بدعات منکره بر قبولی است هر چند آن بدعات بشما
 است لیکن در سامورقیه تمثیل درین مقام فکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین مورد مذکوره
 قیاس نمائیم آن کرد از جمله قصد زیارت قبول آنها است از جوانب اقطار زمین بکشیدن متاعب
 و مصائب سفر و مقامات الآلام بل نهاده این سفارسم با وجود دیگر در ارتکاب آن مصیوبات فی الزمان
 بظلمات شرک میکشد و بودای سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه بعضی وجوه بهتر از سفر
 حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعضیها یا به مثلها را خود می بندند و علاوه بر آن
 قیود زائده واهی خود آن مسافران بد انجام در سفر و کام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
 القصه اگر چه ارباب لواطن صافی را قطع منازل سفر بسوی قبول اهل الله منفعتی قلیله می بخشد
 بر عوام هوینین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است بل به همه خواص عوام را ملایم
 است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند و از آنجمله استمداد و استعانت از اهل
 قبول است که آنها را حاجت روائی مطلق پذیرفته در مراتب استمداد التجار و شرک می بینند و در
 افتادن آنها از ضراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن در اینجا شرح کردن احوال خواص گاه دلائل

[illegible]

قوت و قدرت هم می بود پس در غیر اینها علیهم الصلوة و السلام جای تعلیم نیست است چونکه طریقه آثار
ارواح امری منسوب است بسا که شیطانی حکایت صوت یا صورت آنها کرده بامری خلاف شرع
حکم نماید این بیچاره نادان سبب ثبات اعتقاد و نیاز منفرط بدین جان آنرا قبول کرده آنچه در حدیث
و حدیث بتواتر یقین ثابت است از آن چشم پوشی نموده در معانی لاکلفه و حکایت صوت و صورت
هم بنا بر شناسده صورت و صوت ایشان میباید و هر که شناسا نباشد پس صرف آداری القای
در قلب و وقت تغییر حالت و ظهور توهمی و کیفیات در مراقبات بنا بر غرض ایشان وی از جاده حق
کفایت میکند و احیاناً بعضی سفهامی پیدا کند که برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت سفاه
بعیده کردن البته رواست پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جواب این آنکه
این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکه مقام بر بادی مایه ایمان خوف از دست رفتن اصل
سرمایه کسب سعادات است از تعدی تطاول سراق شیاطین و قرائان آنها و آزان جمله است
که روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر که آنرا روشنی میگویند بلا شبهه حرام است و لعنت بر یکی
در حدیث صحیح صریح دارد است همین مردم می باشد که آنرا مثل قیت ظهور انوار الیل القدر و ولیة البر
ساعت اجابت دعا میداند و مترصد دعای آنوقت میباشند و معارفت دعا با و روشن کردن چراغان
از مقاصد مهمی پیدا نموده اند پس این حدیث شریف را درست گویان زانی و سارق در وقت زنا و سرقة
از آنها جدا می شود زیاده تر از آنها ایمان نیان بر مجرد دعا آنوقت بر باد میرود و بک اگر چهل عذر بنا
پس صاف کافر شود زیرا که جاهل نیست پس البته کافری شود حرام شرعی را عبادت عمده اعتقاد کرد و صرف تجمل
حرام کفر است چه جائیکه آنرا عبادت شمرده **فاده ۴** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعا که در خواص عوام
اصل اسلام ملک جمهور آن نام غایت شهتار یافته ادای نذر و تیا ز اولیاء الله است بوضعیکه شرک خفی و اسراف
اموال اختراع بدعات بوجه متعدده در آن راه یافته بیا نش آنکه اگر چه اصل این امر بهتر و خوب موافق
حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون او را خود را در آن دگر داند و خلف آنها تاج سلط
خود شده درین امور تجدد و تجدید نمودند و قاعده هر که مدعیان مزید را در دستور لعل ساختن آن اصل

[illegible]

سلف خود باشد بکسین حرف در شان فضل اهل سلسله محبوب عالمین نسبت اهل انبیاء خلیل
 با صفای حضرت خاتم الارض السامی در خاطر خلوت خود بگذرد معاذ الله من ذلکم معاذ الله من ذلکم پس این
 اگر این رسوم فاحشه خوانی بوضع نخست از انداز لازم دارکان دین متین است و کمال بیانی موهوم
 بران هر چند این معنی بالا جمال ندغن خواطر است لیکن بسیارست که وقت ترک شدن این رسم از صامی
 کاملی آن اذعان جمالی بسبب کثافت غشاده عادت مستور گشته سبب سوزن یا عراض روحی آن صامی
 کامل گردد و لهذا این حقیقت را مفصلاً جانشین خاطر داشته تا که این رسوم را درین امر شبه سلف صالح
 اعتقاد باید کرد **سبب پنجم** و دوم آنکه زنده فعلی کند که مقصود از آن نفع ثواب رسانیدن نیست منظور
 باشد و اظهر و شهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم عادت یک صورت اذان که نماز جنازه است
 واجب است و صورت دیگر آنکه در اوقات پنج گانه اوقات متبرکه که غیر بابای مخصوص دیکه از دور
 وقوع آن میشود بلا شبهه منسوب است و در احادیث مشهور و معروف و شرح آن احادیث متوجه
 اطباء نسبت دریافت آن برکت حدیث حواله کرده شد لیکن بیک فیه کار آمدنی درین جایم باید شنید که
 اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تب است و در آن فراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن فراط و تفریط
 قبیح نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بآریب افضل است از جانبین فراط و تفریط پس دیکه در حق است
 در وقت حضور قورا غیبت آن بوضع آن کتاب سالست ماب صلی الله علیه و سلم مروی و ثابت شده که
 وضع اگر بوقوع آید افضل است از اضعاع و غیره مثلاً آن کتاب صلی الله علیه و سلم در شب رباب تنهایی اظهار
 و اعلام حدی در بعضی تشریف بردند و عافرمودند و کسی از صحابه امر نفرمودند که درین شب مفایر
 باید رفت و در عاباید که در جاهانیکه تاکید کرده باشند پس بحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور
 داشته در شب رات در مقبره مجمع صلحا نموده و افره کند و از اینجا الفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تمام کردن
 نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این مر شده شده برسم اینجا میده حقیقت کار در آن باقی نخواهد ماند
 موضوع این بیان است سلسله فقهیه که جماعت نقل کرده نیست و اگر تاجی باشد که کرده است و اما صورت دیگر
 در عاب مروی از آن گذران چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد از آنسان ایشان مادر

[illegible]

و بموجب خواست خود می خورد و می خوراند بکلی نزار و زلفان صاحب فاتحه می خوانند نیاز حضرت سیدنا
 ربابا دات دهند و نیاز حضرت عوث الاعظم با دلا و اجداد ایشان حواله نمایند و علی بن القیاس اگر این باب
 بکمان خلل روح صاحب فاتحه در آن طعام یا گوسفندی است آن طعام یا بکمان نماند و اول گروهی که
 او شده پس این طغیون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض نقد چیزی
 از آن معلوم شود پس حدیث که در ادب طعام میاید آن طعام از آن تجاوز نکرده پس حاصل از ادب آن
 طعام نیست مگر حصول مشابعت بکفره هندی که احیاناً خوب نکالت اجناس طعمه را پیش میکنند و از قید
 اکلیل ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می
 آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده و قالوا هله انعام و حرث
 خیر لا یطعمها الا من کسبها بنعمهم و میگویند که این چاربان زراعت ممنوع است بخورد و از آن
 کسی که خود هم با زرع خود و الا یطعمها حق تعالی می فرماید و قالوا اما فی بطون هله انعام خالصه
 لذنورنا و نعمهم علی اذوا اجننا و ان یکن مینه فمضم فیه شرا کما سیجین فیهم
 و صفهم الله حکیم علیهم و معنی هر سخن در یافت کرده باید دانست که
 همین معنی در مردم این یا در این زمان از لفظا چو نامی باشد مصرف طعام هرگز نه و محتاج است
 آری بر مبر کار بهتر از غیر بر مبر کار است پس صحبت تو شکر ساخته و برداخته پسینان است و تملک
 افکار و حقیقی نهایت و در راز حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت ایشان
 در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص مجابرت انکار در عین وقت مقابل این رسوم غیر مفید است
 خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در نحو آن سعی باید کرد چنان قیود شده باشد بقیاج
 و آن قیود ضرورتاً قیود شرعی و از ذلالت چهل قرار یافته که التزام آنرا اجزاء اسلام و ایمان می میدانند
 و تارک ساعی را در بدام اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بکلی
 مطلوبی حکم مقصود گردیده و واجب ترک میگردد و بنا بر تمیز سنن از غیر الفضا لکیده که در حدیث
 یاد کرده درین محل بکار باید برد و روح رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشت

[illegible]

نوشته می آید که جناب شیخین رضی الله عنهم قطع نظر از خلافت در بارگاه الهی و جاتی است پس عظیم و
قرنی است نهایت لطیف و تقدم در خلافت علاوه بر آنست و حضرت عثمان ارض قطع نظر از خلافت
افتدجاه قرب نیست که مقدم بر حضرت مرتضی علی رضا شوند بلکه حضرت مرتضی را باعتبار وجوب سبقت
مقدم بر حضرت عثمان است فاما تقدم خلافت را شده نبوی باعث آنست که در مقام تراحم اهل صاحب
و مراتب و وقت ظهور غایات با بهره الهیه حضرت عثمان پیشتر از حضرت علی باشند گویا ایشانرا جاده و قرب نزد
بود مثل آنکه در پوشانیدن خلعتها صاحب منصب مقدم را استقدم بر صاحب منصب متاخر خواهند داشت
اگر چه صاحب منصب متاخر اجاه و قرب ارتضا را انداز صاحب منصب متقدم باشد و حضرت مرتضی را
بیشتر تفضیل بر حضرت شیخین هم ثابت است آن تفضیل بحسب کثرت اتباع ایشان و ساطت مقام
ولايت بل سایر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیر ما همه از عهد کرامت جده حضرت
مرتضی تا انقضای دنیا همه بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا است ایشانرا داخل
است که بر سایرین عالم ملکوت مخفی نیست و این عطیه الهیه بمقابل آنست که گاهی انتظام خلافت و مملکت
و سلطنت در آل طهار ایشان صورت نه بسته بود و دیگر بعضی کبرای ایشان آغلی الله ذکر جراتهم فی
العلیین مساعی و افره درین کار مبدول فرمودند و در بنهای فزوان در تحصیل این کار برخود تحمل نمودند
و اکثر سلاسل اهل ولايت هم منتسب بجناب مرتضی است پس روز رتخیز بسبب کثرت اتباع و اکثری
در آنها صاحب شایسته نهایی بلند و مراتب رجبند خواهند بود و مومکب مرتضوی بآن نبوت و جلال نموده خود
شد که ناشایان آن مقام و نظار گیان آن مجمع بی نظیر را موجب تعجب بسیار خواهد گشت و ظهور همین مقام
بر بعضی متصوفان و خدای مقام شیخین رضا باعث آن گردیده که در تفضیل جناب شیخین بر خود تردیدی بهم رسانیده
از عقیده را سخا اهل سنت متزلزل شده اند و اگر فی بحقیقت شایسته جناب شیخین بر ارض بسبب انتظام خلافت بلکه
شیخ نظر از آن ثابت است باین اوست مجلال نسبت فضیلت مساوات ندارد بلکه شان آن هر دو بر یک
جسج اتباع انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات قطع نظر از خلافت بسبب شریح صدر و وسعت عرصه و تلمی
اعتدال در هر باب از اخلاق و تدبیر منزلی و ملنی و سیاست یک ملت که آنرا بشبهه بالانبیا تعبیر توان کرد

است حقیقت صنم پرستی همین است که شکلی از دست خود تراشیده و ساخته و نام شخصی بر آن نهاده با او بهمان
معامله که با اصل باید با آن نقل که چوب یا سنگ تراشیده است عمل آرند و در این مقام اگر فی الواقع قبور باشند
بجز دعا و سلام علیک چیزی دیگر با ثور نیست و اینجا اهل زمانه با تعزیه های میکنند هرگز با قبور و مقبره ها
کرد چه جای قبور جعلیه و این مبتدعان عبادت سجده و طواف کرده صراحت خود را بر سر حد شرک قبیح می رسانند
و شده و علم و تعزیه چون مسجود و مطاف گرد و همه در معنی بت پرستی است پس طایفه حق را سعی کامل در ابطال
این مباحث ضرورت است هر قدر که تواند در از آن کوشش بلیغ نماید و بجهت و روز شکستن آن را هرگز کرده
نماید بلکه بهتر و موجب جزا و ثواب بمنزله بت شکنی انگارد و بسبب آنکه اهل بدعت و جهالت قبر حضرت حسین علی
السلام بر آن نهاده اند مطلقاً از شکستن و پائمال کردن آن باکی ندارند چرا که رضای حضرت حق تبارک تعالی
در ازلت این افعال امانت فاعلین بی ضررین برین افعال است رضا و خوشنودی برگزیدگان بارگاه و تیغ
باشد همراه رضا و است و اگر از دست نتواند بزبان فرماید و اگر این هم نتواند از دل کاره باشد و این کمترین جاست
ایمان است آری اگر بلا مقابله و مزاحمه تعزیه های با بد و بر آن و ستیاب شود پس بدین امانت و تدلیس آنرا با بود و
نشان نماید فاما و مقابل قصد شکستن آن کند و اگر بسبب مقابله و مزاحمه دستگیری پیش آمدن اهل آن تعزیه چرک
امانت آمیز صادر شود و بدون آن ابطال این بدعت بد صورت نماند پس از آن حرکت باکی نماند بلکه
اقدام بر اقدام آن نماید و اما آنچه در حدیث شریف دارد شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه تصور حضرت
ابراهیم را بدفون ساختند و مثل سارح صنام با امانت شکستند پس پیش آنکه تالیف جهال عرب در آن ایام از
اهم مهمات بود و ایشان بسبب قرب زمانه فقرت در ورطه جهل و سفاهت غرق بودند پس امانت تصور حضرت
خلیل مطنه بگمانی آن جهال بود که امانت آن صنم را بر مخالفت ملت حضرت خلیل عمل کرده از دعوت نبی
وقت که دعای متابعت ملت ایشان می فرمود و متفرق شوند بخلاف امر تعزیه چنانکه ایام قریب مانده و شیوع جهالت
بود و این زمانه تو از علوم و شهرت هدایت است بصورت دوم رسوم شیون است و آن سینه کوبی و رخسار
و چاک کردن گریبان و نوحه گری و امثال دمی است پس این رسوم شیون هم مطلقاً حرام است و بربوبت هیچ
این افعال رد نیست صورت سوم مراسم احدا و یعنی سوگ است در ایام مذکوره و حقیقت آن ترک مباح

[illegible]

به شود مضائق ندارد و صورت چهارم که شعبه دقیقه است از صورت دوم و آن ذکر فضیلتها و
است بشرح و بسط عقد مجلس کرده باین قصه که مردم آنرا بشنوند و ناسفها نمایند و حسرتها فراموش
نمایند و زاری کنند هر چند در نظر ظاهر بی خلی در آن ظاهر نمی شود اما فی الحقیقه این نعم مذکور و مکرر
است چرا که در وقت حدوث صدمه یا تذکران استرجاع و صبر و امور به است نذاظر با تاسف و حسرت و تکلیف
رسیده کردن آن پس در وقت حدوث مصیبت یا بخاطر گذشتن آن آنچه طریقۀ انصاف بران است که
ملف بود التزام باید کرد و سبب اری و گریه و جوع جمع کردن البته خلاف طریقۀ صابری است این
صور را آنکه مکرر بشنوند و بپایان محبت و کمال بزرگی حضرت امامین رضی الله تعالی عنهما در دلهای
خود می انگارند و این خود منقطع ظاهر است چرا که تکرار مصائب تذکران موجب ناخوشی اهل مصائب میباشد
نصیبت بود که گذشت پس رذکر و تکرار آن هیچ فائده نیست هر مومن صحیح العقیده که خواهد شنید و او را ملال
ندوه پیدا خواهد شد و بر همین قیاس باید کرد حال حضرات اهل بیت رضی الله تعالی عنهم که اگر بالفرض این
مقالات را بشنوند البته ملالی بهم رسانند و اگر نظر باین کنند که این مصیبت پنج ظاهر بی چند روز موجب کمال
علوم مرتبه حضرت سید الشهدا و سائر شهدای کربلا و حضار آن مشهد مقدس گشته پس اصلا جای ندوه نیست بلکه
مقام فرحت و خوشی است و آنکه بزعم باطل خود را محب جناب حضرت اهل بیت رضی الله تعالی عنهم قرار داده
صبر بر امور مشرعه محرمه بعمل می آرند پس لکل مطرودان و مردودان انجانبه نذیر ایشان بنا بر اقامت امور
مشرعه و موقوف کردن امور نامشرعه و بنا بر این که رذیس هر که امور مذکور بعمل آورده خوشنود کردن ایشان
منظور دارد و گویا بمنزله نذیر یا مقابل حضرت امام حسین است رضایر که سبب مقابله با نذیر نبود مگر ظهور امور نامشرعه
از وی و چون این کس هم از کتب مشرعه نمود و مصر بر آن گردید و آن کار را بر اهل بیت و عبادت بنداشت سزاوار
ظهور از جناب حضرت امام گردید و در اتبل اعدا و مبعوضات آنجناب اخل گشت و اصل منیت که مسلمانان
است بر این طنون فاسده خود قسم قائل است حکم شرع را لازم الاتبل دانسته هرگز آنرا نگذازد و چون که شارح بجزئی
از رسوم شیون نام و احدا اجازات نداده و مطلقا از آن منع فرموده پس گمان محبت خود و صدق آن چرا که
ممنوع شدن عقل ناقص خود را بر حکم شرع رجحان داد و این است بسیار است که از رسول نفس صفات قبیحی کامینه
یعنی برتری

[illegible]

شرعی می چنانند باعث برهی امور دین و دنیا است که نهایت انسان را در ضیق می اندازد و از فقر و ریا
دین و دنیا باز میدارد و مثلاً التزام طهارت شادی خسته باین حد می کشد که انسان ناخشنود بلع کلان سال
میگرد و بعد آن خسته میشود سبب بی حیالی و بی پردگی میگردد و احیاناً این شعار شرع موجود می
ماند و همچنین در شادی نکاح تاخیر می شود باعث از نکاح انسان جوان میگردد و انتظار مدت دراز
بعد بلوغ و وقت شباب نشاء و صبر از ارتکاب حرام و ستور می افتد و همچنین در مالها هر چند تاخیر را
در ان گنجایش نیست لیکن التزام آن باعث اختلال امور ضروری می بود مردم ملتزم بر سوم در کفین و
چهارم گنبدن قبرها سلهتهای روز نذو کفایت در آنجا کرده اند ای سنت تصور میکنند در تقسیم طعام سوم
و چهارم بیخوف و مطمئن شدن مسحت و کثافتی میکنند و بنا بر حفظ رسوم تعزیت نیست اعراض اندا
حقوق واجب غفلت می نمایند و معروض میشوند با می باشد که آنجا هم و انفعال ترک رسم انسان اودر هر کس
می اندازد و به باب معاش خود را برای محافظت رسم فروخته مفلس ماند محض محتاج تان شبیه گشته اند اگر
میشود و اگر می که نذت و این است بر خود گوارا میکنند و این معصیه نیست مگر بسبب شدت رسوم از دم
آن در اذان مردم و توجه مطاعن بحال تا ترک آن رسم اگر مثلاً نمازی عمد ترک نماید آنقدر هرگز ملامت نخوا
شد که در ترک عرس ترک غنا و قص در محفل شادی نکاح و لهذا این چنین مردم را پیش می آید که تکلف بسیار
در اطعمه می نمایند و در آرایش محافل شادی جد و جهد و کوشش تمام بکار می برند حال آنکه طفلان ضعیف این
گرستی جان طلب میباشند و کمال جمل و سفاکت اینست که این امر معکوس ال کمال مردود و جفا مردمی میدا
و وقت پیش آمدن چنین ضرورات در گرفتن مال زجا بجا باکی نمیکند و تمیز حلال و حرام نمایند و چون مال
بدست می آید صرف خلاف شرع و عقل در مصرف آن بعمل می آرند و صرف در تسبیل شیطان صرف می
کنند باجمل بنای التزام رسوم و اهتمام آن بر غیرت دنیا و عزت و نام دار فناست و هر کار که بنای این
چنین باشد البته مضر می نیست بلکه از ملکوت آوازه نفرین بر آن کار و فاعلان آن کار می رسد و مشاهده آن
ظلمت و کدورت بواطن صافی اهل ایمان کامل میگردد و مگر تکلیف روز قیامت در و افشا و محاسبه آن گرفتار
خواهد شد که این قدر اموال کثیره چرا بجا بی محل خرج کرده شامل زمره اخوان الشیاطین گردید و اکثر آنجا

[illegible]

سینه خیز علی السلام منتحی کشید و در ابطال آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صحیحاً بر کرام تأکید است منقول است
اگر از آن رسوم چیزی شکل گشتن دختران یا بیک کردن جانوران و امثالهم از وجب پذیرد و در ابطال آن سعی
نماید افاده این جمله رسوم فاسد که در اهل اسلام و یار بهندستان بسبب خشک طبع و اشتیاق
ممانعت زنان بوده از نکاح ثانی است و این رسم فاسد آن قدر در وجب یافته که این امر مشروع و عمل مند و
رازیاده تر از حریمات شرعی میدانند پس راز ازاله آن کوشش بیخ کنده اگر در اقربالین این صورت پذیرد
آید خواهد خواست نکاح ثانی کرده و اگر در اتباع عرضی قصد زور زنده هاجرت یعنی ترک ملاقات و برادر دار
سردار ایشان کند چه ظاهراً است که انکار ازین کار غالباً بل قطعاً بنا بر التزام رسوم نموده است و لایحه
نیست و اگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان و کار بود لازم آید مصلحتی نکند و بر والی ندارد و جاب
حق جل علایر ابر جانب تمام اهل حقوق مقدم دارد و مقاطعت مهاجرت حضرت خلیل الصلب علیه السلام
سازد افاده ۲ از جمله بقایای رسوم جاهلیت که درین امت موجوده کمال انتشار و غایت شهرت
یافته و از باب خاندان عالی مثل سادات و پسرزاد و دران گرفتار انداخته و یکبارم آبا و مناقب جد اداست
و اعتماد بر شاعت ایشان حتا که بسبب همین افتخار و اعتماد تواضع و انکسار را که شعرا اهل اسلام است و تقوی
و صلاح را که فضل مناقب اهل بیان است نسبیاً منسیاً ساخته و بجای آن تکبر و تجر و جرأت بر اظهار بدعات
و ارتکاب منکرات حاصل نموده کلام الله و کلام رسول را پس پشت خود انداخته اند گو یا که آیه لا تفتخروا
عِنْدَ الْإِبَادَةِ آیه * وَلَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً آیه * فَإِذَا نَفِي فِي الصُّورِ فَلَا لِلنَّاسِ
بَيْنَهُمْ آیه * يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ آیه * تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَآلَكُمْ
مَا كَسَبْتُمْ * حَدِيث * إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْحَيَاةِ وَفَضَّهَا بِأَبَائِهِمْ أَتَيْهَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَتَوَّابٌ شَيْءُ النَّاسِ كُلُّهُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تَرَابٍ و امثال آنرا گوش بگوشت
خود گاهی شنیده و حجب و او نام و فضول خود و بر مسلمات و مشهورات باطله در امثال خود دستک نموده در
بلاکت جان خود را انداخته سبحان سرزهی سناست و خوبی حماقت که بناب نجات را که با یقین و با قطع محض

[illegible]

بد است اولی در ذکر اخلاق محمود و مذموم اجمالاً و آن شملبر سه تبهید و پنج افاده است مهتبت
از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و دروغناپات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیبت
است بر ذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریاء و کذب و طمع و حرص و بد سلف صالح
تذکیر ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدهند و آنرا صرف بنابر رضای حق از دل خود منقطع و منتهی میگرد
اند تا اثری از ان باقی نماند و دلها را به ایثار و صفی میگرد و دیدار امور و رعایات بیغایات میشدند و این
تصفیه را رضا الله تعالی بعمل می آورد و در مقبول میگشتند و سر که با وجود طعی مراتب سلوک منضبط مورد آثار
عنایات نشود و آثار این همه رذائل یا بعض آن در وی البته محسوس خواهد بود پس جو داین رذائل مانع ورود
عنایات الهی است مهتبت ۴ سلف صالح را بتوفیق انزوی در تذکیر نفس از رذائل اخلاق همین اعمال
صالحه اسلامی و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و اگر باین فن علامات و اسباب معالجات آنرا
بطور طب تحقیق و تشخیص کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان با وجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ربا
هم قاصره بطلعه آن صحف متداوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و بخیرة القدر سپید
حقیقه دیگر داشتند که باین اعمال کثیره و مشاق عمیره قیام و رزیدند و خود را بحال بعید از ان می انگارند و بعضی
بغلط فهمی خود را متخلی از ان رذائل و متخلی با ضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال بنا بر
روزگار نیست که چنانکه اشتغال مراقبات بنابر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور
هم پیش گیرند و بدون آن وصول را بسیار گاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب
عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه از باب گیرانجا رسیده اند که پیش مقبول و فنا مقبول آنجا نیست و شیطان و نفس
بمنزله سنگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارد که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شر و
شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و متخلی از رذائل مذکوره و متخلی بفضائل و متخلی از رذائل
بمنزله چو بدار و نصیب است که خود بخود انسان را بمقام مقصود میرساند و احیاناً اجتنابی از ان بارگاه میرسد
که بدون تلاوت اعمال و مقامات تکالیف و مشاق او را فاخر قبولیت میسازد و این قسم منبذگان برگزیده جانش
بر تربیتی و تلقینی ندارند خدا خود مربی ایشان میشود و متخلی بفضائل و متخلی از رذائل بدون متنان احدی از

[illegible]

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را با یانی نیست همین قسم بزرگان بودند که مغیر العباد
او سبحانه میزند و آنکه از عنایاتش محروم اند از تصور خود محروم مانده اند راه رضای او را گدشته اند
و مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ از آن خبر میدهند شهر هر چه است از قامت ناساز و وید
ماست بد و رذیلت تو بر بالای کس کوتاه نیست بد و موارث و منہیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الدشود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تمام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضعه معانی آن آگاه بوده بتدریج تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ اثر نیست
کبری شمرد که بهترین عنایات و فاضل ترین سبیل تقریب است تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است چنانچه از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی مجرّم پیدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و اصل بذات حضرت حق انکار و دلالتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بر دارد و غفلت خود حجاب کبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد و اصل
بوی شود و بدین حضور گری خواهی از غائب مشو حافظ می بیند در اعمال اتباع مذاهب را به
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه و آله را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد از آن که کتب مصنف شده است
آن علوم ظاهر گشته پس هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یا بدلتابع پیچ مجتهد در آن کند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که عالمان علم پیغمبر اند و بنوعی فایده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله حاصل کرده مقبول جناب سالت تاب گشته اند و متقدمان تعظیم و توقیر مجتهدان
بخوبی میداند محتاج آگاهی بدان نیستند اتفاقاً در این شهر که از امر او ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهادند و او را با وجود اتهام تمامی امور شرعی که سالکان را میباید زیاده ترا اتهام عدالت انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عباد آنهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین را کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رضای آن کاظمین
و فرق در میان آئین بادشاهان و خلفای این است که بادشاهان اصل را در میان مقدم میدارند و پیروان

منشا ظلم با کبر است یا فساد پس در ظلم شبهه که بخوابد بود یا شعبه از افساد و اجتناب از کبر و افساد و تمام نخواهد شد
مگر اجتناب از ظلم در حدیث شریف است **اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَالصَّدَقَةِ**
وَالصَّلَاةِ قَالُوا بَلَى قَالَ اِصْلَحُوا ذَاتِ الْبَيْنِ وَافْسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ التَّحَالُفُ
اَوَاوَهُ سلام از بنا بر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیست
اِنَّ نِعْمَ بِمُقْتَضَايَ اِنَّ لِلّٰهِ فِيْ اَيَّامٍ ذَهْرًا كَمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوا لِلْهَآ بِرَسِيْلِ نَفَحَاتٍ در مطاوع
ریل حنی و زود بخیز او منتهای دماغان که محیط رحمت خاصه الهیه شده اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر به مثال
کما یبغی مدح منقش خاطر کردن ضرورت چاهمال بهین ذعان است که جمعی را با جود می بودن باطل
کتاب کتاب بهین بدین و **مَا قَدَّرُوا لِلّٰهِ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْ قَالُوا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ شَيْءًا**
و اغذار ساخت و در ذیل تفسیر حال بدال گروه دیگر که نسبت مشرکین در تمام نام بدنام اند نشان و **مَا**
قَدَّرُوا لِلّٰهِ حَقَّ قَدْرِهِ وَاَلَا تَرَوْا جَمِیْعًا قَبَضْنَاهُ یَوْمَ الْقِيَمَةِ وَاَلَا تَرَوْا مَطَوِّیَاتٍ بِمِیْثَرٍ
یُسَبِّحُاِنَّهُ وَاَلَا تَرَوْا عَمَّا لَمْ یُشْرِكُوْا که نشان انتقام شد بدست بهیزار است پس بد دست که معرفت قدر قدرت
کامل از نمایان است هر مومن میداند که خدای تعالی را بر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکر وی
و جاگیر قلبش نباشد دلیلش آنکه هرگاه امری غیب بشنود از استبعاد میکند آنرا که بعد از جهت بعید است
آنچنان انکار نمیکند که او را از امره سلامیه کشیده به فیهوات کفر اندازد و اما استبعاد شدیدا از خاطر نمی رود
هر چند این قدر معرفت قارت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نه
بلند تر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکر و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گوناگون است عجب اعزب بود
اگر کسی گوید که نمیدانم آسمان شکسته فرو افتاد و نمیدانم آسمان استاده است بشنود و لحاظ قدرت کاملش خاطرش را از
تلقی بالقول نماید ای بعد از جهت بهیزار دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
قیامت چنین چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد بود و برای
تحقیق بهین قسم معنی الله تعالی می فرماید **اِنَّ اللّٰهَ یَمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَاَلْاَرْضَ اَنْ تَزُوْا وَاَوْ کُنَّ**
زَاكَاثًا اَمْ مَّسْكُهَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِ اِنَّهٗ کَانَ حَلِیْمًا عَلَیْهِ مَرَّ معنی این است

[illegible]

قدر وانی الله تعالی کند و در صورت توجه بخشش او تعالی را نافه در آن پندارد و چنانچه قدری سبب است
آن الله تعالی را بقدر وانی و نافه در آن خود خیال کند **فان** ۵ از جمله اخلاق مند و بر لطف و رحمت
عامه است بر تمام بندگان حق تعالی **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَرْجُوهُمْ**
الْإِسْمُ الرَّحْمَنُ امسج **فِي الْأَرْضِ يُرْجَوُكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ** و معنی رحمت آن نیست
که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن نیست که آنچه فی الواقع بهتر در حق آنهاست گو در آری
کاسه ایشان نقصان ایشان باشد بل حصول آن برای ایشان خواهد بود و معنی در آن کند و معنی در حق
عموم مردم بظا هر نمی تواند شد پس عا بالتج برای هدایت و توفیق در بسیاری بر فضیلت الهی در حق عامه
نا سر خاه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت است و مقتضای **الْخَلْقِ يُعْبِئُ اللَّهُ**
خَلْقِ رَعِيَالِ خدای تعالی دانسته رحم بر ایشان موجب خوشنودمی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات است
محمدی را علی صاحبها الصلوة بخشن و تعظیم و محرم تخصیص کند و خود را و ایشان را خواهر نامش دانند که نوکران یک
اقبالک بندگان یک مالکیم و بخلف ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باشد سلوک و خدمت بهر نوع کند
و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بمجلس آورد و از امداد در خوراک و پوشاک در نیج نه نماید و از
دادن چیز با و گو یا چه جز با و دال ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب بل
فضایل و مزا یا ضرورت هر شخصیکه وصفی از اوصاف و مینه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و
اکرام و سلوک و مواسات بر چه و به تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند
و هر که از ازل و دنیا بنا بر دنیا می خود نگردد و بجا و چشم خود مغرور باشد بادی اخلاق ظاهری غیر
باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسویش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیر خوانی وی چنانکه مقرر
شد قاضی شود صلاح باشد یا فاسد **فان** ۵ هر گاه که انسان را تحلی لغضایل و تحلی از زوایل و استیلا
صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که از انحطاط از عنایات ربانی و توفیقات بزدانی داند
و بر سعی خود و در بکمال خود و علم و عمل هرگز سازد چه بر ظا هرست که انبیا همی جنس او امثال او در عقل و
دانش موجود اند که از فضایل و زوایل غافل اند و بسا اگاهند که بلا و کمال تیره در حال آن

[illegible]

صحبته آنان سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرند و در فرائد و بیان دین رباعی مظلوم است رباعی
خواهی که شود دل تو چون آئینه و در چیز برون کن از درون سینه در حرص و طمع بخل حرام غیبت
کذب حسد بکبر و دیادگینه و در فرق در میان حرص و طمع آنست که حرص در آشیای حاضره میباشد و طمع خواهش
چیزی مغیب بخیل گویند الوقوع بود افاوه و علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید
باشد با وجود یک قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادی که مطلوب نفس است کم از مقدارش موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و ببقای قناعت و برزد مثلاً یک آباء موجود است و نفس بسبب صبر
خوان زیادتی نیم آثار است یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود است نیم آثار را تصدق
کرد و بر نیم آثار قناعت ورزد و علی بن العقیس نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت خواهی کرد همین طور
خلاف تو خواهی بود و همین منوال در لباس مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند عمل آورد اگر خواهش برابر قدر بود
یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بنگاه مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص
باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف ازان باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد باز
اگر آن زذلیل نفس را بالکل نائل نشد باز نصف قدر موجود دهد و همان کلام را بنفش خود گوید و القصد نفس را بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد و از زذلیل حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد افتاد
همین طور بعمل آورده باشد تا که به حرص زدش برکنده گردد افاوه و ۲ علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آنچه یا مثل آن در غایب و منفعت نزد وی موجود بود چهار اصد صرف نماید مثلاً
اگر طمع پوشاکهای عمدۀ و انگلیه خاطرش گردد از قسم پوشاک هر چه برای تحمل بسیار میدارد و بخل کند و اگر طمع عام
در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود و در بجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود و غیر
نماید و همچنین به بر این رذیله کرده باشد تا آنکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوب از دست او
رودا و ابدال اموال بوجهی کند که از کتاب مشروعی لازم آید مثلاً با سبکی ساتر عورت یا وقایع سردی و گرمی
است ندید با تمام سرمایۀ قوت خود را بر باد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روان نیست چرا که در محال طمع باین وضع صریح امرنا مشروع لازم می آید احتراز از نامشروع

[illegible]

ویدن آن اجنبی و میلان خاطر بسوی وی بازن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰۃ است که
إِنَّ الْمَرْءَ لَقَبِلَ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتَلَبَّزَ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ عَجَبَتْهُ
الْمَرْءَةُ فَخَفَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمَلْ عَلَى امْرَأَةٍ فَلْيُؤَاقِفْهَا فَإِنَّ ذَلِكَ يُرَدُّ
مَا فِي نَفْسِهِ بَعْدَ هَرَامِ زَنِ بِنِ مَنِي أَيْ دَر صُورَتِ شَيْطَانِ وَبُسْتِ كَرْدَمَنِي رُو دَر صُورَتِ شَيْطَانِ
وَقَتْلِكَ كَلِي رَا اَز سَمَاخُوشِ اَمِي زَنِي بِنِ بَغِيْدِ دَر دَلِشِ بِنِ اَيْدِ كَرْدَمَنِي سَوِي زَنِ خُودِشِ بِنِ اَيْدِ كَر صَحْبَتِ كُنْدِ
بَا دَمِي بِنِ هَر اَمِيْدِ اِيْنِ صَحْبَتِ دَر خُو اَبَدِ كَر دَا بِنِجِهِ دَر دَلِ اَوَسْتِ اَيْحَنِ مِيلَانِ خَاظِر رَا بَسُوِي زَنِ دُو رَصَدِشِ
دِيْگِرِ اَسْتِ كَر دِيْدِنِ دِيْغِيْرِ خُدا صَلِي اَلْهَ عَلَيْهِ وَاَسْلَمَ زَنِ رَا بِنِ خُوشِ اَمِيْدِ اَبْجَنَابِ اِيْنِ اَشْرَافِ اَدْر دِنِ زَر دَر حَضَرِشِ
دَا اِيْشَانِ خُوشَبُويِ مِيَا خُتَنَدِ نَزْدِ اِيْشَانِ دَنَانِ دِيْگِرِ بُو دِنِ اِيْنِ اَهْلَا اَز اَبْجَا رَقَتَنْدِ تَا كَر مَكَانِ خَالِي شُو دِنِ
بِيْغِيْرِ خُدا صَلِي اَلْهَ عَلَيْهِ وَاَسْلَمَ قُضَايِ حَاجَتِ خُودِ فَر مَوْدِنْدِ اَز اَرشَادِ نَمُو دِنْدِ كَر اَيْتَا رَجُلٌ رَا اَيُّ امْرَأَةٍ
تَعَجَّبَتْهُ فَلْيَقُمْ اِلَى اَهْلِيْهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا اَيْحَنِ هَر دِيْ كَر بِيْنِدِ زَنِي رَا كَر خُوشِ
مَنِي بِنِ اَيْدِ كَر بَر خِيْرِ دِيْ بِيْ اَهْلِ خُودِشِ هَر اَمِيْدِ نَزْدِ اَهْلِ دِيْ اَسْتِ اَبْجِهِ نَزْدِ اَنِ زَنِ اَسْتِ اَيْحَنِ دَر حَاجَتِ اَهْلِ
هَر دُو بَر اَبْرَا دِنِ سَنَتِ قَوْلِي فِعْلِي خَالَفِ بِيَانِ مَنُكُوْرِيْسْتِ چَر حَدِيْثِ شَرِيفِ بِيَانِ حَالِ بَر بِيْزِگَارِ اَبَا اَسْتِ
وَبِيَانِ مَعَالِجِ نَفْسِ بَرَايِ بِيْگَارِ كَر فَا حَرَامِ اَسْتِ كَر هَر كَر نَفْسِ دِيْ اَز اَر تَا كَبِ حَرَامِ بَا زَنِي اَيْدِ بِنِ عِلَاقَتِشِ
مَكْرُخَالِفَتِ خُو اَهْلِشِ نَفْسِ قَالِ اَلْهَ تَعَالٰى قَا مَا مَنِ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوٰى اَيْحَنِ وَلِيْكِنِ هَر كَر تَبَرَسَدَا اَز اِيْستادنِ بَحْضُوْرِ بَر دُو گَارِ خُودِ وَاَز دَارِ نَفْسِ رَا اَز خُو اَهْلِشِ دَكِهِنِ
مَقَامِ اَسْتِ كَر خُو اَهْلِشِ جَلْعِ دَوَسْتِ مَنِي اَهْنَاكِ نَفْسِ اَسْتِ دَر لَزْتِ اَنِ وَاَز اَتَا رَشِ مِيلَانِ خَاظِرِ اَسْتِ
حَرَامِ وَاَعْدَمِ اَبْجَامِ اَز حَرَامِ اَز خُرَافِ اَز حَلَالِ خُصُوصًا وَقَتْلِكَ لَزْتِ نَفْسَانِي وَشَيْطَانِي دَر حَلَالِ كَمَرِ مَاشْدِ وَاَز
حَرَامِ بِيْشْتَرِ مَثَلًا شَخْصِ رَا مَنُكُوْرِ حَسِيْدِ خُوشِ وَضَعِ خُوشِ لِبَاسِ بُو دُو زَنِي دِيْگِرِ اَبْجَنَابِ نَبُو دِيْكِنِ دَر عِيْنِ حَالِ
جَلْعِ اِدَا وَاَصْدَايِ شَهُوْتِ اَنگِيْرِ بُوَضْعِي مِيْكِنْدِ كَر دَا دِيْجَايِي مِيْدِ اَبْاَشْخَصِ كَر فَا رَا دَامِ نَفْسِ شَيْطَانِ اَهْلِ
بَاَنِ زَنِ خُو اَبُو دُو اِيْنِ نِيْسْتِ مَكْرَا اَهْنَاكِ دَر لَزْتِ جَلْعِ وَاَز اَتَا رَا دِيْ اَسْتِ تَكْلِفِ دَر شَهُوْتِ اَنگِيْرِي
بَا دُو دَنَا تَوَانِي دَقْلَتِ مَادِهْ مَنِي وَحَالِشِ رَا شِيْخِ سَعْدِي عَلَيْهِ الرِّحْمَةُ بِيَانِ كَر فَر مَآيِدِ هَر اَسْتِ بِيْشْتَرِ

[illegible]

نحوه احوال را در دل و اندام

در بیان ادای حقوق نفس است معالجه مذکوره برای ترکیب آن از اتیل و خطونا **فاوه** علاج غیبت
آنست که اگر صرف خطر آن بگذرد پس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الی شده به بگی بهمت خود دعای
بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود و بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود تهات
خوانان بود و دعایم کیفیتیکه بنا بر اہم مہات داشتند و درات خود کنید بل در اگر نفس در کافہ زرد در نفس خود
و عاقل کرده اہمال نماید بل یک روز زیاد و روزی سہ روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بطور آریہ سوا
دعا عفو تقصیر از آن شخص ابد و بجل کنند و در خلوت از و گوید کہ من غیبت تو کرده ام فائدہ اظہار آنکہ نفس از
اظہار غیب خود دیگر یزد و ہرگز معترف غیب نمی شود در اظہار غیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائدہ خلوت
آنست کہ اشاعت معصیت الہی منفع است و ارتکاب نامشروع قبیح است افشای آن اقبہ از ان ابتدا خلوت
گوید و در اسم اظہار آن مانع آید **فاوه** علاج کذب آنست کہ اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و
نقصان حدی را داخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس ز گفتگو بہتر کند تا کہ لذت
کلام از دلش دور گردد و احترام از ار نشستن مجالس نماید بلکہ در مجالس نشیند و سکوت و زرد کہ این معنی نہایت
بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنہ انگیزی در میان و شخص است پس علاجش
بطور علاج غیبت است ہر دو را جمع کردہ در خلوت آنہا را آگاہ کند کہ نفس من مرا این چنین آخو کردہ بود
کہ در میان شافاد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کنند و ایشان را از خود راضی و خوشنود ساز و ہمیشہ
در صلح آنہا کوشد و ہر امریکہ موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در آن سعی بلیغ کردہ باشد و اگر زائد
از و شخص بوند ہمہ آنہا را جمع کند و احترام از آنہا بطور سابق و مانعت از اظہار آن لازم شود و در ہر صورت
یعنی غیبت کذب قبل استغفار از اہل حق تو بہ نصوح بحضور حضرت حق کہ حق ادا علا ترین و صل ہمہ حقوق
است بجا آرودن بعد استغفار از اہل حقوق بعمل آرد **فاوه** علاج حسد آنست کہ اگر در دل است حسد
بر دعای مزید کلمات محسود و دود و غرغرت و جہاد و خصوصاً برای مزید چیزیکہ در آن حسد کردہ است کوشش
کند و بطوریکہ در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجای نماید و ظاہر اہم بقدر وسع خود از دست و زبان برساند
جمیلہ در ترقی محسود کوشد تا کہ وسوسہ حسد بسبب مقابلہ و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و ہرچہ گاہ

[illegible]

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهایی محض بود و هیچ کس از نشیمن مکان اطلاع نباشد اگر در نماز دو گانی بود
 دو دو رکعت و اگر چهار گانه بود چهار رکعت بشمار لحاظ بخود مخصوص تمام بگذارد و اگر در آن وقت هم خلوت بود
 هر نماز که در آن خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص معنی از ریاضت باشد
 مذکور رسد و تا ادای آن هرگز نفس را نهی ندهد و همچنین اگر در مساجد و در آنجا پیش آید نفس خود را زجر کند
 که احب الی الله چند آن خرج خواهیم کرد و بعد خواهیم داد و اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال سهرگ
 نفس خود را بگوید هر قدر خواهی بسیری تمام کار خود کن ان شاء الله تعالی سزای آن قرار و حق خواهی یافت
 باز سزای معادل سهرنگی با در رساند و در ادای فرائض زیان نیست مقام ریاضت و نوافل است لیکن سنن
 و نوافل اهم باین خیال که ریاضت آمده یا خواهد آمد ترک نکند بلکه بخواند و علاج ریاضت آن که مذکور شد بعمل آرد
 افاده ۵۰ علاج کنیه اگر دل تجافز کرده باشد طریقه اخلاص آن شخص پیش گیرد و ضعیف در دلش اخلاص پیدا
 شود و صرف اخلاص ظاهر بدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سختی یا خستگی بسبب کنیه ظاهر گردد و دیده عکاس
 استغفار و اعترا فقبصور سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا شروع گردیده افاده ۵۱
 چون بطور یاد داشت که سابقا مذکور شد ملاحظه این مورد بخواهت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل
 خواهد شد لیکن به مجرد آنکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بر آن نکند بلکه امتحان آن کند
 و طریق امتحان از تجویب فهمیده خود را بآن محقق نماید مثلاً در پیشی خانقاه نشینی یا دشاهی یا امیر را به کمال
 شوکت و شجاعت و طعنه بسیار دید و دشمنی و حسد در دل خود نیافت نداند که من در حسد با کم بلکه طهارت
 وی از این خصلت رفیع و فاضل بود که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم مشیه و جهان شغال و عمل
 مشغول شود و در آنک زمانی او را فواید بسیار حاصل گردد و آنهم پیره اش در جهان کار که این شخص بزرگ
 آن مدت در از محس کشیده در اسرع از منته بدون محنت عیبه مشارالیه و متنازگشته در و بروی اول تقدیم
 واضح گردیده و از زبان دانایان انکار و خانقاه نشینان و مرشدین که سر آن خانقاه است چالا کثیر
 در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن محترم مثل شیخ نظام گردیده با وجود آن او را نباشتی و فقر
 نظر با تحاد است اندک و پیش آید و سوزشی و خلقی بوجهی در دلش نگذارد آنوقت البته اندر دلش از فقر

[illegible]

یا امور و بنویس ممنوع و حرام است که این معنی صریح خلاف لصوص قاطعه است بلکه غرض بیان تفاوت مدارج
محبت و تعظیم نام خداست که ذکرین در آن مختلف میباشد و آنچه در حدیث مذکور از دخول آن هر سه
فرق در نار میسر شده پس شرح آنست که ادای افعال که از آن رضای حق هم می توان طلبید و تحصیل دنیا
هم از آن می توان گردید و وجه میباشد اول آنکه ادای این افعال نماید و اظهار کند که این افعال را محض پسند
بجا آورده ام و حالا که در دل خود نیست تحصیل غیر رضای خدا از آن کرده باشد پس فعل اول البته مطرود و از بارگاه
الهی است و قابل قبول را و بیان حال امثال همین اشخاص در حدیث مذکور در وقوع شده و وجه دوم آنکه همان
افعال مذکوره را بجا آورد و موافق نیت قلبیه خود اظهار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگر چه محقر در بارگاه الهی
باشد لیکن این قدر که امر او خال ندارد حق او صادر شود و نیز باید دانست که همین اشتغال با اعمال نیاست
که به نیات صحیح عبادات عمده میگردد مثلاً خواب که سرانگشت و حجاب می نماید باراده صحیح و نیت درست
بهتر از عبادات اهل ریاء میشود و مخلص فی العبادات را هرگاه سهرابی خوابی موجب کلال حواس شود و لذت مناس
و کیفیات عبادات را مخلص سازد و آن مخلص به ریاء مشتاق آن لذت و کیفیات گردیده و بار در حصول آنرا
مختصر در خواب پنداشته بهین باراده و نیت در خواب رود و بهتر از نماز خوانی صدای مرالی و غافل خواهد بود
بلکه خواب و را با نماز مرالی هیچ تنی نیست تا آنرا بهتر گفته آید نمازش موجب دوری و نارضا مندی حق است
و از ملکوت نفرن بر وی میرسد و بران نام صدای رحمت الهی و رضای مندی و خوشنودی حق فالص میگردد
نشتان بکین الم تبتکین و چون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال با غراض اخروی باید کرد و هر
اغراض اخروی همه بهتر است لیکن در آن همه تفاوت مراتب منازل بشمار است از تفاوت مراتب منازل
اهل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد و همین خصال فطرت که مساوی و مضاعف و مشتاق و فرق
و قص و ثواب است و استخار و استجداد و ختنه و تنف البط و قلم اظهار که موجب قول مفسران معتبر ابراهیم خلیل الرحمن
صلی الله علی نبینا وعلیه بان متحن و مکلف شده و باین محک معتبر تقدستعداد او را آزموده و میرتب نامت که هر
رسانیدند و همین فعل و صوم و تلاوت و اذکار و جهاد و زکوة و حج است که در ادای آن مراتب صدیق فار
و امثالها بسبب تفاوت عزائم و ارادات متبدل شد پس بهترین نیات و اغراض در محبت و تعظیم نام پاک وی

[illegible]

عشر عشر آن در ایستاد ای صلوٰۃ مفروضه میکنند بکبر که شیطان لعین برین جماعت چیره دست میشود و
بمقتضای **وَلَا تُخَوِّدُوهُمْ فِي الْغَيْمِ** آنهارا از راه حق دور تری بردن از مثل بکار
سرکار حاکم وقت میدانند و این قدر وقت را که در نماز وضو میگذرد و رایگان می انگارند و کار آمدنی خود نمیدانند
معاذ الله من ذلک و این حال جماعتی است که مشتم باسلام اند و آنکه خارج از دائرہ اسلام اند باحالی بنیاد
مقام تشکونیت هدایت ثانیہ در ذکر مخلات عیادات تفصیلا و طرق معالجات
آن و آن مشتمل بر افادہ است **فَادْعُهُمْ بِالْخَيْرِ** نماز و لغز شیطان هر دو میشوند لغز بنی طور
که کالت میکنند و آرام خود بخوابد و غلبت در ادای ارکان می نماید تا جلد تر فارغ شده بخسپد یا آرام کند
در مرغوب خود مشغول گردد و در خواندن نماز قیام و رکوع و سجود و قعود بطور مسنون ننگار و در بلکه مثل نا قبین
و قتل و حین کسالتی و ستر خانی در اعضای او راه میاید و جوارح خود را یکفراقتی سبب عدم مبالغات
بارکان صلوٰۃ یا بوضع کمی مناسب حاجت بدلی باشد میدارد و همچنین مثل محمودین پراگندگی حواس باطنه و تشتت هم
و خیال متعرض حال او گشتن اخلاقی عظیم در توجہ قوای باطنه و اعضای ظاہرہ لبوی نمازی اندازد و با شیطان
پس سوسه اندازد اقع و سوسه و سبکی شان صلوٰۃ و قلت مبالغات بآن و چندان کار آمدنی نیست
آن و این و سوسه جلد تر بکفر میرساند استخفاف و انکار فرضیت پیش می آید و آدمی کافر میگردد و ادنامی
آنکه از حضور مخاطب مکالمه و لذت مناجات رب لغزت غافل سازد و این طریق که شمار رکعات یا تسبیحات
بجوبی باید است مبادا سهوی و غلطی واقع شود و یاد و متشاہات قرآن مجید حافظ را می اندازد که از او
خیال دارد و بنا بر صیانت او غلطی با وجودیکه همان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار از او بایش کرده که
در بقای حضور هم نه تحلی در رکعات میشود و نه تسبیحات و نه تشاہد در قرآن می افتد این کفر شیطان است
و غرضش با دہی رکعات و تسبیحات و متشاہات نیست بلکه تنزیل و فرو آوردن است از مرتبہ اعلیٰ بمرتبہ ادنی
وَلَا تُخَوِّدُوهُمْ فِي الْغَيْمِ آنکه مقصود اصلی رساندن مقصود اصلی آن جرم همان انکار و کفر است اگر لفظ تعالیٰ آن مقصود
سر انجام نشد پس بنا چاری بمقتضای **اِذَا قُلْتُمْ فَاسْتَمِعُوا** آہستہ آہستہ بخیال کاذب می رساند تا
این صورت تحقق گردد کہ بدیع بد بزبان تسبیح و در دل گا و خرہ گا و خر نشین است ہر چه سوای حضور حق

[illegible]

هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چند آن دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و پس از همین قبیل است دفع این وسوس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا
ترین کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
سوامی وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلاً در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض نیست
در خلوت و تنهایی بجد و جهاد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام کلمات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام کلمات خیالات مانده بعض حضور و خالی از خیالات گزرا نیند و بعض آن ملوث با ملوکی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات کردن آن وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگذارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی بن اقیاس عشاء و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل تملش شروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته ازان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چون کمال نفس در کار می آید
شکر الهی بسیار بجا آورد و مدارات نفس و مکافات آن به توبه و آرام دادن و خواهش و موجب شریعت بوی سانس
بعلل آورد و اگر تجدید ملتمز آن سبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صبح آن روزه دارد و اگر در روز
مخلاف از مجربات شرعی نفس و شیطان بر روی کار آید تنبیه آن بسبب بیداری همه شب بآن روزه پیوسته است
می باید و شیطان چون از اثر خود مایوس می شود نفس را شریک خود می سازد تا مدامی او بر آید و تنبیه و تادیب
نفس خود نفس شیطان برود و از شرارت بازمی ماند بلکه نفس متقا و حکم الهی میگرد و شیطان را مجال فرمان روالی
در انسان نمی ماند **افاده ۳۱** اگر در ادای زکوة نفس تعلل زرد و آنرا اگر آن فهمد و بر حکم حق تعالی رخص
و شاکر نشود چهار چیز از قدر زکوة مال خود حجت مد صرف کند تا نفس را دیگر تعلل نور زد و او را به فرماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهی کرد **افاده ۳۲** هیچ وجهی و تفسیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس حجت
و چالاک زمیند پس تا مل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد متقاعد می و زود همان چیز
را بگذارد مثلاً اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روالی که بر صدمه مردم دارد و نمی گذارد که حج و جهاد را جست
و چالاکی عازم شود پس می و لباس خوراک و پوشاک نشست و برخاست خود را بطور عزا و اذلاسازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات با وجود منازعت و کشاکش نفس دائمی شود لیکن وقتی در کثرتی که در فرصت طمینان

[illegible]

و جای مقرر و هر یک بسبب آن کار علاقه و ربطی میدارد بجنباب بادشاه و بدربار یافت آن علاقه
در خود می بالد و بر سعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست بربط
که مرا با وی است از عنایات اوست و باین افتخار و اعتبار من است لیکن ای مالی این کار خانات
را با وجود تفاوت در ارج و مراتب علو بعضی آنها با علای مارج کار نیست معین که از آن بجا و در بجا
ممکن نیست و بنا بر اعلیٰ جری که در جاه ایشان را زیاده و نقصانات تفاوت نه من بعد چندی خاص که بمقام
نیاست و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کار کار خانات کرده
برای حضور می او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض جوانی خود نموده و
احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کار خانات گردد چونکه او را همیشه اوقات دربار داری یز
است و بحضوری دربار حسب تعیین وقت بروی قدغن شد بدست رباب تمام کار خانات نگران حال و
مشاق مقام او میباشد و در هر بار احتمال ظهور چیزی بدیج و مرتبه رفیع میباشد و در تعیین اوقات تاکید
حضوری در آنها عنایتی خاص حالش از طرف بادشاه بر آسانی سازد رباب کار خانات بهوید شرف
میگرد و همین بسبب آن چیل خاص در تمامی رعایا و لشک و اهل سیف و قلم ممتاز و مغرر میباشد بهین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی سخن و سرگرم اند بهر چند ملائکه مقررین این منصب
عمده و کارهای بزرگ مقرر است قما از کار منصب و بجا و زنی توانند که حضرت جبرئیل علیه السلام را در کار خانات
اسرافیل علیه السلام دخل نیست همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل و علی هذا القیاس حضور و در آخر
و منصبی که حضرت جبرئیل است ایشان را از آن نزول است نه عروج اما نزول پس بسبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج قصه معراج گواه است پس نیست بلکه اگر یک معصومی برتر برم بدفوس غنچه بجز بسوزد برم
حضرت آدم صلی الله تعالی بنا بر خلافت پیدا فرمود و مستعد کالات بغایات ساخت و منظر کار خانات
کشید و در روز نزول عروج برای حقیقت انسانی مغرر فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجی منظر آن
تأدیر سازد و این حقیقت سر که وحی الی است میران کند و این چنانکه چیل خاص شاهی مصدر بر مری از مملکت
که منقسم بر همه خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاری که بخدمت گاران خواصان تعلیم میدارد و مثل گران و نغان

[illegible]

حضرت رب العزت که عظمت مملکت و سائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرابز گردیده بتاکید
شدید بر بادوری چو وقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته و از منت برداری حاجیان
و نقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری و عید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطه
است محروم کرده حتی مقتضای و عید شدید شدن کدام مرتبه چهل و سفاست است این قسم غنیمت نماز را
چشمیده حرکات صلوة کمال ادب و خشوع و کثایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آورد و خود را بدایم
در کار الهی داشته اوقات نماز را بلا تشبه وقت در بار و حضوری بپندارد و تلاوت و تسبیحات و ادعیه مناجات
و مکالمه و عرض حاجات خود بپندارد این است حقیقت جمالیة صلوٰۃ حقیقت ارکان آن تفصیلاً پس برای تفهیم
آن تمثیلی تصویر باید کرد باینش آنکه وقتیکه جلایه خاص شاهی غرم مناجات و قصد عرض حاجات در دل
خود مصمم گردد در کافای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می استد و از اسوای او اعراض کرده و
بهیبت و سلطنت او را انصافاً بعین خود ساخته و دیده امید مناجات باومی و در دل پلاید بر مجردی که آن
بادشاه عالی جاه بر غرم مناجات او اطلالی مییابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه
بار او مبذول می نماید و دیده قبول و محبت او را ملاحظه می نماید و هر قدر که اقوال افعال تعظیم از آن جلای
منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دو بالا میگرد و در پس فتنه آن بنده منقاد عنایات آثار ایجاب
خود پیش از پیش متوجه میاید برای بجا آوردن نخت بوسه امثال آن از تعظیمی که تقدیم بهستیدان مناجات
و توطیه عرض حاجات میباشد انخامی و رز و بسبب صددراین تعظیم عنایات بی غایات پادشاه
بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروا نگری عرض حاجات با و از رانی میکنند پس آن عبد منقاد
در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را به ثنا و مدحی که شایان مولای اوست گشاده و فعلی که مشعر به
تعظیم اقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از بسکه این وقت و وقت
نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور بهیبت سلطنت نهایت ظهور
سلطنت مملکت است بنظر سبوی بعضی مضامین مناجات و مقام نشیان بعضی از حاجات بود و لهذا
او را امر می فرمایند که لحد از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

[illegible]

خود را در می از آن مقام رفیع فرو نر آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک کمالات من عرض
انحاجات عود کند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود که ادنای تکرار پذیر
در کعبه متحقق میگردد و قابلیت و انگلی شستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت اعتقاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی از آن یک بار صادر شود محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقا از آن
صادر شده باشد لیکن باز محققان غنیمت قوامین عظمت قعود صلوة را خالی از عبادات نگذاشته
به تشبیه که تشبیه نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قوسه سوره دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر کس از صلوة مشتعل بر جلالتی جدید و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن بر اسباب انصیبه مصلی گردد و همچنین در جلوسه
السجدین سری است پس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی فی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند فتنه
فائز میگردد و مثلاً دست او بر پایه تخت شاهی رسد یا بدستار سر بسته بهره ور گردد پس البته اقرا
و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیاال میگردد و چون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضحک میگردد و همچنین وقتیکه این شتی از خاک را با علای مناسب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حد و ثظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنا بر ازاله این ظن در هر کعبه
این مومن پاک را بدین خلعت فاخره دوبار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبوسی
اسرار ارکان صلوة و اما تفصیل آن پس بنا بر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت خواهد کرده
شد چون که برین معنی بخوبی آگاه بوده موظفیت خواهد و در زید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهیات صادر خواهد شد و از اینجا باید بر دلبر قول فاروق که اُجَحِّثُنَّ
جَحِشَتِي قَانَا فِي الصَّلَاةِ در دربار خود تدبیر عساکر سلیم که موجب مزید قوت شوکت دین
متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و از دیار اسلام در غمها فرو داده در هیچ غم معلوم نیست
القصه حق سنی ایمان در دل آن بزرگوار نیست که مخفی در زمین ساخته شده همینکه محکم بکار مشاهدات

[illegible]

عزت و محبتش که در بارگاه بادشاه است میباشد و آن شخص بدام درمید و ترقی می ماند و غفلت او را در عین
 اشتغال با اموال رونمی دهد **فایده** چنانکه سلاطین ذوی الاقدار سماحت شعار اموال نذر و نیاز را
 در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر اهل عرت و افتخار مثل شاهزادانی عالی مقدار
 و امرای کبار بترتیبی بنی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان ذوی الحاجات العالیات اند
 و پس همچنین حضرت ملک لاطاک اموال زکوة را بر بنی خد صلی الله علیه و سلم در مخارج انجناب فی الحقیقت از
 مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی با ستم که علاقه اخوت و نبوت بان جناب میدهند
 تحریم فرمود و مصارف آن اموال ز ذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان صدقات تحریم فرمود
 اند غرت و افتخاری حاصل شده که شر آن هیچ زبان نمی تواند کرد و اگر فقط در مقابله همین نعمت صدای انواع
 عبادات و هزاره اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می رسد و بسبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران ارتکاب
 عصیان بکدام پایه میرسند **فایده** در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه و التفات مرد
 مومن تمام سال بسوی حکم الهی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظار می میکشد و استعدادی مینماید که هرگاه
 رمضان خواهد رسید چنین چنان یعنی روزه و نماز تراویح و قرآن ادا خواهند نمود و درین انتظار و استعداد
 و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشد و حسب اختلاف مدارج مقبولیت آنها مختلف میشود و جهت این
 انتظار تمام سال مشابهتی ب زکوة دارد چنانکه سابق در زکوة مرقوم گشته و هر چند روزه بر هر امت معین بود و لیکن
 تخصیص ماه رمضان برای این امت بجهت عنایات بی غایات حضرت حق است که بر این امت مرحومه فالضمر
 است نظر بصفت بدنی و کمی عمر و قلت همت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلته القدر مقرر شده تا
 بدون مزاولت اعمال شاقه بواسطت برکات ماه موصوف و شب قدر فالزبد درجات عالیات مثل مشیئان
 بلکه از اندازان شود و در هر سال یکبار لکد کوبی قوی بر نفس منیرسد که اثر آن تمام سال میماند و شهوت و غضب
 و حرص و اصرار و اصرار پدید می آید گوهر انسان را بر آن آگاهی نشود **فایده** هم بهد اماچ پس بمنزله آنست که
 بادشاهی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و هر که او را در آن مکان طلب نماید
 آنرا نهایت مورد فیوض خود سازد و در اقران و معطوف و مغرور کند و اما اگر کسی بدون طلب هم در آن مکان

[illegible]

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماوی و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیام
باید کرد و اما منافع مخصوصه فی حصول آن بنبیست شهزادی مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقدار
و جوامردان کارزار استغنی از بیان است و اما بنبیست ارباب بواطن صافی پس حصول تزییات غفیمه
در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناقب جاهت بریاضات سیر است و اما بنبیست علما کبر
انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و تدریس علمای بمراتب حساب و قضا و اجتهاد و افتاد قیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت جامع ظاهر و لبوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیاء سبب شرف خاند حقه و حکام
مرفعیه ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما بنبیست عوام صلحا پس و فور غایت ایشان در صلاح
و تقوی سبب اغراض اهل صلاح و ایمان است اهل فجور و سبب شهرت امور محموده مشرعه و خمول امور مذمومه
ممنوعه و نیز تضاعف اجراءات ایشان سبب افتیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاجرام
و اولیای عظام و سبب خول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما بنبیست عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیح در معاملات میلان لبوی طاعات و قلوب ایشان سبب انتشار انوار دین حق و انکشاف
جوهر مطلق و انفتاد در رسوم شرعی سبب شهرت آن اگرچه تقلید باشد و نیز رفاهیت معاش سبب نزول
برکات سماوی و سبب عیالت سلاطین ذوی الاقدار و جوهر کرامی سخاوت شمار و انتظام امور معاش
و معادی ایشان سبب متبوع بودن قوانین شرعی است و اما بنبیست فاسق و فجاری پس حصول توبه
یعنی خدوشت گراست در قلوب ایشان از فسق و فجور سبب سرایان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
و سبب سوخت شاعت افعال قبیحه در عقول جمهور و نام سبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن
از اهلها و منکرات و بدعات سبب خجسته قاست حدود و تغذیرات یا خوف لحوق عار سبب طعن اخوان
و علامت قرآن سبب شهرت قبیح منکرات بدعات است و اما بنبیست اهل تفاق پس شفاست ایشان دین حق ظاهر
عدم دخول ایشان زمره کفر و جهل سبب خجسته قاست سبب حفظ عزت اهل ایمان و اهل طغیان نیز امید بر سر شفاست
حتمه در جود قلوب ایشان سبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماوی سبب حفظ شوکت اهل اسلام و سبب خجسته طعن
عظام و علمای کرام و منع انوار نفوذ و موعظان زکواران قلوب ایشان است و اما بنبیست اهل فساد پس شهرت معیشت سبب نزول برکات

[illegible]

در صلب نفس هیچ گردد و حلاوت آن در سودای دل مستحکم نشد و نفس و طلب آن همچنان در سرگردان
 گردد و پرتا هرست که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب آن ضعف نالوا
 در جسم پدید می آید چنانکه بسبب کمال و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن امتناع و اسیر پراگندگی
 عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب کمال و نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب کمال آن
 منظمه و وقوع در ممنوعات شرعی تخیل نمیکرد و چنانکه بسبب کمال جماع الفضا امثال این امور را هیچ یک
 از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از خط و نفی بلکه از همان قسم
 خطوط که طالب اجتناب از آن او کد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است
 که لذت آن در تله قلب فرو میرود و اثر آن علی مراد هور و الاغصان بدیل نفس منقبت میبازد و نفس را
 و طلب آن همچنانی و گسروانی فرامیگیرد و علا و دهرین که امثال این امور از جنس مباحاتی است که منجر
 اتصالی با امور مجرّمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص ابوی معاصی کشان کشان می برد
 مثلاً شدت تعلق قلب با شماع غنا سحر بار تکاب استماع نماز میرشد و کثرت احتلاط با رذائل و در خلوت
 محروم شهودت نمیکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این
 امور مباح شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی بر بلکه تقوی
 و صلاح خود معتقد شده اقدام بر امثال این امور نیاید که کلام هدایت الیام ان الشیطان
 یسخر من الانسان ^{و یسخر من الانسان} در امثال این طنون شافی و کافی است و اما در حق منتهیان پس اعتبار
 با شماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب با رذائل مضرتی دیگر اما مضرت اعتبار با شماع غنا پس
 تفصیل موقوف بر تهیه مقدمه است بنیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت
 میکند که کیفیت خضیبه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگر چه آثار و احکام آن هر دو با هم
 متجانس و متماثل میباشد مثلاً ضرب قتل از عروض غضب بهم سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر
 میشود لیکن اول از عروض سرعته الزوال است و صدور افعال از آن بی انتظام و ثانی از ملکه
 راسخه است و صدور افعال از آن با انتظام و احکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین مورد کور از کار برسانگان راه حق مثل انبیا و
 صحابه چیزی از امثال این مورد را تو نیست بلکه آنچه از کلام هدایت انبیاء این بردگای اهل فطرت
 هویدا میگردد نوعی اجتناب اشعاری بکبر است این مورد است چنانچه بر جبر و اهل حدیث پوشیده نیست
 و اما عدم تصریح آنجناب بخرم امثال این مورد بر بنا بر حکمت غامضه است باینکه این مورد بر سر
 مفسده از مفسایب شرعیه بالفعل مشتمل نیست با وجودیکه بسبب کمال غلبه نفس بسوی آنها و شدت اشتیاق
 آنها در طریقی انانیت اجتناب از ان از جمهور انانیت دشوار نمیشود پس اگر نهی صریح از امثال این مورد در شرع
 وارد می شد قطع نظر از ظهور مفسده و مضرت آن ایراد باین معصیتی شرعی بحد اقل بر این مورد لازم می آمد
 و اکثر است مخرج و تفاوت عصبیان گرفتار میشد بنا علیه بر اشعاری بکبر است امثال این انکسار کرده شد
 بر طالب حق را باید که با امثال این مورد اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جاند بدو در طلب آن
 پیمان و سرگردان نگردد و اتفاقاً صمیم قلب بسوی آن نمایداری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
 مورد پیش آیند مجابرت با آنها را آن مورد ضرورت نیست تعرض بحال اعلان آن جائز نیست و فی الدین
 و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بخلصان خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر بهمت در رضا جوی حضرت حق
 چیست بسته باشند اظهار کبر است این مورد همی آن را شاد کند حسن و لی تر است فاما انانیت امثال این مورد
 را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل نمینمایند پس ایشان بلا شبهه اهل معرفت اند
 اقله و نه آنچه درین کتاب در تخیله و تخلیه مرقوم شده بدو وجه تحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
 الیقین است باینکه مکرر مسلمان فعال احوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تخلیه
 بدست آورده امیدوار بجز جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از خطو و انفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جاهله
 اجتناب نورزد مثلاً در فراجم کردن موال و جمع نمودن متعه و کثرت کردن مال امثال سعی بیش از
 بیش بکار برد اگر چه در ادای نفقات و اجبه مثل زکوة و صدقه الفطر و نفقات اقربا باطن نماید و علم
 با القیاس پس سعی این شخص مشکوک و صاحب کن بقدر اعمال خود ماحور خواهد بود و مد رجعت نیست
 در عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید و وجه دوم طریقه یقین یقین است بدو

[illegible]

چو بودی که در رخ زمین پر شدی به مگر دگر از آریالی شدی به اقتصد چون این معنی یعنی تبری بعضی
از امور دنیا و عقبی در خلال دل او جا میگیرد و در جبر طبیعت او مستحکم می نشیند و فتنای اراده بالکل
دست میدهد عنایت غیبی او را اصطفا کرده مبتدا بر چیله خاص که با دشامان ذوی الاقتدار بعضی
سطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله
خاص با ذون مطلق در تصرف امت و قسمة مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت نمایند
مثلاً چیله خاص پادشاه هند و سنا را میسر که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است
و همچنین اصحاب این مراتب عالی و ارباب این مناصب فیه ما ذون مطلق در تصرف عالم مثال و
شهادت میباشد و این کبار و اولی الایدی و الالبصار را میسر که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت
نمایند مثلاً ایشان را میسر که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از
عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با هر چیز نسبت متساوی است باینچیز جزوی خصوصیتی
نیست تا آن چیز یا منسوب باشد و غیر آن یا منسوب نباشد و الله اعلم بالصواب * **اقاوه ۳۰**
حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که مقتضی بآن شود یا صرف بدرایت
علی آن بهره مند شود و او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاقلین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب
حال هر یک حق تعظیم او را نداند یا چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانہ مقتضیست پس و لا تعظیم شر
بجست تعظیم این نام پاک میباشد این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابلہ آن هیچ چیز نمی بخرد و ادراک
کنند کمال آن نمیرسد و احوال و اثبات را پایان نیست و ثانیاً حال غار و انجام خود را ملاحظه کرده از روی
تکبر تبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در بدو خلقت لا عقل محض و نا کاره بخت بود و انجام خود هیچ
کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثاً بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانہ چه از رحمت
و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لحظه از قطب لاقطاب سازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در
یک لحظه فانی نعمت یا مان فرماید و بهما الوقت او را به نعمت قطبیت بنواز و رحمت و انعام و موقوف
بخش و استعداد نیست بلکه بخش و استعداد هم از انعام جام است اگر احد را بر او و بر او و بر او

[illegible]

معین بر مسلمان در هر وقت است و هر سال از تقوئیل بیان خود باد تعالی در هر زمان لازم لیکن او را این
 قدر سعی میاید خصوصاً در این وقت که وقت طریان غفلت و دلبستگی است و برای تنجیز تکفین و دفن
 خود وصیت کرده مقید بقلم ساخته نگاهدار و مقبره از ابران آگاه سازد که هر خلاف طریق محمد نبی علیه
 صاحبها الصلوٰه در تکفین و تنجیز و دفن بعمل خواهد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواهیم کرد و دانستیم
 او خواهیم شد هر بدعتیکه در تنجیز و غیره راجع باشد نفی آن با تمام کند مثل ساختن قبر بر قبور و تخصیص تکلف
 در مقبره با چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آنرا از اعمال صالحه شمار دند
 اَحَاذِنا اللّٰهُ تَعَالٰی وَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِيْنَ مَرَّةً اَلْبَدَاةِ وَ مَرَّةً ذِكْرًا اَتِّبَاعِ الْمُصْطَفٰی
باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت
 فی جمیع الحالات **فصل اول** در بیان شغال طریق قادسیه و آن شغل
 و آن شغل چهار فصل و یک تلمذ است **فصل اول** در بیان شغال طریق قادسیه و آن شغل
 یک تهید و و هدایت است **فصل اول** در بیان شغال طریق قادریه که موجب سهولت سلوک
 و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نهایت در هدایت در آن هویدا گردد درین فصل محرر
 کرده شد و از بسکه همه شغال مختصر ذکر و فکر اندک باین فصل برده و هدایت منتقسم گردید **هدایت**
اولی در بیان طرق ذکر و آن شغل چهار فاده است افاده اول ذکر یک
 ضربی باید کرد و طریقی آنکه دو ذوالطبور نام داشته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جهر آرد
 و پیش روی خود ضرب کند و نزد یک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری بمرآه این لفظ مبارک از
 دهنش برآمده و چون که ضرب تمام شود و آوازی دراز بطور آواز گهر یا تخیل خواهد ماند و بیانش آنکه چون آن
 صد هزار آواز بجهر شدت میکنند پیش از آنکه آواز بمسموع پیدا شود جنبشی بدیدی آید و آن جنبش را
 صوت خیالی توان گفت و هر گاه آواز بجهر شدت تمام میگردد و بعد تمام آن و قبل از آن کردم بجای خود
 آید و شکل و صورت دهن و لب زبان بحالت نخستین عود کند امتداد وصولی مستحیل می ماند که از ادراک
 آن گونش نصیب آری آواز کند منید اندیش همین آواز تخیل پسین را زیاده ترکشد و همراه کشاید
 آن آواز نور تخیل او را از تیره و پنهان تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

مراقبه باجماع چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی بود اگر در لغت مشغول باشد شد به یاد آید
ثانیه در بیان اقسام فکر و آن مشتمل بر هفت افاده است به افاده به مراقبه اولی
مراقبه وحدانیت است و طریقش اینکيه وحدانیت حق تبارک و تعالی را که لا شریک له میدان دست هر حال باجماع
کنند که در هر زمان مکان همان ذات پاک یگانه است و این ملاحظه را سه صورت بخیاں میگذارد اول آنکه هر چه
را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیز را تخیل کند این در
طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق برین وجه تناب لازم شود و صورت نمود که مراد در اینجا است نیست که
وجود او را یگانه غیر تمام بیا هر حال تصور کند آن چیز را نفی کند و نه عین حق دانند و نشان اینکيه هر شخص میداند
که معنی ازان بلفظ هست در فارسی وی در هندی تعبیر میکنند که هر چه موجود است و عین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر
چیز است با وجودیکه هیچ چیز خالی ازان نیست به افاده بعد استقرار استحکام مراقبه وحدانیت مراقبه
صدقیت کند و آزاد و مرتبه است ابتدا و انتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی و سجانه
اجالا و استغنائی وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند و آن عبارت
از ملاحظه احتیاج خود را در امور معاش و معاد و تفصیلا منزه از غلبه محبت و الفت و نهایت تضرع و عجز است
یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چه احتیاج بسوی اوست و هیچ کاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود
کار بود یا سهل از معاش بود یا از معاد و باین مراقبه و را الفتی و محبتی و راهی بجنباب کبریا می محقق گردد که بر
وی فدای جان و مال عزت و آبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل آسان نماید بلکه از آن خوب
افتخار و اعتبار و فرید عزت و جاه و شمار و این مورد را اعتقاد وی که مایه مستحکم شود و نشان آنکه شخصیکه
از طرف بادشاهی انعامهای مملود و رولش ابا عن جد یافته آمده و تمام کار بار معاش و عزت و اعتبار بر توش
بادشاه رود داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود و سرانجام از آنجا بنزاری هم فرو خود میداند و ازین
مراقبه معنی آیات **لَعْنَةُ وَايَاكَ لَشَتَعِيْنَ** و بلی محقق میگردد و از ثمرات این مراقبه انکشاف توحید
آن تعالی است که با وجود کثرت افعال فاعل صاحب این مراقبه را یک فاعل و یک موثر که ذات فاعل
حقیقه است در هر فعل هر جنبش و هر کون بنویسد و به افاده بعد این مراقبه شغل دور کند

[illegible]

حاصل میشود و نورانیتهی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسان تر میسازد و هر چند
روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذرات الهی بدرقه او شده پس چنانکه طاقت رسید
نمیداشت بدرقه مذکوره میتواند رسید **افاده** هم به باز شغل نفی پیش گیرد بانش آنکه به غفلت
اشاره الله تعالی التسمیات و الاکلام فی انوار الهی در بر مکان موجود است بشنا و وجودی که
هر جا ثابت است چنانچه در مراقبه وحدت واضح گردید و انوار لوازم آن وجود چنانکه وجود است بهم
جا انوار محقق است و چون حاطه وجود معلوم شد بهمان طور احاطه انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار
هر جا موجود است لیکن قوت در آنرا انسان بسبب آنکه از خیالات اشیا می کشد ظلماتیه که اجسام فلکی و عنصری
است از درک آن محجوب و محروم است از بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب کلمات
از انوار است و حجب طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس معتق و انچه از باب فطرت عالیه ابدی
اکتشاف انوار و وصول بذات بحت و ست میدید پس احتیاج اکثر ناس بآکشاف انوار قبح نمیکند
پس ای ادراک آن قوت در آنکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الهی در درک
شوند بهین که آینه قوت در آنرا که از رنگ خیالات مزبور مصفی گردید پس انوار هر جا موجود اند بآفتاب
در یافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خدا صده شغل نفی نیست کردن
اشیا است از خیال خود اگر چه فی تحقیق هیچ چیز نیست خواهد شد و فی تحقیق آنرا نیست دانستن خیال
باطل و هم کاذب است هر چه موجود است با بجا و موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و بطبی
خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این
امر کردن گویند مقابل خالق شدن است و عرضی بهم بلفظی واقعی متعلق نیست چه که عرض صاف کرد
مدرک خود است چون مدرک صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هر چند
تمام عالم امری صعب بنظری آید لیکن ایجاد و مرتبه است و پس از آنکه نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم
برابر است انسانرا خالی کردن خیال خود از پریشته و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیز سختی
است بنا بر علیه نفی را بدو مرتبه باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

نیست بهر وضعیکه ابتداءست نمود کرد و آن را بخوبی در خیال خود گرفته در میان اهتمام ورز و تا آنکه نفی
 تمام بدن با انجام رسد و در وقت صوبت نفی کلیه **لَا مَوْجِدَ إِلَّا اللَّهُ لَا فَاعِلَ إِلَّا اللَّهُ** را بهر حال
 که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جاضرب کند انشا الله تعالی این
 شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیاناً خالصی بدیدی آید به وضعیکه اگر تخیل کند که ضرب ششمی بر پیش
 رسد بدن مانع نباشد بلکه ضرب بطوری که در خلای خالی میگردد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی
 مثل کاجل که گردا و تابشی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد ولیکن آن خط نورانی مکرر متغیر
 بتاریکی میباشد بنابر مشرحه التشن که بسبب خلط بدخان بن ریه مکرری نماید و نیز آن خط نورانی
 بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر اظهر استقلال بسوی او متوجه سازند همان
 وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود باجماع این تاریکی را نور نفی می نامند و این
 شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب نامور مکرره که مبتیاً جزو خاشاک است بهین شغل
 مصفا میگردد و سالیکن اکثر احیاناً بن شغل حاجت می افتد **فَالْمَدْرَبَةُ** در ایام شغل شغل
 نفی شغل یادداشت هم باید کرد و تحقیق التفات دائمی است بسوی ذات حیوان دلی چگونه در همه اوقات
 در شغل و بر خاست و عروض مکاسب فصاحت اوقات خوردن و آشامیدن و حیثیکه سیر امر این التفات
 نگردد بنابر آنکه هرگاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راجع میگردد پس در عین اشتغال بچون ضرورت
 و اعمال معاشیه دلش کامیابی بسوی همان امر متوجهی مانده چنانچه بر صاحب جدان پوشیده نیست پس غفلت
 یا حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یادداشت حق را از منتفات
 عقلیه یا عادیه نشانزد بلکه آنرا سهل آسان پنداشته کمر همت بر تحصیل او چیست بنزد و نیز باید دانست که
 چنان که بعضی از اشخاص را یادداشت بعضی شیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یادداشت آن چیز
 متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر بحصول یادداشت آنچیز باشد مثلاً هر شخص را التفات
 دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم مگر وقت نشستن کسی یا حدوث الهی همچنین بعضی سالکین را
 یادداشت حق حاصل میباشد و مشهور بحصول آن مگر نزدیک عروض غفلتی یا امور مخدیه را مراد داشت

[illegible]

دیگر آنست که هر یک از ان اوزار به قوت خیا لیه خود بخدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجا و از قید
 مکان انقباضی لامکان نماید بعد از ان هست انتقال ز دل خود بر آورده استدعای این امر از جناب
 حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بخدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
 و از انهم بطریق نور اول وسیع کند و از ان نور ثالث انتقال و زرد و قهقهه خیزد و بسا که ان در
 همچنین متوقف گردد و در راه وصول باصل مقصود دست نیاید و آخر این حجب جلالی است لطیف بی
 لون که از ان بربست بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهند و احیاناً بعضی طالبین همان
 مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند (افاده) بعد هر که العنایت ایندی و جذب
 نفسی تمام حجب علی شد بتمام معرفت ذات بخت میرسد در آنجا المالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید
 و خوصیکه در آنجا میباشد آنرا سیر فی الدیمی نامند و نه پندارند که در آن مقام تفاوت و تبدل حالات نمی
 شود بلکه موجب منطوق **کل یوم یوفی نیکان** هر وقت شان جدا از ان ذات پاک جلوه میگرد
 و بجز تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدل و تفاوتی بر وجه بسیرت او نمایان میگردد و چون که بر طبق حدیث
 نبوی علی صاحبها صلاوة و السلام کدل آدمی بمنزل پاره پرست که در صحرائی صاف بادا آن را از زیر
 میسازد دل ان از افرات نیست پس ظهور میوزانم از ان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد
 و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان
 فی الدتفصیلی دارد و طویل غریض که تخریش درین و راق و شوا است اما سلوکی که متعارف و منضبط
 کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد **فصل دوم در بیان طریق**
چشمیه بطریقی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فواید و از
قلیه باشد و بنظر ریاضات و مجاہدات متعارف آسان تر نماید
 و آن مشتمل بر هدایت است هدایت اولی در بیان اشغال طریق چشمیه به و آن
 مشتمل بر پنج افاده است **افاده اول** طالب باید که با صدور و زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه
 بنام کابر این طریق یعنی حضرت خواجه معین الدین سجری و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی و غیره بجا

[illegible]

وآن نفی و اثبات است یعنی لا اله الا الله پس از خیال خود کشیده محیط زمین و آسمان سازد و تمام دوز
را فرا گرفته اند و در خود تمام کند و طریق کشیدن لا اله الا الله است که پیش روی خود ممتد و وسیع تحیل کند تا آنکه آخر
مجید رسد و باز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دایره گردید و مقام خود رسیده و بلفظ
الا اله بجا نب فوق بالای عرش مجید ضرب کند و در لا اله نفی معبودیت هر چیزی فی الواقع و فی بحقیقت
و نفی وجود خود و تمام اشیا و کائنات از خیال خود لحاظ درست و تصور حجت مستقر و مستحکم سازد و در ضرب
الا اله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی الرحمن علی العرش است و استقوا
به تکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بان کثرت و وسعت بمشاهده در یابی زخا خواهد آمد که
تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذکر گم شده بود و باین
طریق ذکر نفی و اثبات طالب صادق را برای حصول کمالات متصوره کافیت فهم درست باید و این
ذکر را کثرت و مبالغه نماید بعبانیت ایزدی در ترقیات محتاج شغلی دیگر نخواهد شد و با فافاده در هر طریق
انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود نیست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته در
بمیان فرماید کند و ذکر را بلندارد و طرز مراقبه آن است که نفی خود و نفی تمام عالم که از لحاظ نور مذکور حاصل
کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که اولاد و نسلها و نور هم نفی خود و نفی
تمام کائنات از وی آسان شود که ذکر نفی از آن نور منکفی شود و لیکن این شخص را باید که نفی را مقصود و لذاته
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد و بعد استحکام نفی یا توحید صفاتی بود یا خواهد شد یا نخواهد بود و طریق ثانی را به طلب
یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از آن حجب نورانیت تجاوز کند تا که باخرج یک طبق بخت
بی رنگی است فائز گردد اگر چه نسبت این طریق را تشبیه نور مهتابی که منتشر باشد میدهند لیکن فی بحقیقت بزر
رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همیشه در آن غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیکند و چون از اجابا خیر
هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید و بهر ایت
ثانی در بیان فوائد متفرقه و آن مشتمل بر دو ماده است ۱۰۰۰ برای انکشاف
حالات سلوات و ملاقات ارواح و ملائکه و میرحبت و نادر و اطلاع بر حقایق اتمقام و دریافت اسرار انجا و انشا

[illegible]

خود بر ذکر آنها آگاه شود و تلقین کننده کرد و لطیفه خود ذکر جاری کرده است بهمت تمام اتقای آن ذکر در
 لطیفه طالب قصد کند و آیتداد بواسطه او ای محض از فضل الهی جوید و به قوت بهمت توجه نماید و از انامی
 اثر تو خیر و جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که نبهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که جنبش
 معلوم شود بلکه برقی کرده در عین اشتغال با مورد دیگر انسان را بسوی خود ملتفت سازد و گذارد که بالکل از آن
 غفلت ورزد پس آن حرکت را معان ذکر نام پاک الهی دادند که باین حرکت اندک گوید و حضور می آید
 بسامی این نام مقدس اسپیکند پس باین ذکر لطائف را جدا گانه مزاولت کرده یکبارگی از همه ذکر کنند تا ذکر همه
 آنها در آن واحد معلوم شود و این ذکر لطائف را راسخ سازد و باین مرتبه رسوخ آنکه هر وقت که خواهد مشغول
 تواند شد و تلقین اگر باز یاد آن فرماید مثالی مروی کند و هر یک از این لطائف شش گانه نوری است جدا گانه
 در کتب رسائل این بزرگواران مفصل است و کثرت از ذکر لطائف هر یک اینها را و منور می نمایند بر جنبه
 تنویر بهتر و خیر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدایم آید و آن طول چندان ضرورت است هر گاه
 انسان در حجب نورانیت میرسد و خود بخود انوار لطائف را معانی میکند و بعد مزاولت بر لطیفه را بنویشد
 بلکه هر نوریکه خواهد ملون کردن میتواند و در وقت از ذکر لطائف همین مطلب بسعی و محنت سرانجام می
 پذیرد و بعد آن در مقام چنگ زنی بسعی و محنت صورت می بندد پس سعی در تلویین لطائف با لوان
 در ابتدا بمنزله تعلیم تقاریر کند زانکه است که مایه خواند اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت آنها
 نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند و در مقامات بلند بقدر استعداد و سیری روح
 توقف نمایند چنانچه اتفاقا در ۱۰۰۰ من بعد بحسن نفس نفی و اثبات کنند طریق آنکه مودب و زانور و بقیله
 نشسته دم خود را بنده کرده و زبانه را بکام چسبانند که از لطیفه نفس کشد و بر لطیفه سر را در پی توقیف کرده
 باز بر لطیفه اخفی هم توقف نموده بر لطیفه اخفی رسد و بجهت حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کنند و در میان این مقدار
 حرکت در مقام لطیفه اخفی لیاظرا با استقلال متوجه ساخته بنا بر امتیاز آنها قرازی کند و افسرد از لطیفه اخفی
 کشیده بر لطیفه روح متوجه گشته **لا اله الا الله** اد لطیفه اغلب خبر بکند و درین حرکات خیالی جنبشی ظاهری بر می خیزد
 از اغضا حتما که سرودین و لب زبان بالکل نشود و در مدد طاق آنرا عمل آرد یکبار ذکر کرد و نفس خود را

[illegible]

سلطان الذکر را محسوس شود و فائده به طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول دل
 لطافت سلطان الذکر و غیره را در طالب است که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود
 وقت هر چه در خود یاد داند که آنچه معلوم میشود عکس از طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین
 شود همان است در طالب بکیت کیفیت تا شغل متعکس اینک دیدید **افاوه** هم چون سلطان الذکر
 بتدریج مذکور قیام آورد و بروقت اراده بلا گفت رونمای شغل نفی کند و سمره شغل نفی شغل را داشت ضم
 کند بعد از آن شغل نفی شغل را در پس اینک ابا یک از آن حجب بطریقیکه در فصل اول
 هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلبی است پس اینک ابا یک از آن حجب بطریقیکه در فصل اول
 مذکور شد تجاوز نماید و در شمای طی حجب بدر اقبه حمدیت مکرر کند تا که با حجب که می پست بی
 رنگی است رسد اگر چه نسبت این طریق را باب در یک صاف از او بگی خست خاشاک و رنگ خاک بود تشبیه
 سید بنده را بعد از معان نظر به چیز قابل تعبیر مدبر کشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحجت
 دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی السیر پیش آید و در شمای آن حالات پس شکر مقامات
 پس عجیب رود و در مشدیکه بخشورش طالب سیر فی السیر قیام خواهد کرد و همان مرشد و راه را حقایق مقامات
 آنجا آگاه خواهد فرمود **فائده** حضرت امام این طریقه یعنی خواجیه بهار الدین قدس سره فرموده اند
پست اول تا آخر هر منتهی است **آخر** حایب تنهایی است **طال** الصادق را باید که تحسین آن را
 که آنجناب بلفظ حایب تنهایی از آن تعبیری فرماید و مجلس خالی شدن طالب از ارادت عزائم
 خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این سالک انشا الله تعالی مذکور خواهد شد **افاوه** است
 در بیان **فوا** مستغرقه **و** آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است **افاوه** است **افاوه** است
 ارجح و ملائکه مقامات آنها و سیر ممکنه زمین آسمان و جنب و ناز و اطلال بر لوح محفوظ شغل دور و کند
 و طریقی در فصل اول منضم اند که در پس استغانت همان شغل بهر تمامیکه از زمین و آسمان و بیش
 و درون خواهد بود متوجه شده سیر انتقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل ان مقام ملاقات سازد و
 احباب انگشتی ایشان میسر می آید و از آن پند یا گذشت به اصلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

[illegible]

در صورت اول میسر می آید و تصاویر ظاهر هر یک ساخته آن حرکات تعظیفیه پیش اهل صواب میکنند و بر روی آن تصاویر را
 می زنند و صاف بصورت چشم پرستان میزنند و در مجرای شدن مشغل بر بنج باین شکل صحر حرام نیست نه بهیچ وجه
 هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و السلام بنا بر پیش بندی صورت پرستی تصاویر را
 مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنا بر بعضی اعراض صحیح مثل دریافت حال شکل دشمنان مرسوم و یا زنده و غایب
 درست پس و فتنه شایع انداخته و احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریق
 احتیاط را پیش گرفته مشغل بر بنج را حرام و قبیح ندانند و هر که بر سر پرستی غیر صلی الله علیه و آله و سلم سجده ای دارد

[illegible]

و دانکه بدون شغل نفسی انکشاف آن کماحقه مستحضر نیست و بهر قدر نفسی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از
 مراقبات دوارسی در تکمیل و ترقی نفسی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا تکمال نفسی است و در کمال نفسی
 بجز چیزی که بدرک الوارد و از دست باقی نمی ماند و بعد از آن نفسی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آنچه بدرک
 هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و هم در مراقبات دوارسی در مرتبه نفسی ماند و فتنه که کمال
 و انتهای نفوس محبت خواهد رسید نفسی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگر چه شغل نفسی و فانی و فانی در کلام اکابر این
 طریق مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوار و ظهور معانیات و رسیخ الوار و ضروری است اما عدم تصریح این
 اکابر با مثال این اشغال پس آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان برستفیدان نفسی و فانی طاری میشود پس
 مجرد توجه ایشان معنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول نفسی نخواهد بود و تاثیر شیخ باشد خواهد بطریق انکشاف
 پس انکشاف دوار و رسیخ الوار خیلی مستعد می نماید و الله اعلم بحقیقه بحال به مقصود در تفسیر الفاظ مستعمله
 اکابر این نظریه شروع شغل و ابراز مراقبه حدیث است و طریقت آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی
 که مصنف جمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده و متوجه بجانب فوق ساخته از
 عرش مجید هم گدازد تا اگر اثرش بدید و اثرش ظهور نور است از جانب فوقانی قلبی مستعد و طولانی مثل
 اسطوان نورانی گشته بعرض مجید رسد و شعل آن اسطوان نورانی تمام عالم را احاطه کند پس هر آن نور بهمان
 اسطوان است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه فاق منتشر
 شده و ظهور این نور شروع دایره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف اثر است تجاؤ
 از آن مارت اتمام آن دایره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دایره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضیعه
 مبدا و منتهی متر و ممتاز نبود حقیقت دایره است پس اثره نخواهد بود و دیگر و فتنه شعل نور از هر طرف پرتاب شده
 عالم را فرا گرفته تجاؤ از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این اثره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
 بدایره امکان نماند و این اول اثره از دوار سیر قلبی است و دوم دایره ولایت قلبی است که سسی بولایت صغری
 است و درین اثره مراقبه اقریت است و درین اثره در تحتانی قلب نیز میگذارد و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
 که انوار از تمامی جهات از هر جای که میدرخشد و انوار که از هر جهت پدید می آید به سواد اثره اول تجاؤ از نور تجاؤ

محال نیست یا سحانه در زمین طالب اسحق گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها بنده بخلا
 اگر فرض کرده شود که در تنهایی معصیت پیش آید چنانکه از حضور مردم خجل شرمند گردد بحدی که طاعت کند و نذر
 یابد و عضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند دست میگرداند همین طور از لحاظ قریب
 معیت و تقالی شانه جلوه گردد و او انجمنی که در همدگناه بسبب جنوری دیگری پیش می آید و آن انجام
 حساب آن دیگر کمال و نقصان متفاوت میباشد مثلاً شخصی بازاری ناآشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
 منجم شود یا آنکه پدر یا استاد یا مرشد لازم نظم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار استقامت پیش آیند انجام
 رود پس هر کس میداند که در انجام اول دنیائی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطریقی خواهد بود
 و انجام از استاد بطریقی و علی بن ابی قیس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
 و اوصافی که در مخلوقات اندازین اوصاف را با اوصاف دی همانا شبیه نیست اگر از عنایات پدری شرمند
 شود پس عنایات او را پائی نیست و اگر تعظیم است و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبب از عیان یابد که چه قدر باید
 و اگر نسبت بادشاهی حاجب گردد پس هبیت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این
 بادشاه ظاهری دارد و علی بن ابی قیس اگر در حرا و مدینان بود خود را تنها نداند و در خلوت طاعت بود و محو
 و مطلوب خود را نصب العین بلکه قریب زهره جزی را نسبت خود بکشدی مدغم خاطر خود باید که سراسر نسبت و لغت
 باید و اثری باز داشت و نکرت نباشد چون این آثار مرتب گردد و حصول معنی معیت شاکر شود و این معیت و قهر
 علامت لایت کبری است که نور این دایره مثل انوار دایرتین مذکورترین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
 بسیار غنی تر باشد و حقیقت آنست که انوار مختلفه الالوان حجبیات پاک اندکی آن ضرورت است پس بحسب
 کمال و خوبی شغل و تفاوت دوار و خلایف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن محجب علی میشود و در دایره
 کم و در دایره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحث رسد و ظهور انوار دایره مثل محاطا قریبیت بعد یکدانش محبوب
 بیان سابق واضح شود با بحث و غیره و در دایره دیگر کمال آن دایره نیست که حصول آن آثار گمانی است و بحسب
 و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون نکشاند انوار و در اصل معنی شود و
 حقیقت دایره کمال خود نمیرسد پس تکمیل و دایره هر دو چیز است اول تکشاف و دریافت انوار دوم حصول

[illegible]

را ذات پاک است بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و نداند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه با افعال
 نهایت سهل و آسان است و چون که بصیرت تیزتر میگردد و ملاحظه تنفیس حسب تیزی آن آسان تر میشود و باز
 همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ** تسبیح است که تسبیح
سُبْحَانَ اللَّهِ مِثْلَ مَا تَدْرِكُهُ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزار بار مرتبه از تسبیح غیر عارف
 بیانش آنکه تسبیح بصیغه مذکوره چون عارف تسبیح را معرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد و حسب لحاظ
 خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست باجماع این مزارقهر را منزه است که مایه می کند
 و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس با اصالت و سایر لطائف بالتبع است که مایه می فیض از
 فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه پدید خواهد گردید و منجمه آثارش نمایان است یعنی فحشال او از دست
 خود نیست افعال بخود و تهذیب خلاق که عبارت از تبدیل ذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه
 نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل دراک منظر اسم ظاهر تواند کرد و بخلاف منظر اسم باطن که در دراک
 آن غیر از کشف الهام و اراده ای و از بسکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل ادراک است لهذا این لطیفه را
 اختصاصی فی فیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و نسبت به نسبت این آثار آنکه محبت این مراقبه صمد تمام کات
 و سکنت و سبب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر لوحی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
 هرگز مستعرض حال او نخواهد گردید و در جاد و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک و بسته خواهد شد و غیر
 ویرا اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را مینا به قلم در دست کاتب خواهد دست پس عالی است که کرم الطبع
 را صرف بسبب محبت دانست این ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره تمامها متر
 خواهد شد و هر که در علم و محبت و کرامت طبع مبرز تبادلی است بعضی آثار بسبب محبت و بعضی آن بسبب
 حاصل خواهد شد و مقتضای **كُلَّا وَ عَلَّمَ اللَّهُ الْحُسْنَى** هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دایره
 هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش نمایه ترقیات و انوار هم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
 این دایره مقدم بر دایره محبت بود بهتر میشد چرا که این راه اما و عظیم می بخشد در دایره محبت پس ترتیب
 مستقیم آنست که مقدم بر دایره محبت باشد باز مسیر اسم باطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را طاعت

[illegible]

که از روشنی آن فوائد حاصل است گوچراغ را خبر نباشد پس نبیا علیهم السلام دانند در کار و بار خود باید نهاد
فیوض این تعلق به تجلی ذاتی و الهی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری متوقف نمی باشند بلکه بروقت زمین
حکم و فرمان کاری بجای می آرند و باز مطلق و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشأ کمالات ملائکه تجلی ذاتی و الهی می باشد
و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خداست صل الله علیه و سلم درین حاصل میشود و در فیض این سیر غرض
است بدو سبب اول آنکه استمرار و ثبات خاصیت محال است لهذا مناسبین سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف
معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی و الهی است و ظهور عالم است و از ظهور عالم
ظهور آن تجلی باید فهمید و غرض خاک هم در آن ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در غرض خاک تواضع فرمود
است در آن مقصد ازین تواضع و فروتنی است در پیش ملک و عدم سرکشی از قبول فرمان و گو که در
امثال و امرا ملک خود را بر اعلامی و نوعی از تعلی متحقق شود و تسلیک بهجت آب است غیر این تواضع است
چه در تسلیستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفص جناح در وقت مقابل و مواجبه دیگر است پس تواضع هر وقت
امر است جدید که پیش می آید بخلاف تسلی که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار
امتیاز باید که در چه گاهایی آن عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیة حصول می پذیرد و گشتگی که فیما بین
حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل معرفت جارمی شده و بار برایش تمثیلی است افنی منقول است که هر دو با هم ملاقات
کردند بعد ملاقات غایبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که و می خلاق ندارد و این سخن
بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین خلاق منقده و مذهب تالیف کرده بخد مت عارف فرستاد عارف فرمود که
من گفته ام که اخلاق ندارد و آنکه اخلاق ندانند پس آن جد است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادت
و گاهی از تسویل نفسانی و کوشش طانی تصور کمالات بحصول آن مشته میشود و انسان در دایم اعتدال حاصل
می ماند و این خود نشان حوران صریح است و حصول جان معتبر است که از قعر قلب خجسته نماند آنکه بزور بر خود نبرد
و بنا بر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکه کرد مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بهجا و منشأ این
کمالات رسالت است خصاخص رسول افهمید انتقال منشأ آن کند و حضرت ذات از جهت منشأ تمییز مراقبه
نماید امتیاز رسالت از نبوت با ظهور و سلطنت الهی گریست در میان حق و خلق ناصحه و واعظ بود و کوشش

[illegible]

این کلام باید بدین معنی هر که مراقبه اسم محی مثلاً بگوید یا متعال شان حیای و کمال تا در حق مقتضای کرم او سبحانه
است که البته از نشان حیای اثری بآن شخص رزائی فرماید موم عنایتی حاصل از حضرت حق بیانش آنکه بنده
برگزیده چون کار را از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد حتی در چیز میشود یکی اجر دو نام اجر نه چند بی پایا
بود لیکن بمنزله مزد و رست و مترتیب انکار و مناسب آن نام بمنزله خلعت فاخره است که پیش رضای حق
است انسان چون بآن فائز میگردد و امتیاز هر دو کمالی نبی نماید مثال نام مستجاب دعوات شدن با وجوهای
در اعلی غیر هم یافت است و آن نام چیزی می بود که در هر کار کار آمدنی است و در بهشت رویت نام
است و در تصور و خلان اجرت قال الله تعالی لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ و تفسیر زیادتر
رویت است بوجوب و آیات صحیح و مورد فیض و درجه اخیر بهیأت و صدائی انسانی است و عنصری لطیف
در درو این فیض خصوصیت ندارد و پیش امیت که منتها کمال است که اهل الواعزم بشان جامعیت حضرت ذات
است اصلاح عموم اجزای نام تمام اجزای انسانی بهیأت حدائی مقصود اهل این کلمات است لهذا مورد فیض
این دو درجه و صدائی می باشد باز مراقبه حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت که بعد از آن مجودیت حضرت ذات
مرضالتی را و این معنی برپویا است و اثر مناسب این مراقبه در سالامین میرمطم بودن است بقانیت اهل حق
او را تعظیم بسیار کنند و موجب خدا خوشنودی و تعالی دانند و از همین است که بخاطر بعضی از اصحاب گذشته بود
که جناب سالت آیه سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا وعلیه خود سجود تمام ملائکه گشتند و قبله آنها
شدند و حضرت یوسف علیه السلام معظمان ایشان ابوبی برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبه حضرت
ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشأ آن مبدا و وسعت بیچونی او سبب و لا تصور و وسعت بیچونی
باید کرد و در پیش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور فعال بطریقی دیگر در حق نمایانند اما باعتبار ظهور فعال پس
چنان ملاحظه نمایند پس حرکتی که در عالم ظاهر میشود همان است محرک حقیقت پس اگر پای مودت جنبش می نماید
اروحت و اگر فلک لافلاک گردش میکند به تحریک او میکند و اگر سبیل طریق تحریک او را خواهم که دریافت کنیم
آنکه چون بچگونگی گوئیم قلیس کماله شعی رآلوات نمایم امری دیگر نمی بایم چنانکه فعال و وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید این بیان شده است و وسعت بیچونی او را نیز وسعت بیچونی

[illegible]

که هر کمال را نظر کمال خود با خود نمی بیند و تصوریش آنکه صاحب کمال او در وحدت احیاناً و شئی پیش می آید
 و آن کمال چونکه ملاحظه کمال خود میکند بی آنکه عجبی رود و در خود مونس و رفیق می بیند و بخود ناپوش باشد
 اینطور نیستی که اجاب حضرت حق را با خود است تصور کند و منشای کمال را بهیمنی اعلی صاحب الصلوة و السلام
 را آنست حضرت ذات بذات خود است ملاحظه کرده مراقبه نمایند و چون این مراقبه کمال خواهد رسید از حق
 از خلعت در صاحب این مراقبه بگشایند و دیگر آنرا که مرقوم شده هر جا باید است بعد از آن مراقبه
 حضرت ذات است بلحاظ منشای حقیقت موسویه علی صاحبها الصلوة و السلام و آن محبت ذات است
 و محبت ابر کس میدانند در ابتدا که مراقبه محبت بود بلحاظ محبت الکی حق را محبت حق است این الکی او درین سیر
 مراقبه محبت ذات است مر ذات را و این است منشای حقیقت موسویه باید دانست که خلعت عبارت از علاقه
 است که در میان دو شخص میباشد و محبت از یک طرف می بود و لیکه حق تیر از خلعت میباشد پس خلعت بمنزله
 است که هر یک از هر دو دشمن را بر دیگری اعتماد کلی است و عزت و جاهت هر یک در دل دیگر را خست و این
 خلعت موجب تسلط کارهای عمدی بود مثل در را و امر به نسبت بادشاهان محبت اسم مرتبه است و آن که
 محبت صرفه بود و بسبب محبوبیت نگذارین محبت باعتبار عزت و جاهت و آن مرتبه خلعت است و باعتبار
 قرب و دوام حضور زیاده تر است مثل خواص که نهایت خیر خواه و دلسوز در خدمتگزاری بود و لا بد دارد و دوام حضور
 و قرب اندک نیست امیر کبیر فرمود بود دوم محبت که بسبب محبوبیت کشد لیکن محبوبیت رسیده با علای در محبت
 و اصل شده اگر از آن مقام که نهایت محبت است پیش قدمی کند محبوبیت رسد این محبت هم خلعت است
 سوم محبت که به محبوبیت رسیده باشد این خود بلند تر از خلعت است بلارایت و آن منشای حقیقت محمدیه است
 علی صاحبها الصلوة و السلام چنانکه پیشتر می آید و چونکه در مقام بیان مراتب لایت است و دیدار ولایت بفر
 و دوام حضور است و این معنی در محبت انداز خلعت است گو که در سر انجام کار او واسطه شدن امور عظام
 خلعت اند و لهذا محبت را بعد خلعت فرموده اند اگر انیوجه تقدیم نباشد پس حقیقت ابراهیمی حق است
 افضل حقیقت موسویه است بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محبوبیت متمیزه که منشای حقیقت
 محمدیه است علی صاحبها الصلوة و السلام بعد از آن مراقبه حضرت ذات است بلحاظ محبت محض بی امتزاج محبت

[illegible]

حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در همان مقامات اعتبار از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس آن برقیات
را بسکوک ثانی میگویند و القابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب را شاد است
که وسط افاضت رحمت الهی بود هر چه فالضبط بود وسط است باشد و اکثر اوقات آن که امتیاز در بسکوک اول ظاهر
نمیکند بلکه از بسکوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که بر تمامی بسکوک دل کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
ابتدای بسکوک دیگر است که مقصود اصلی همان است احیاناً بعضی مقبولان با رگه الهی بدون سیر و بسکوک دل
بمدارج بسکوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نموده آنها نیست که شخصی صاحب عقل و سمع است اگر آن حضور بادشاه
دور است و امر سلطانی رسیده و وی در انصرام آن و امر آن چنان کوشش نموده که بقلب ملک حلالی قدوس
با رگه سلطانی مشهور خاص عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گرفته هر وقت که این چنین
شخص را حضور میسر خواهد بود عزیزی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان بسکوک دل حصول آن متعذر
است و احیاناً در بسکوک اول مدارج بسکوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص بسکوک دل سالک اصطلاحی صوفی
است با اعتبار مدارج بسکوک ثانی حاشا مانند آن شخص صاحب عقل و سمع است که پیش ازین شمه از اجزای
آورفته و پیش خلوص نیست صفائی طوبیت بموجب شرع شریف است که اشغال بسکوک اول را محض اعتقاد و شوق
و ابتغاء لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که کنش در این کار صافی تر حصول مدارج بسکوک ثانی سرپر تر و العظم
بحقیقه الحال بسکوک ثانی هر چه مقصود شرع و معین قرآن حدیث است لیکن بطراز اول مضبوط نیست بنا
علیه بطریقی مضبوط و محض که ده نوشته می آید بعون الله تعالی حسن توفیق مقصود در میان بسکوک
ثانی راه ولایت باید داشت که در راه ولایت دو بسکوک مترتب است اول مضبوط و ربط بدون
است و ثانی مضبوط نیست با وجودیکه اصل مقصود منتهای همین بسکوک است علی الدوام اهل ولایت آن بسکوک
کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیاناً بر نادانان بسبب عدم الضباط ثانی هر دو بسکوک فیما بینهما مشتبیه
شود و هر یک اهمیت از دیگری نمیدانند بنابراین تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا بهر دو با هم ممتاز شوند و واضح
گردد که اصل مطلوب موقوف بر بسکوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دارالخلافه
دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطالب مالی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

[illegible]

و تبار و وطن و دیار را گذارستن بمنزل اشغال نفی است و انحراف بحسب رتبت بمنزل استغراق در کثرت توحید صفاتی است
و احیاناً در وقت تلذذ توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلالت عظمته غافل میگردد و بسا
با وجود یاد آگهی وصول در همان وقت غافل ماند و از آن برآید و بدین سواری و در رسیدن البته خواهد بود و آنکه در وقت
همت خود در از توحید صفاتی باز میدارد و بر راه راست بمنزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دارا اختلاف بمنزل حجب نور نیست ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزل دیوان خاص است
و آن نسبت بزرگی است چو نگذات مقدس حضرت حق جل شانیه بچون بجگونه است و اخیر حجاب خصوصاً صلی الله
بآن ذات پاک میدارد و بنابر آن نهایت لطیف و بی کیفیت است و لهذا بزرگی مسمی گردید و معلوم باید که در حجب
نور نیست پیوسته کی باو گیری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب خودی دارد معین که تا آن حد علاقه بهمان
است و مثالش از پردای در و از ای مکانات بادشاهی معلوم نموان کرد مثلاً هر پرده که در راه دیوان خاص
بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین می آید بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و مانند
را با جازت یا مانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آئینده را تا مجد دیگر بصحابت جازت خود خواست
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آئینده را اجنبی نپندارند و در در آمدنش مزاحم نشوند و حدود و حرماتی بسیار
از جانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بزرگی را به همین وضع متشخصه تصور باید کرد و در مثال مرقوم
ابتدایش از در اختلاف باید فهمید زیرا که خصوصیت در اختلاف هم بادشاه بر ظاهر است اما انتهای است
بزرگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بسوکل اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل بسوکل
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی النبل در طراز زمان
بجمل آورد و لازم است که حضار در بار از هر کاره و چو بد اگر گرفته تا در زیر اعظم از خود رهنی سازد و تبار و وقت حاجت
کلمه بخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب تبت خود سعی سفارش نماید و در مضیعات پادشاه بسیار
سرگرم و چالاک مانند در آمد و رفت در بار و سیر و شکار و ملاقات حضار در بار کمال تغافل و رز و مبادا بدین کار
در آن در بار و اغدا گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این شخص نیز با خراجش از آن مقام
و نیز خضر در باید شد که از رضا حسب تبت متفاوت میباشد از رضای که تا بود و در همین قدر است

[illegible]

حسب کاد و قطانت وی مگر مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وفای و سونج آگاه
گرد و این گاهی بجای رسد که از تغییر چهره مراد بادشاه خلاف معنی لغوی صلی که در کلام بادشاهی است در باب
وی شود مثلاً گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد و تجویب بایکد و غرض آنست که این کس را بفر
تغزیر یابد و در هرگاه مگر مرضی شناسی حاصل کرده کار بر از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد و عنایت
شاهی صناعات و مصانعت از انچه بمانی بود و بدوی بچویش خواهد آمد و می و سفارش اهل دربار و دگرا و
خواهد شد لا بد بخدمتی منصبی بادشاه او را خواهد نوخت و اصل مطلوب خود که تمام این پیشیست فزاد و محن
و متاعست برای آن کشید بود ان شاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت ستم
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصبی عظام خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سلوک
لازم است که بعد رسیدن بمرتب مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است احتیاج و غرام
شرع در هر باب زامورات و منہیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازم می آید است و سالك لازم
علامت شرع شریف باشد و کمال اتیل شرع مقدس سلوک اول ابا تمام رساند و در سلوک ثانی غرام شرع
را کما یبغی مستحکم گردان و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلاً ادب مصحف انیتد کرکبی و وضو
نکند لازم شرع شریف است هر مسلمان را بایکد بی وضو نکند و سالك سلوک ثانی را آداب زانده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع ثاب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی احاطه داشته
و از آن عظمت مصحف انتقال کرده و نوات و دنایست خود را تحیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دل خدیش این چیز عظیم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده و امر از خود هرگز لیاقت این
نعمت نیست و این قسم تصور رسیدن از حضرت ائمه شود و کمال عظمت مصحف نصیب العین و گرد و این چنین معجز
اگر خود بخود در ذمین وی آید از سببه ولی و اصل من عا و الا بتکلف این معانی را در ذمین خود آرد و علی بن ابی طالب
عظمت هر سرور و رفیع و شافع بودن آنها را بخند و حضرت حق جل شانہ یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سایر شعار شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تنظیم شرع شریف و سالك
تغظیم کعبه انبیا و رسل علیہ الصلوٰۃ و السلام و از عظمت است بئال منوال و اختیار طریقه ایشا را زکوة البشرو

کردن نمودند پس یاد کرد در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب سالک مایه صلی الله علیه و سلم اندیشا
 آنجناب صلی الله علیه و سلم از وقت تولد بلکه از حین سلوک تا آخر آن یاد کرد که این چنین نعم جلیله سجد و جصاص
 محض زود برای بیکبار رحمت الهیه چه قسم بلا در خواست و دعا و دلی استحقاق و دست دعا و دلی سعی و سفارش احدی چه
 گوید بر آنجناب غایب انصاف میشد بجز تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود با وجود آنجناب منضم ساختن آن برکات شامل
 حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت اعتقاد میکرد دید این نعم کرد طفلی و صغیر کسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم فاضل
 میشد بقیاس نعم دیگر امری مهمل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نعمها نعم جلیل القدر اند با آنکه این چنین نعم
 جلیله فخریه را تصور کند که اینهمه بلا سبب بلا و جحش از رحمت کامل ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بود
 بنده میشود و این قسم انعامات با بهره ظاهره بلا استحقاق و بلا است دعا و دعا فاضل میگردد و خلص صدمی وجه الله شانی
 است از شیون رحمت الهیه که بلا سبب بی جهت و بی سابقه استحقاق که همه دعا و تقاضا و دعا و شفاعت توکل
 مستقیم و فیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است و اصل آن انعامات ایجاب
 است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما بحیث تفاوت و تفوق بعضی بر
 بعضی دیگر در وجه انعامات معنی وجه الله نسبت بر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که در نیصورت عبث در
 فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سخاوت است و ذات الهی جل شان از ان مشر و پاک زیرا که حکم و
 مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و دست دعا بی این کس بروی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
 حکم و مصالح منظور است پس بر پیدایش مطلق شیاست خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق را با آن اثر
 عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد و هیچکس و هیچ امر نبود که دست خدا را جل شان از ان مومنین
 ساخته باین مومنین سازد و این نعمت را با ایشان رساند پس غنایت محضه و رحمت صرفه اوست که هر کس
 با انعامات با بهره متکاثره نواخته بسیار می از نعم هر یک آنخصیص فرموده همین شان از کتب رحمت کامله الا عرض
 است بوجه الله کسی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که الا عرض خلاص شده اند و وجه الله همین
 آثار شایسته میشود و مقابل آن وجه الله است یعنی بر آوردن بنده بسوی خدا جل شان و بیان آنست که هر بنده
 مومن بخواد دلی است باشد خواه عالی مهت پنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکنند و او را و بجای می آرند اما

و کمال نظر حکم و مصالح منظور است فاما بحیث تفاوت و تفوق بعضی بر بعضی دیگر در وجه انعامات معنی وجه الله نسبت بر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که در نیصورت عبث در

[illegible]

پس ظان اتمت عطا فرما هر چه جلیل و خطیر است و من نهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام تر از اینجی باید
و موقوف بر این امر است و این مراقبه گاهی بلا جهت می باشد و گاهی مفید و بجستی از فوق با تحت موافق
توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه جان
میشود و عنایت خاصه از صورت خاص می باشد مثل خلقت حضرت آدم عا با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق
آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم عا مصرف شد صورت خاصه آن بطوریه است
و همین خصوصیت شایسته در قول حق تعالی که **خَلَقْتُ بَعِيدًا** و همچنین است اختصاص حضرت
ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه و بطوریکه سبب همین عنایت خاصه عظمای بارگاه
ایزدی زباده راز وی رضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار و اوجا می رسند
برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف و رضای عظمای بارگاه الهی موجب است و در دست و در این مشابه
رضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را سبب اجل که لازمه بشریت است اطلاع بر
حال مال کسی نمی بود لهذا با وجود حاضر باشی و خوشنودی خاطر پادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن سبب
اندیشه بدینیتی و خیانت و خیانت النخض منصبی او را نمی نوازند تا که بعد مردن زمان خوبی او بجزیره رسد
و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهری و باطنی هر کس ناکس است در آن بارگاه
بجز دریک مراقبه وجه اندازنده بخوبی سرانجام یافت و کما بینتی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردد و
حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در ازل انصیه به مومن مقدر شده بود
محرمت و آن نور تخم عقل است و عمل شجران و ایمان قرآن و آیه **دَبَّائِلُ النَّفْسِ لَنَا نَافِعَاتٌ** به همین نور
اشاره می فرماید پس این مراقبه وجه انداز آن نور مثل ستاره تابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته
نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصیری که مدرک الوان
و اعضا است خاصه آن نور یافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است
و سخاوت که برای نفع رسائی خلایق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریقه
آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد و یا بر امری متوجه خواهد شد تغییر نمایان در تجلی که محاذی کمال است

[illegible]

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید به هیچ صورتی نیست باطلانی خود باقی بستاند هر چه
کرمی خود را به کلام میسر نماید و در همان صورت تغییر میشود و از اینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معاملاست که
انحصار خصوص در او پیش می آید فاما از ان ذات دور تر میباشد پس این بنده با کمال از رضا و نارضاح
حق تعالی در برابر معلوم میشود و مستقیم نگردد که احکام شرعی متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعی همان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضاح را مورد مباح و حرام پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب ضمای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود و مخیر بنا می آید و تعالی خواهد شد و علی بن ابی القیاس رهبر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و جهتها نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است ساکن را چون این کمال است
سید بهر تیره مکالمه فائز میشود و وی من و وجه کلیم الهی بود و گو کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را
هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل رضای حق تعالی مطلع شده کاری به وجوب آن رضا سر انجام خواهد
داد و کارگزاری او بر مضاعف جلوه خواهد گرفت عنایت الهیه بوفور و کثرت بر حالش بچون خواهد آمد و عظمتی
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بی کار گذشتن شخص کار آمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخند می عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسبال وی خواهد بود من بعد از آن وقت دستم را بر زبان خدمت
خواهد آمدند از منصب عالی ترقی کرده بمبعضی رسد که فوق آن منصبی بر او نباشد و در بنی مقام اهل ولایت
بر نبوت دست میبندد اگر برسانیدن امور یک بر این منگشت میشود و نباشد و اگر برسانیدن آن مامور شود
پس بر تو رسالت ترقی می نمایند و اگر با وجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود بهر پرتو ادلوا لغری منظر میگرد
و در بنی مقام بعضی خلیفه الله میباشد و بعضی خلیفه الله می باشد خلیفه الله آن کسی است که برای انصرام حیات
او را منتهی کرده اند مانند نائب از دهر که این چنین نباشد پس وی خلیفه الله نیست اگر چه احبابا کار یک از دست
خلیفه الله سر انجام میشود از دست دیگری سر انجام میکنند فاما آن دیگر خلیفه نمیشوند آری حاکم
خدمت بلا ریب مجبور و مشاغلش بظواهر است که گاهی بادشاه کار و وزارت را از خواص خود میگیرند پس آن خواص

[illegible]

بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این تنگنا مل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله ساقی در زیده شود و او اشکاف گفته شود که اگر چه
بنظر هر در دست آن فقیر یک جانب ستا است لیکن فی تحقیق در دست او خود پادشاه و پادشاه است آن
القصه عظمت این کلام پاک در ذیل و بعد می سخن نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آن کلام پاک با آن
مصحف ملاحظه نماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینه او بسبب عظمت آن کلام پاشن پاشن میشود و باز
اگر این ملاحظه میکند که آن کلام پاک بواسطه مصحف در قابی بسوی من است هر وقت که متوجه شوم او را بر زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل و تلفظ دست خود را باورسانم و او را بر سینه خود میهم
البتة و را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد بشمار آنکه یا قوتی در خشان بهشت مغلسی کم یار
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب خشانی آن یا قوت خیره میشود و اگر افلاس کم یار می خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود را بر آن یا قوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذیل او و کما حقہ قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب این کلام پاک بجا بآن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که غم تو بکند و طریقش آن است که قومی را از امام تبرک اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و احراج و نیاز پیش از پیش بجناب بی عالمین بجا آورد که بار خدا یا من همه در جوه عاجزم و تو بر همه
چیز قادر و تو به که قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بیغایت خود را ملاحظه فرما و عدم لیاقت
مرا که استعدا و لیاقت هم بدست تو است پیشتر بدو چون ساقی شوی در درنگ ظریفی نمی مانده بقدر سحر و
وسعت آغوش ساحلها بعد از آن صلوة التبتیح بربیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه که مال خضوع و توجع
قلب تا که عزیت بکارد و در اکثر ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال فقر مہنہیات شرعیہ ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدور در باطن پدید آمد و ظاهر و باطن او را گرفت و تمام خیال و قلب و هم و در تمام
حالت فرو رفت و فہا و الا این امر را بر روز دیگر جوالا کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
بہمان حالت رود و بعد از آن در آشنای ہمون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

[illegible]

الا عظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و در فتنه اگر بحیثیت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق ادراک بهم میرسد
 که خود را از زمره غلامان آنجناب از جماعت حلقه گمشان آن عالی قباب منشمارد و چنین اعتقاد غلطت قرار
 اگر چه بر هر صاحبی که این را بداند این بآن کلام پاک مناسبتی دیگر بدست آمده بعد از آن همین توبه را
 بدست عزیز که در اتباع کتاب سنت و اجتناب از بدعت ممتاز در آن جزو زمان زامثال اقران باشد
 انظار نماید پس آن مجید را شرح حقیقی خود بداند و آن عزیز را شرح ظاهری پس بداند که اقبل قرآن را صل خواهد داشت
 و اقبل آن عزیز را فرع آن و بر ظاهر است که چون فرع و اصل بهم مستارض میشوند فرع از درجه اعتبار قسط
 میگرداند اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسبت این طریق نیست و در عقد توبه باین وجه خواهد بود غلطی منافی
 پس جلیله است و از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه به تجربه صحیح محقق شده که وقتیکه طایفه
 دست عزیزی بحیثیت میکند غنایت یزدانی بسبب جاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از
 مواقع ارتکاب معاصی منظران طالبات منتهیات با انواع لطائف غیبیه جلیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو چه
 محقق میشود کی آنکه آن عزیز با وجود جاهت عند الکمال النفس فی التاثر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
 جل علاه همان عزیز را بدو قوع آن طالب منظران منتهیات با طالع سازد و حفظ او را از ارتکاب معاصی مرفر نماید
 پس آن عزیز به تدریجی از تدریج خواهد شد نام خواهد در لقطه در میان آن طالب آن قبلیج حاصل گردد و دیگر
 آنکه حق جل و الا سبب غایت خود بسوی آن عزیز از غیب لغیب لطیفه بر روی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
 گردد و این لطیفه بود بر من لوجه منسوب بآن عزیز شود که آن عزیز همای برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
 ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت و جاهت آن عزیز از پرده غیب هو میاشند
 چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون باز لجا و خلوت تنها شدند و آن عاشقانه به حال طامع
 حصول اتصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام گشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
 علیه السلام بود و دید و باعث بریم شدن آن معامله شد حال آنکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلاً بحال کوه
 علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
 را بریم زد و چون این هر دو وجه زمین نشین شد پس بدو است که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهیکه

[illegible]

کرد که طبیعت اگر در ملاحظه آن آرد و در حصول کمال است انچه باطله اندر ریاضی النفس بر آن مستعد باینکه در دو امر مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثانی مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجب است
قدرت آن قادر مطلق است لیکن بچنان سرور و استهلاک و در مدتی تصور و اعتیاج و انگشافت عظمیست حضرت حق
و از عیان حکمت آن حکیم مطلق که مقرر مراقبه صمدیت است در مبادی احوال سبب خطئه نعم مشترک و تاثیرات
عادی و حوادث میشود مثلاً انزال غنیمت انبات زرع هر چند از نعم جمیل است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد انوار
اشترک دارند از ملاحظه این شخصی عامی را حالت مرقوم بصدر حادث نمیتواند شد و همچنین خلق سلوات و اراض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگر چه از اعظم آیات قدرت ظاهر و داناتا و حکمت بابر و علامات عظمت قاهره است
لیکن چون این امور مذکور پیش روی انانی را کمتر احیاء نماید ازین سبب ملاحظه این امور من در باب کمال است
حق انتقال تحقق نمیکرد و لهذا بر طایفه لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر مثال این فائز شده و عجاظت
که خلاف عادت ظهور نموده و اشغال این امور ملاحظه نماید و قصد بکمال مثال این مضامین باشد مریه بعد از ذکر
بگوشت و پوش خود نشنود و آنرا بار بار در بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعه فضا عهده خود را در عجز عظمت آن
عظیم بالاستحقاق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق تحسین سازد تا مشرب مراقبه صمدیت بدست آید و
چون مراقبه صمدیت بروحیکه در باب اول و ثانی مذکور شد درین نشین و اگر در آنرا مزوج بگذرایم پانی سازد
اگر ممکن باشد آشنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید و در مبادی حال فکر را از ذکر اسم داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مویذایی است که سبب آن
مویدات ذکر و فکر و لطف میاید و آنرا در بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مویدات و اقوای او
خدمت خلق الهیست خصوصاً خدمت یتیمی و مسکین و منالین و انجیل حاجات ذوالحاجات و تجربه
مرضی با بجمعه سعی کردن در حق کیست که تحصیل جوانی خود فروماند و در راهی حصول مطایبه روی و مسود
گردید و با بجمعه چون ملاومت بر ذکر و فکر جواید که در البته مفتاح خرائق سعادت دارین که حسب ایمانی است
باو مسلم خواهد شد و شایسته همین حسب علامت استکمال آن که در فکر است یعنی سبب حد و نشانه همین حسب معلوم میشود
که ذکر و فکر کمال خود رسیده با افاقه بهر چه چون حسب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که طایر بلند پرواز است

[illegible]

با کل باطل نمیشود بلکه غریب بسوی امور مرغوب و نفرت از مبغض آمدن مور کرده از دل ایشان میجوید لیکن
 بنا بر طلب ضمای خود آن اقتضا و غریب و کرامت و نفرت را بدون ذل مولای خود جاری نمی سازد
 و ارادت خود را موافق مقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب ضمای مولای
 خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن خطا آن لسان است که مینا صبا علیه راه نبوت فایز شده اند و آن
 عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار و رود امر از جانب مولای خود بیا نش اگر چون
 برابر باب مناصب عالیه این راه رحمت را بنیاد حکمت یزدانیه میگویند یعنی از تزلزل دل خود ساخته اند
 که آنچه لایق و ادلی است هموزا حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ نسبت ادلی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل
 مایندگان مقدار رحمت الهیه هرگز محمل معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه نسبت ادلی در حق مایندگان است در
 همان امر را استعمال خواهد کرد و همان چیز را با امور خود بساختند و اینها اختیول ارادات خود را در کار خدایت
 الهیه داخل آمدن محض لغو و اطلاق است پس کسیکه در زمره مایندگان و مثل آن مولا حکیم و جیم و علیم منسلک باشند
 کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او داخل نداند بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته
 امر او باشد و هیچ خدمت معینه از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم ننهد و شعاع خود سازد
 بلکه مثل خدمت کار دوام حضور و ملازمت را شعاع خود ساخته و از او ضلع و اطوار مولای خود مرضی او
 شناخته و آثار دبروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بود و باشد تا هر امر که از جانب او
 او صادر شود خود را در همان امر بمال جستی و جالاک در آرند و افاده هم بدون خنای اراده بکمال خود
 میرسند و علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهدا امر آیه عظمت پیش گیرد بیا نش اگر چنانکه
 سالکین راه ولایت اول در تحصیل بلکه یاد دشت میگویند یعنی دوام توجو بجانب حضرت حق و بعد از آنکه
 بلکه یاد دشت در صلب نفس ایشان نشیند آنرا بعضی صفات مفعول میسازند مثل احاطه بر جمیع
 کائنات با ظهور در مقام هر متعدد و یا محدود و کثرت کونیة از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
 باین طالب همچنین طالب بن راه نبوت را باید که بعد از حصول بلکه یاد دشت صفت سلطنت و حکومت را
 مضموم نماید و مضمون آن مافی السموات و مافی الارض و که ما سکین فی اللیل

[illegible]

حالت کے باشندہ شخصی است اور اگر فتنہ محاذی دریای زخار و جو آنجختہ کند پس اگر آنکس ریاضی رامی بنید
آنرا قابل تحمل نفل خود نمیدارد و اگر هواری بنید بچین میداند و اگر آسمان را قی بنید رسیدن خود بان
متغذری شمار پس سبب ثبات خود و غیر از آن شخصی چیزی دیگر در زمین و آبی و آید پس رصیم قلب خود میداند که
ماد میکشد آن شخص دست مرا گرفته است حضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گرد باد دای رباح بمن نمیتواند
رسید و اگر آن شخص دست من گذشت پس تمامی عالم مهالک بمن است چه بر موجی از دریا که خواهم افتاد البته
غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در دین و چندان مستحکم نمیباشد
که اگر شیر زیان بپسید مان بران حمله آرد با عدوان شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در آتشی انجالت نثار
از رصیم قلب میداند که ماد میکشد حضرت حق دست محافظت از من برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور
اگر چه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتی که آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت
هر مورچه یا مال و گس بد حال که متعرض کار من شود در ابلک من کفایت میکند و پنداشتوایان سیطره که
بخلاصه این مراقبه فالز شده اند مثل انبیای کرام و وارث ایشان با سلاطین جبار و با وجود قلت اعدا و
انصار مقابل بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است ندائی که مقصود
از نیکوایم آنست که بر آن طالب خجفی یا اطمینانی بسبب قرب سباب امور بلکه و بعد آن صلاطاری نمیشود چه
این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در داریا لا سیمادر حق طالعین راه نبوت
که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانی است مقصود نیست بلکه مقصود آنست که خونی و اطمینانی که از تزلزل دل سر بریزد و تزلزل
و هوش او را بر آگند سازد بران طالب سبب سباب بلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان
طبیعی فی الضلع این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد
پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب امتوجه بسوی چشم بپرسد خود کند و بگوید که
در چشم تو هرگز نخواهم زد و در مقصود محض امتحان است پس بداد میکشد آن چوب بعد از چشم او است هیچ تغییری
در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد و بگونه تغییر در حال دست میدهد و بعد از چنانکه
او با خطرات میگذرد و حالا که در صمیم قلب در میان قریب بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعاً می دانند که

[illegible]

کردن یک خانه بهیچ نیست خود غریق شده کارخانه دیگر را بر باد و سبب یا اهل آن کارخانه را چندان قوت
تسلط و سبب که اهل کارخانه دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چه جدا
تفریطی و رزندگی آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر زلت پوشیده در زانو و خم و نعل بشینند
و همچنین در ملاقات مع الناس سعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الانسجام
و متغایر الحاجات و الاغراض پوششی پیش می آیند که شایان نیست و معالمتی بر روی کاری آرند که بیانه
استعداد آن شخص بر شود و در ذهن چنان نشیند که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی از دیگران اگر چه
اعلی و ارفع با اعتبار خدمت و مرتبت از من باشد حاصل نشده باشد با بجز آنکه مرا در یافت کرده
معنی سعت و جود را خوب تصور باید کرد بعد از آن باید فهمید که قدریکه فرق در میان کارخانه خدای کارخانه
این نفوس کامل است همون قدر فرق در میان سعت الهیه و سعت خود را این کار است و هر یک که معنی سعت الهیه
خوب فهمید باشد هر قدریکه بر کار خدایات رنگ رنگ معاملات گو تا گون مطلع خواهد شد همون بساط سعت الهیه
زمین و قرار خواهد یافت و موجدانشان عدم اعتبار عبادات اعدا است چنانچه حضرت حق و کافران نیست
جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادات و انحراف آن مالک حقیقی و مقابله شرع و تحقیق انبیا چه سعی های بیهوده
بکاری برند و آن جواد مطلق در روزه جود خود را بر روی آن اشتیاق مسدود و کسب سازد و کثرت ولایت و کفایت
خود را خارج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهتر از آن طریق برایشان
نعم متعالیه فاصبت فرماید با بجز مواخذه او در دنیا در اکثر احوال بشارت تادیب بدشوق سپهر عاق
راست که اگر چنان بدشوق بقصد خدای حکومت و حکمت خود گوشتالی سپهر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن
سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را بر باد نمی دهد اگر چه نفس این تادیب هم از
قیمت لطف و تربیت است لیکن مقصود در تنقیح اوست که این تادیب بوجهی نمیکند که آن سپهر عاق محض با شود
بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاصی را هم مراعات میکند که اگر آن کافر انعمت راه خلاصی خود از آن
مواخذه تفحص نماید و از کفر ان نعمت خود نادیده شده باز آید البته راه نجات از آن مهلکه برود و اگر در واصل
این همه شیون علوفه دانی است که بر توده از آن بر نفوس کامل می افتد و معلوم نیست کسی میگرد و چه هر یک که در علوفه

[illegible]

مثلاً اگر مراقبه عظمت کرده است و در او اجابتی در ظاهر اعلیٰ بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل
 میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده است و او را وسعت حوصله و مقابله سپید بجهت و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه
 خلقت کرده بر بعضی معاملات خلقت مثل مکالمه و مسامحه هویدا میگردد و در طریق ثانی نزول قبول آن طلب
 است در ظاهر اعلیٰ و ظاهر اسافل و روح مقدسه قلوب صلیحای نبی آدم و این مرد رباب دل در آشنائی کر
 ثرات حسب میانی تفصیل تمام مرقوم شد و در طریق ثالث نوافل عطا یا است مبتداً آنکه مغلسی دیده خود را
 بر اطعمه لذیذه و فواکه با مزه و البسه فاخره و دوخته و متوقع حصول قدری از سهون امور مذکوره گردیده پس
 آن شایای مذکوره قدری از آن شایای با و عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مغلس بود که از جنس آن شایا
 مذکوره نباشد با و از زانی فرمود مثلاً آن مغلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری از آن
 شده بود مالک آن طعام لقمه از آن غذا بهم با و عطا کرد و چیزی از نقد بهم با و بخشید تا حوائج ضروریه خود را
 بآن نقد انجاء نماید و بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مغلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را
 بر آن دوخته بود نمیدارد مثلاً مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس بد مالک آن فواکه آن مغلس
 را با عطا می چیز یک از جنس فواکه نباشد مثلاً کلاهی یا قبالی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه محصول
 را نوافل عطایای نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملاتی از معاملات اعمی نماید
 بنوافل عطا یا فائز میگردد و محصول ثمرات آن مراقبه باید در حصول آن در این نوافل عطا یا مضبوط در
 قاعده یا منطبق بر قانونیکه معمول بشریه آنرا دراک کند نمیتواند شد چه تعین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار
 آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلاً شخصی ربه و فطرت دلی تعلق مجبول شده و در او اند
 طلبه به نبوت مراقبه عظمت از اولت نموده پس آثار آن مرتب میشوند یا اما شدت ذکاوتی ذهن و قوت فطرت
 در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقویٰ و
 حاصل خواهد شد اگر چه این امور مذکوره با نامراقبه عظمت و صلوات مناسبت نمیدارد بهر سبب اکثر طالبین راه
 حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثار آن را که حاجت در خود نمی یابند صدای حرام
 کلمات یا سنا امید از ایشان صادر میشود حال آنکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال

[illegible]

وجود منبسط را مثل تنزلات است و منزه از ممالک جمیع موجودات و در هر صفتی از صفات یعنی در ذات
ان مرتبه ذات که در محمول المطلق و منتهی التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد بود و خداوند
در حدیث شریف **إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ فِي ظُلْمَةٍ فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ مِنْ نُورِهِ فَمِنْ أَصْلَابِ**
مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أَهْلَهُ وَمِنْ أَصْلَابِهِ صُلُبُ ^{بسیاری از ایشان نور قدسی را در حقول سعاد و از بدو قطره}
و ولایت نهاده اند پس آن قطره نور حق مبتدا نور بصیرت است که در جمیع انور مکنون است و چنانچه سبب
فی حقیقت بهمان نور و تمامی بردای چشم بلکه خود جرم چشم و الباقی تمامی انوار ظاهر و متعالی نور حلال و
شیع و نور آفتاب است با زمویات آن چرا که آن نور بصیری را در جمیع انور ولایت می نهاده و در هر آنکه آن
شخص زمره کوران معدود میشود و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهر به هیچ منفعتی نه پیرا که در عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که مایوس است چشم یا سبب آفتاب است یا سبب می بینیم اما اگر حقیقت
کا را مل کنند البته دریابند که الا بصائر حقیقه همان نور بصیرت است چون نور را راه چشم به برای سبب است
بچشم نیست میتوان کرد و چون انوار ظاهره نموده همان نور بصیرت است این چیت این انوار را هم سبب است
میتوان گفت حال آنکه خود در آن این انوار بواسطه بهمان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین
ادراک ذات بحیث سبب توجه الی الله بهمان قطره نور قدسی است که در ادل ظهور بار و روح نصیب ال
سعادت گردیده و بعد از خلقت اشباح و در الطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه است
با انواع رنگارنگ الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسط آفتاب در شیشه های مختلفه الا الوان و
الاشکال بالانوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
عظام منبسط و تشریح یافته آنکه تحقیق این انوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی و نفس انسانی میشود و بلکه آن نور
قدسی از ازل الازل در نفوس مودع است و این انوار غیبیه سبب بساط و التشریح آن گردیده و اگر
بمالکان ام و ولایت و طالبان راه نبوت و مبادی احوال چنان بخیال آید که ادراک حق جل و علا
قاری بلطفه سر بلطفه حق یا امثال آن ما را حاصل شده یا سبب دل کتب سماویه و وجود انبیا
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر حقیقت پیر ما البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله بهمان نور حلال

[illegible]

جز بهت سنده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد اموریکه دیگران با عثت کدورت و
 قبض میگردود در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بشناخته آنکه شخصی فزادست علوم دقیقه میکنند و
 همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد اموریکه باعث کدورت خواص ظاهر میشود مثل حدودت در
 رو بردی چشم یا بینیه در سولخ گوش هیچگونه در کار او خلل نخواهد داشت نسبت آنچه از تصویر این مقام
 در حیطه تحریر و نطق تقریر گنجایش نمیتواند کرد اما کنه آن مقام **قَوَّاءُ الْوَسْأَةِ شَمَّوْءُ سَرَّاءُ**
الْوَسْأَةِ به قاعده ۴۰۰ الواح خواطر طالعین راه نبوت بسبب استیلا ی حبلیانی و رسوم خفای
 اراده از نفوذش مانعی مصفا و معرا میگردود و بعد که طلب چه امری جز رضای حضرت حق و رغبت به نعمت
 از نعم کونین در جزد طلب ایشان مستقر نمیشود و اتقانی بسوی ترغبات دنیا و عجبی از صمیم دل ایشان
 بهر غیر خدا که یکبار اسم مبارک الله بر زبان او جاری شده اگر مقابل آن الاهی هر دو جهانی بخشند و
 بسوی مبادلت این طاعت سیره بنجای کونین ترغیب نمایند هر آنینه در حق او بشناخته بسبب شتم خواهد بود
 القصه صاحب ینحال همه اعمال برای بهر رضای حضرت ذی الجلال بجای آورد پس **وَالَّذِينَ**
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بیان ایشان است و چون ارباب این
 طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بعد از حج عالیة ترقی میفرمایند که در مناصب فنیة قائم میگرد
 و در دل ایشان رغبتی بسوی امور دنیای طبیعت از مرغوبات کونین طلب آنها و کراهتی از امور منافره
 طبیعت از مکروهات دارند این فراز از آنها حادث میشود لیکن باین وجه که بمقابل طاعات خود هستند
 مرغوبی بازاله کردی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند چنانکه
 بمقابل این امید و اجرائی باشند بلکه چنانکه شخصی زحمای با دشتاه عالیجاه در طلب ترغبات او میباشد
 با نعم و هر گردان مانده و در مناصب ام سلطنت مثل سپهکری و جماعت داری و امثال این اشغال
 و تحولات و زبده و باختر در مقام قبولیت رضای مندی سلطانی و کفالت و کالت شایسته پاریلند
 یافته و بخیله خاص مقبیل گردیده پس ینحال او را بایر طلب مرغوبانی که زیر حکومت مولای او وجود دارد
 در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزان سلطانی است طلبش میتواند کرد و باین جز

[illegible]

مشکلات و شفاعت ذوی الحجابات حادث میشود لیکن بسبب کمال نازب و غایت اعتماد بر کمال حضرت
 حق با وجود کمال اعتقاد و احاطه علم ازلی بر اشیاء و باطن امور بایسان حال گفتا کرده زبان قائل را در
 اکثر احوال بعمل نمی آرند که **حَسْبِيَ سُبْحَانُ عَلِمَهُ بِحَالِي** بیان شای مثال این عیان است و حق
 جل علا البته دعای حال ایشان قبول میفرماید و چون قلبی ایشان را انجاش می نماید باین وجه که مقتضای قلم
 ایشان از خود بخود بلا تقریب ردی کاری آورد و ایشان را بک سائر عظمای محافل قرب اسطیع می سازد و اگر
 این امر محض برای استرضای ایشان و تنقیذ مقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید عتبا
 و موثر کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجایه پس فیعیه بسبب این معامله درو مثال اقران خود است
 نه آید. **فالمده** اگرچه تفصیل یک فرق ازین فرق ثلثه بر فرقین آخرین من جمیع الوجوه غلط محض
 و خطا صریح است و هر کس را رنگ بولی دیگر است اما لیکن قوم ثالث را بنظر از دیاد اعتبار و جابه
 در ملا اعلی بر قوم ثانی تفصیلی که است هیچیک از اهل فطانت پوشیده نیست همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور
 مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام و سالت فیما بین ارب و خلقه در حصول فیوض غنیه همچو سائر
 بسبب همی ایشان در شفاعت بر قوم اول تفصیلی که است هیچیک از محلا پوشیده نیست و العلم عند الله
 حاکمه در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در انشای سلوک پر و طریق پیش
 آمده اگرچه بعضی این کمالات بدایت است که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع
 و برهان ساطع است لیکن زلسکه درین جزوی از زمان که کثر ناس قائل ابر حال می شناسند حال
 بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلید بهم رسانیده اند
 میباشد حال آنکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب ابرایان از کلام
 که بین ماخذ مضامین و باشد بذیل کردن ضرور افتاد ناظران این مضامین بسبب اطلاع بر خدا
 که حضرت ایشان این مضامین از کجا اخذ کرده و از کجا استناده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس بداند
 که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالا مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان
 مناجات لایسار نماز و تعظیم شریع شریف و وفور رغبت در اتبع سنت و کمال نفرت از تلوث عبت

[illegible]

نمود حضرت در آن ایام علی العجم اخذ بحجت نمیکردند بنا بر اعلیٰ حق آن شخص را هم قبول نفرمودند و آن شخص
 پیش از این اصل حاکم در حضرت ایشان با آن شخص فرمودند که یکروز تو وقت باید کرد بعد از آن هر چه در
 وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنا بر استفسار و استیذان بحجاب حضرت حق منوط
 شدند و عرض نمودند که بنده نگارنده استعدا میکند که بحجت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هر که درین عالم دست
 کسی را میگیرد پایش تنگتری همیشه میکند و اوصاف ترا با خلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس در آن معامل
 چه منظور است از انظار حکم شد که هر که بردست تو بحجت خواهد کرد و گوئی که باها باشند هر یک انکسایت خواجه
 کرد القصد مثال این قایم و شباهه این معاملات صد در پیش آمده است که کمالات طریق نبوت بذروه حکایت
 خود رسید و ابهام و کشف بلعوم حکمت انجاء میدانیست طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفا
 کمالات راه ولایت پس دل باید داشت که در هر طریقه از طرق اولیا و السجادات و ریاضات و از کار و
 اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب تری احداث میکنند و بسبب تو در غرات
 اشغال یک امری مستقر در نفس طالب جادث میشود که انطالیب سبب آن در عالم قدس ارتباط میدارد و آن
 امر موجب علامه انطالیب است بجهت حق جل و علا آن ام دایماد در نفس طالب معبود میماند و را بسوی این امر
 ملاحظه باشد یا ذری سبب ملاحظه بسوی این امر تا آن بر منصف ظهور میرسد و الا در جوهر نفس و کائنات میماند
 و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مراد است کتب دانش مندی یابد و بعضی دیگر مثل
 موسیقی احداث یا صباغت میکنند البته در نفس آن شخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکه
 الصناعت میگویند و آن ملکه دایماد در نفس آن شخص مستقر میماند خواه آن شخص بسوی آن ملاکات کند یا نکند آنرا
 چون این شخص بان ملکه اتفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آنرا آن بر منصف ظهور میرسد و الا در جوهر
 کون مخفی می ماند چون این مقدمه مهمل شد پس باید دانست که اگر چه عاده السیرین قانون جاری شده که
 نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و از کار و اشغال و مراقبات بدست آید اما بطریق
 خرق عادت بعضی نفوس کل را در اولان نسبت حاصل میشود و بعد از آن مبادی آن مثلا عاده السیرین قانون
 جاری شده است که مضامین کتاب سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست آید اما بعضی

[illegible]

اتفاق کنند تا قاتی در وقایع آنچه را که ملاحظه فرموده است در خود دریا بند پس گوید که جمیع نسبت اینها را که کمال
سالک را به نبوت جمعا مندرج میباشد همین که ادنامی لغات بسوی چیزی محقق شد حقیقت آنچه بر تمامی شرح و بط
خود پیش روی بصیرت حاضر گردیدند الی که مقصود ازین کلام تفصیل سالک را به نبوت است بر آنکه طرق و ولایت بلکه
مقصود ازین کلام نیست که در نفس سالک اده نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور در آن نسبت
هر صاحب نسبت گوید که فضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در جمیع النور قوت با صوره نهاده اند که بسبب آن قوت
او را که هر جسم مشرق بقدر صفت و ضعف خود میکند اگر چه اشراق آن جسم اعلی و اقوی باشد نور بصیری باشد
والله اعلم و اما اخذ مبادی این یادداشت که تعیین اشغال و ادکار و مجاہدات و مراقبات فی تحقیق ظل تشریف
است یکسره در مقام قرب لعل اینص قایم میشود اگر آن عزیز از مقام نسبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجبده میشود
و الا تعیین او ضل عطر و موصلا الی الله از جهه طبیعتا و فواره صفت می جویند در آن تعلیم و تعلم الگیا اینست
قائده ۴۰ دین کلماتی چند که شکل یا اشارات جمالی و اعمال حضرت ایشان است قواید است پس جلیله و منافع است
پس غلامان از آن جمله است آنچه در صد کلام مرقوم شد و از آن جمله حدیث بنعمت الله است که اشغال مرقوم است اینچه
سرا بک فحیدر در آن صورت می بندد و از آن جمله ایقان غافلین است که هر کسی طالب حق حل و علایا
و طلب صادق حضرت حق زایل او بر آرد و او را به این بسوی مقام طلبی بی خود محقق گردد و از آن جمله تنبیه جمعی از
زنان است که ولایت از تمنعات عقیده شمرده و منحصر را و ایا این داشته قابل انقطاع آن مشا انقطاع منوط شده

صفحه	بسط	غلط	صحیح	صفحه	بسط	غلط
۵۵	۲۱	پنج دنیا	پنج چیز دنیا	"	۱۶	پس هر گاهی
"	"	منفعت	و منفعت	۱۵	۱۲۲	هم خلعت
۵۶	۲۱	در اینجا	در اینجا	۱۱	۱۲۹	اینما
۴۲	۱۵	براب	برات	۱	۱۵۱	خبت
۴۳	۱۳	از عمل	از عمل	۷	۱۵۲	کوره
۴۴	۱۰	امرا است	امراست	۱۳	۱۵۵	قشریت
۷۹	۴	بکبر	بکفر	۱۵	۱۵۶	عزیت
۸۰	۴	ریاح	ریاح رخا	۲۰	۱۶۷	میورزد
"	۱۴	فہوات	مہوات	۱۶	۱۷۰	ما نوار
۸۲	۲۰	سازد	ننازد	۱۰	۱۷۵	وسالت
۸۳	۳	خلق	خلق			
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	قطب الاقطاب			
۱۱۷	۲۱	بداک	بداک			
۱۲۰	۱۰	انا امور	از امور			
۱۲۱	۲	بقا بودی	بقا بودی			
۱۲۶	۳	قبض	قبض			
۱۳۴	۱۷	حجب	حجب			
۱۳۷	۹	ازضا	درضا مندی			
	۲۰	وجود با وجود	وجود با وجود			
۱۳۹	۸	بودند	بودند			
۱۴۰	۱۵	گردند	کردند			